

f. cal.

119

سلطان محمد و فرزند او ایسمان و فرزند

انامہ ملاک کا زاریہ آؤیہ اسکا ان و قاصح لایہ و ملاک

تا یغمد و میدان خنجر را بر مضار این فن مبعور که را غنی و تعلیم نشی عبد الکرم

119

هو و حاحر شرف محمد و انطسا

فهرست تلخیص بحار المحیط

۲	حکمه اول از تاج پهناب	۲۳	و سر کار لا بور شکر نازده و
۳	اصل سکبان و مزب ایشان	۲۴	تفصیل شرح طو شاد و کانه مندرجه اول
۵	سبب عداوت سکبان به مسلمانان	۲۵	نقل عهدنامه دوم فیما بین کاراکر و یزدی
۶	حال رنجسته و اولادش و عداوت رنجسته سکبان	۲۶	تفصیل فضات مشکانه مندرجه دوم
۷	سبب اکت کور و نهال سکله غیر رنجسته سک	۲۷	نقل عهدنامه فیما بین کاراکر و یزدی راجع
۱۱	بیان شرح فساد سکبان از نظریه یا جمعی	۲۸	مکتوب سکله مشتمل بر دو شرط
۱۲	در عمل سر کار انگلیشی و وقوع محاربه	۲۹	رفتن دو صد پهنه فتنه خیز
۱۳	جنگ اول سکبان با فوج انگریزی مقام	۳۰	تفصیل کشته بیستمی مرتب توپ مخبره
۱۴	جنگ دوم سکبان با فوج انگلیشی قریب نزد پور	۳۱	سکبان که بگلگه رفته
۱۶	جنگ سوم سکبان با فوج انگلیشی در مقام اول	۳۲	باقی احوال با سرتا پوز باقی دوم ثقات
۱۷	مقتل حمید ضمیمه جنگ سوم	۳۳	سبب بلوای حایای لا بور مرتبه اول
۱۸	جنگ چهارم سکبان با سرکار انگلیشی در مقام	۳۴	سبب بلوای دوم
۲۱	مقتل استبار و ضمیمه کور و خزل لارو	۳۵	بیان کثرت سپاه و آرسنگی فوج
۲۲	لار و تک بهادر	۳۶	در عهد مهاراجه رنجیت سکله
۲۳	نقل شهباز دیر نواب کور و خزل مهار از مقام	۳۷	بیان آرسنگی فوج عالیجاه قاسم علی
۲۴	فهرست مژ و میکش راجه کلاب سکله	۳۸	مواهبینجا که با سرکار کپسی جنگیده بود
۲۵	برای جناب لار و صاحب بهادر	۳۹	بیان شرح و معایست مهاراجه رنجیت سکله
۲۶	مژ و طاربه لار و صاحب بهادر در کلاب سکله	۴۰	شماره احوال ثیف الدوله در اورد
۲۷	وقت خوبت غارت فوج انگلیشی از کلاب سکله	۴۱	حکله دوم از تاج پهناب
۲۸	نقل عهدنامه اول فیما بین سرکار انگریزی		

۹۲	بازرسانه و نوشتن و شمسکه بانی کار در کربلا	۱۰۰	ساب خراج خلع پنجاب حبیبیه
۹۳	سبب خراج و کمال فوج انگریزی بدولان	۱۰۱	دیوان و مقامات در دیار لاهور
۹۴	موراج صوبه دارستان	۱۰۲	قبل شهباز نواب کور خزل لار و دیوان
۹۵	سبب و شرف در شمسکه با سرکار انگریز	۱۰۳	بیاد در کتب قیروز پور
۹۶	سبب جنگ خاتم ام کور بوب پور	۱۰۴	نقد اور عاید آمدن سالانه مالک
۹۷	نقد جنگ بوب پور و کور خزل لار و دیوان	۱۰۵	بند و شان غیره و شمار فوج بر کشت
۹۸	نقد کوره از لاهور و دریای پنجاب	۱۰۶	شده از حال راجه رنجیت سنگه و
۹۹	بیان هر درون دیوان موراج خود را	۱۰۷	نقدش ملکهای اطراف را
۱۰۰	در سر کار انگریزی	۱۰۸	نقدش ملک لاهور
۱۰۱	نقدش مهر نواب کور خزل لار و دیوان	۱۰۹	نقدش حصه پنجاب واقع در حاکم
۱۰۲	مضمون آشتی نواب کور خزل لار و دیوان	۱۱۰	لاهور و پشاور
۱۰۳	از کتب قیروز پور		
۱۰۴	نقدش جنگ کرات		

تمام رسیده

۱۱۹ C. 119



و جوینای حال این جنگ میشدند برین خیال که این را قلم برای دریافت حقیقت حال آن
 و بکار اخبار مطبوعه چند بار می طلبید و نیز زبانی صاحبان غالیان می شنید و بر
 لحظه اخبارات خلاصه محاربات پنجاب را در فارسی می نوشت و تا بمقتله خود هم خبر
 نمی رسید نموده با مختصار بسیار سنج میاحت و چون ملل چندستان افغانی مطبوع
 میخواست لهذا از اخبار اردو درین زبان ترجمه نمود و غرض ازین نویسنده در آنوقت
 آن بود تا مردم مذکور را از جهل و محسوس جوینست این محاربات اطلاع و آگاهی
 دهد و چون که غلبه بر غفر گریست و شکست و نیریت گشت و آیین نقشه سلسلست بود
 حمله عمده اول در میان جنگ فوج خاندان لاهور با سرکار گلشنی و حمله دوم در محاربات
 سرکار لاهور با دیوان مولای مقام تان و با شیر سنگه و تپه سنگه و دیگر سر و اران کجایان
 بود و آه پنجاب و جلم و چون دین همه جنگها در ملک پنجاب واقع گردیدند لهذا این
 مختصر بتاریخ پنجاب تحت ملاحجاب موسوم گشت احیاناً اگر درین مختصر
 به بارنی خللی و قفوری واقع شود صاحبان و الا هم عیب پوشش عذر نباشد
 معذرت دارد و نیز اگر خبر احتمال صدق و کذب برد و میدارد و انسان هر کس از خط
 سیانست و به موافق الصواب و در بیان اصل کجایان طریق و تدبیر
 ایشان در عهد بابر پادشاه فقیر می شهویر به نامک ستاد در ملک پنجاب پیدا شد چون
 که تارک دنیا و مرد عارف بود و در مذہبی تعصب نداشت خلق انبوه معاصر گشته
 بعضی مردم و بعضی خدایا و نبشند و کسانیکه چلیه او شده بودند مثل او دنیا را ترک کرده
 خدمت او حاضر نمادند و در زبان پنجابی که چلیه را گویند ویرا گویند و لهذا آن گروه
 که چلیه او شده اند مشهور بکه گشته و همچنین بحسانیکه از مبنی و این طریق و روش اختیار
 کنند که میگویند و نزد نامک شاه بند و مسلمان برابر بودند یکی را برد یکی را
 نهد و او را بپند و مسلمان برد و معتقد او بودند و او در فضیلت و معظمت بر تان

کتابی نوشته است که آن کتاب را کزبت گویند و این کتاب نزد فخری ملک شاهی
 موجود است که آن بسیار بزرگ است و بوقت خواندنش بر جل چوبی می بنهند
 و بدون چهارت که در طریقه ایشان متعارف است کزبت را مس نکینند و غلاف آن
 از کتاف و شجر می سازند و در حروف ناگرمی بخط واضح می نویسند و از آن طلا و
 می کنند و سامعین از فرقه سکه گرد قاری آن حلقه که صد ساله است بنحویع
 و خوشحامت آن میکنند خواندن و شنیدنش را تو اعظم می بینند و اکثر مقتدران
 ایشان ای فائده و در زمانک شاه کزاه بخت کرده هم در میان حج و عمره می گذرانند
 از طوای سیده و لشکر و روغن کا و ساوی الوزن که در ظرف کتان آبی کشاده که آنرا
 در بندی کزاه گویند بخت شود و بجز گوشت کا و لحم همه جانوران از بهائم و طیور متعارف
 بخورد و طریقی و بجه در زنب ایشان نیست جانور را خفه کرده و یا بشیر کشته بخورد گویند
 اکالیان از اولاد پیرانگشاه که اکال نام داشت بمقتضای حکما و ایشان امر شده اند
 انقود تصور کرد بسیار کریم و تعظیم آنها می کنند و اکثر لباس اکالیان و سکمان
 که پای ایشان بر شواری سحران می خیزد از ایند مثل در نیغه از ار از می باشد از حلقه که بطرف
 پهلوی چپ مثل بالینک است می آویزند و دستارشان بلند و بندش آن بوضع عمیق
 که از اندون محوفا باشد و همچنین دستار در زبان ایشان کبک گویند و از صبح تا شب
 بر سر می دارند و بوقت خواب از سر جدا می کنند و بالایی سار و کلمی بچند بزر مال حلقه آن
 عریض مثل نعل است که آنرا چکر گویند می گذارند و این حلقهها از قسم حریت که بوقت جنگ
 بر این حلقه را می زنند و نامی سکمان موی من از سر تا پانی تر شده و بهباد شش مزاج ظلم
 و دستند بر کس از اقوام نمود سکه شدن می تواند و عهد چهار خجیت سکه نرزان بود و سکه شده
 و خل فوج خالصه کردید و فوج خالصه عبارت از آن که در آن کل سپاه افسران اند و سکه بختند

این معنی خلفه آن شد که در آن فوج سوی کجانب آمیزش فتنه دیگریت یعنی خالص از آمیزش
 غیرت و فتنه که در آن جبهه فتنه که از بنود و دشمنان باشد آنرا فوج آئینی گویند و پس ملامت
 آن فوج و توفیر فوج خالصه بسیار میکردند زیرا که بمقام محل اعتماد او بودند و در مابین شان سبب
 فوج آئینی بسیار میشد و گویند سبب عداوت کجانبان با مسلمانان اینست که در وقت شاهجهان
 با عاقلگیر پادشاه و در میان شخصی که گویند نام از خلفای نامک شاه در نجاب پیدا شد و برخلاف
 رویه و طریق نامک بود که قانع مقامش بسیار نزد دوست و جاه طلب و در جمع کردن مال
 و دوا و خیل و در بیس بود اول پیشه فراخی و فطاع الطریق میکرد و هرگاه جمعی کثیر از مردم
 خود را میبرد و فریات و شهرها تاخته آنرا غارت می کرد و چند بار فوج پادشاهی که برای کشتن
 او رفت از وی مغلوب شده باز آمد و کاسی نکرد و آنچه سعی و کوششش تمام او را گرفتار کرد
 نیز در ده و فتنه آئینی بند ساخته و دیگر فقامی او بمصوب پادشاه آورد و در محکم پادشاه هر روز
 باست و او را می بریدند تا اینکه او را شکار کرده قتل نمودند و همچنین بمردمان او را شکار نمودند
 باشند و این ظالم سفاک یعنی که گویند بر شهر که میبایست سبب شدت عداوت با مسلمانان
 و کور و امانت حتی که اطفال صغیر ایشان را می کشت و زنان حامله را شکم میشکافتند و این
 مشغول شدن او در میان پیر و پیش با مسلمانان عداوت شدیدی برآورد و علی الصبح در ماه کاه
 خود فتنه بعد پرستش چون مسلمانان بدو عامی کنند و زبان خود میگویند و اگر وی مستحق و شکایت
 یعنی مستحق تا بعین کرد و گویند که عین مستحق گروست با و مسلمانان بیت و نابود شوند و چون سبب
 ضعف سلطنت دلی و وقوع اختلال در حکومت سلاطین در اینان فتنه که بر تمام ملک پنجاب
 اطراف سلطه شدند و نور و فوت گرفته بر مسلمانان آنجا انواع ظلم و بیعت کردن آن آغاز بناد و تاراج
 بمایه حبه مال اسباب غارت کرد و نفوس ایشان را قتل نمودند و در سا جدید پادشاهی پیکار بسته
 پنجاب و ویران ساختند و ممانعت اذان با و از بلند و کا و کشتی در تمام ملک پنجاب نمودند و
 بیرون شهر امارت سر که آنرا بنده نیز گویند و آن مقام کاه تجارت است قلعه محکم احداث نمود

این
 فتنه
 که
 در
 آن
 زمان
 در
 پنجاب
 برپا
 شد

بنام کرد و گویند مذکور نام آن گویند که نهاده و بحسب سکه هرگاه و بنما خزانة خود را در همین قطعه
 می نهاده و آغاز ریاست بحسب سکه اکثر عاقد و معتقدان منزه سکه بان در امرت سر
 بهما مذکور و لا مورد و گاه افواج سکه بود که سرور و مذکور از اول ملک خود ساخت و بخت
 اکنون نام قلم و او را تعبیر ریاست لا مورد می کنند و آنچه زبان دعوام و مردم بازرگ
 بود که در قطعه گویند که در بار و پیر بحسب سکه مع است با کمال و دست غنای آمده چه اگر بعد
 کند و کرد و پیریم در آنجا بود و انکاران سرکار لا مورد را و دیوای بچاه کت و پیر نقد نخله
 سکه کنیم کرد و پیر تاوان سدر چه عهد نامه که ذکرش خواهد آمد و قتی و دوشوهری و و سید
 و مومن کرد و پیر ملک کشمیر و غیره را تفویض سرکار انگریزی نمی نمودند در بیان حال
 مهاراجه بحسب سکه و اولاد او و بقاوت و سرکشی سکه بان مخفی سباد
 که بقای ملک دولت موقوف و منحصر بحسن انتظام و تدبیر رئیس انکاران او و پیر می دان
 بر آیین و چه و بر اتفاق با یکدیگر و هم بر پاداری عهد و موافقت با روسای حلیل القدر و ضبط و بط
 بز فوج و رعایای آنجا است هرگاه در یکی از امور مذکور بسبب غفلت میس و یا بیعت ضعیف
 و دولت میکرد و صدق این مقال حال است لا مورد است یعنی تا که مهاراجه بحسب سکه مذکور
 رعایت پاسداری جمیع امور مذکور نموده ملک خود را با کمال رونق و سرسبزی تمامی فوج
 و افسران لازم خود را مطیع و منقاد میداشت احدی را از فوج خالصه آئینی و فرمان ایشان را
 طاقت محال نبود که از حکم او تجاوز و سرتابی کرده و صد شرف و ثناء و هم پاس رعایت
 عهد نامه که فیما بین سرکار او و سرکار انگریزی در سال یکبار و شصت و نه عیسوی تحریر یافته بود
 در این شبهه نموده که االیان سرکار موصوف از وی بسیار راضی می خوشود بود و در چنانچه مردم بر حکم
 و مهارت از نظر فین جاری نموده و همیشه کنور که بر سکه و شیه سکه سپارن کنور و نبال سکه
 بنیره و دیگر ارکان دولت خود را تا که به عظمت و وصیت می کرد که بعد من ابقای

ابقای سرشته دوستی و اتحاد با سرکار انگریزی بم رعایت عهدنامه موثقه فیامین و دیگر
 ارام مثل من لمخوط خاطر داشته باشند و هرگاه کدام افسری از افواج انگریزی برای ملائمه
 خود و افواج شعبه مقام لدمیانه و فیروز پور بدان طرف میرفتند رئیس مکر با کمال
 محبت و اخلاص پیش آمده و وکلار را برای احوال برخی با تحائف هدایا و لوازم ضیافت
 فرستاده محرک مساعی محبت و اتحاد می شد و بذریعہ مکتوبات ششیاق ملاقات فیامین را
 طایر می نمود چنانچه لار و ولیم فینک بیاد کور ز ساقی بیاس خلط س عنان توجه بدان سو
 منتظف باخته در مقام مناسب ملاقات یکدیگر سرست اندوز شده بودند مکر افسوس که همچو
 دشمنان با اقبال داعی جیل را بیک کفنه سفر آخرت کرید کوبید عمرش بچاه و بخت سال
 بود و تاجی سال ریاست کرد و بعد او که بر کسکه اکبر اولادش بر سنده حکومت مانج با
 ملک موروثی خود تنگن گشت بکرا و راهیل فرصت غذا داد که ازین ریاست تمتع شود از
 مسد نشینی او ششماه گذشته بود که در عمر جیل پنج سال جایز شده را بی ملک عدم کرد و
 طرفه اقبال خاندان محارجه بخت سکه این شد که کنور نوبال سکه سپر کرک سکه متوفا که
 جوان نو خواسته و بعلیه فهم و فراست آرسه و پیراسته بود دفعه ازین جهانبان
 در گذشت کونید بعد از سوختن لاش پدر خود بر کنار درایی نژادی چون محادوت شهر کرد
 و سواری او در وازه شهر رسید بسبب هجوم غیلان سواری او چند اقلش و از دو حام دریا
 آن در وازه شد که غیل سواری نوبال سکه با سبکی تمام میرفت و در چنین حال مردم
 تو چانه برای شلک تنهیت و سلامی موجب حکم او یکبارگی صد و پنجاه ضرب توپ را که از
 بیشتر قریب در وازه مذکور جمع کرده بودند سردار دماز قضاو قدر صدمه صدای توپیان
 سکی آن در وازه بروی بغیا و دوجان ساعت طریق عدم و فایم و افسوس که
 نوبال سکه بنویز از شجر زندگانی بر خورده بود به تند باد ایل از پنج وین بغیا و بخت سکه
 جسدش بشاهن آمار رسد و داناتی او توقع داشت که بعد من انتظام ملک لاسورا

خوبی خواهد کرد لهذا در اول عهد کرده بود و هر که سنگ کو بظاهر و بام سینه نشین آنجا
بعد فوت رعیت سنگ شده بود که خود را نائب پیشدست انجمن فرزند لایق و دانشمند
انگاشته تصلاح و بصورت پذیرا و انتظام امور ریاست میکرد با جمله نوز عمرش از دست یال
نجا و زک کرده بود که بر طاقت جد و پدر خود ره سپر ملک آخرت شد و آنچه سابق غوینان
و طالع شناسان برای خوشامد رعیت سنگ در حق همین نونمال سنگ میکنند که این پسر کند
طالع پیدا شده است در تمام روی زمین عمل خود خواهد کرد و محسن کذب و دروغ بگوید
ریاست لامبور نصیب این چهاره شده چه جای حکومت بخت تسلیم این همه امور و بخت
نقدیرند کسی را اطلاع بر رعیت نیست اگر هن بعد فضا کردن راجه که هر که سنگ و کنور نونمال سنگ
فقیه که مذکور شد شیر سنگ خلف دو می راجه رعیت سنگ که مرد شجاع و صاحب جود و سخا
بود بر سینه حکومت لامبور متکلیف گشت و این بر دو سپهران رعیت سنگ که یکی بعد دیگر
فرمانروای ملک نوروزی خود شدند و هر دو مثل پدر خود لوازم محبت و اخلاص نسبت بهر کس
انگیزیدنی مرغی و ملاحظه شد پناهنده و عهد حکومت چهاره شیر سنگ افواج انگیزی فی فی
نوروزی که ملک بهادر در میان ملک لامبور شده از راه دهره خیبر کابل رفت
و بوقت مراجعت از خجاناتی شکرو سپاه انگیزی و بهر و بنگاه شان که در قندهار
جلال آباد بود سپه سالاری نیمه کس افسران نمی جنرال بالک و جنرال سمث و جنرال نادر
علی بکشان شده بطرف هندوستان آمد و ایماکاران رئیس مذکور که جابجا معین و نامو بودند
در اوقات عبور و مرور و آمد و رفت عساکر مذبوره لوازم و کسنی از رسید سانی و ضیافت
افسران فوج موافق رتبه هر کس و از بهر سانی و دیگر با محتاج سفر قرار و اقمی محل آهده همه ایشان
و خنود و شدند اگر هن چهاره شیر سنگ لوازم دوستی اتحاد و یارین بر دو سر کار این زمین تقدیم
و هم در عظم و سبب ملک خود مصروف بود که در قندهار گشت و ادبار بر فوج مسکبان ننگاشته
و شست از روی خواست که بسیار از کتب غیر معمولی و ظلم و تعدی که بر بندکان خدا علی محمد

علی الخصوص بر کما یا حیاره مسلمانان کرده بودند برساند بباران بعضی فوج سنگه که این
 شهر را بر رو و باغها و محراب بعضی سرداران ریاست ملو نمود و بغاوت برزیده و نهاد
 شیر سنگه و لی نوت خود را مع سپر و وزیرا و دیگر بسیار سرداران را بکشتند و قیامتی برپا ساختند
 زمانی بعضی ثقات معلوم شد که درجه ملو و سرکشی سکهان این شد که شیر سنگه از بسکه قاضی
 و مرد عیاش بود دولت بسیار برآوردن زنان قاننه مغنیه و هم دلجو و لعب بسیار صرف کرد
 راجه دیان سنگه برادر راجه کلاب سنگه که خیرخواه آنخانان از عهد محبت سنگه بمهر و زیارت
 منصوب بود از راه خیرخواهی بارها بمحبت شیر سنگه عرض کرد که این دولت اهلانچه
 والد شما بسیار محنت و مشقت جمع کرده بود و شما آنرا را کمان درامو فضول صرف میسازید خیریه
 خالی میکنید شیر سنگه را این امر بسیار ناگوار خاطر میشد چنانچه روزی گفت که یکایک اینهمه شرم
 تیر سنگه کلام محنت نام از قبیل دشنام نسبت به میان سنگه گفت و نهد و نمود و میان
 آنوقت خاموش ماند که گینه آن در دل داشت تا اینکه شیر سنگه افسری را بفرستید
 و یا در قصاص خونی که کرده بود قتل بکنانید برادر مقتول که سردار فوجی بود باغهای و زمین
 مخفی بغاوت و برزیده در صدد آن شد که عوض برادر خود از شیر سنگه بگیرد و چون که
 بود با شاره و بهان سنگه درین امر باخود و سخن ساخت تا اینکه نامه بر قتل او میباید داده گشته
 منظور وقت و قاپو بود که بحسب اتفاق روزی شیر سنگه غافل از غدر سپاه برای ملاحظه قوا
 فوج در میدان قواعد کار رفت آن افسر باغی قاپو یافته تفنگی را که برانگله اهلانچه از جانب
 سرگرد چنانچه او همین کیضرب تفنگی همان ساعت مقتول بر زمین افتاد و همراهم آنستفی سپرد
 که غافل از کشته شدن پدید خانه بود بهیانه بیرون طلبیدند و مجبور و بیرون آمدن او را
 گرفتار کرده و بر کله بردند و مانند کوسفتند آن بچه بی کمانه را قبیح ساختند و بهمه
 همه سنگه شیر سنگه حال در غلانیان دیان سنگه را مردم طرفدار شیر سنگه
 دریافت کرده بعد سه روز ازین واردات دیان سنگه را مع راجه پیر سنگه

پیرش و او هم سکه را در زاده بش که پیر راجه کلاب سکه بود بعضی بایستی بشیر
 پره پره کرده و در آن روز فیما بین سرداران طرفدار ریس و جانب داران فریاد
 بسیار گشت و خون واقع شد و تا سه روز از طرفین جنگ نوب و نمک و شمشیر قائم
 و درین مجادله گشت و خون نه سرداران جلیل القدر از طرف داران شیر سکه و قریب بیستم
 و سه سردار ناسی و کار آزموده از دکان وزیر پنج شش هزار مرد و مخرج از طرفین
 کشته و حخته گردیدند و پسردومی شیر سکه را که باقی مانده بود مخفی از لاهور برده در سر
 داشتند و حفاظت می نمودند و همچنین یک پسر کلاب سکه که پنا سکه نام دارد زنده مانده
 مگر اولاد ندارد و بعد این همه خونریزی کشت و خون و لجوا و فوج خالصه در فکر آن
 شد که کسی را از اولاد مہاراجه رنجیت سکه برای نام نهاد بر بسند ریاست نشانید
 حکم رانی کنند تا بران دلپ سکه صغیر پس را که از اولاد رنجیت سکه است بر ریاست
 معین ساخته مادرش را بطریق مختار ساخته و آنچه از زر و سبب بخوبی بکوشش و جرات
 می گرفتند چنانچه مشهور است که فوج پای دکان خالصه فی کس و از ده دو پیله در مہاراجه
 بگمانید و از رانی می گرفتند و سوای اتمام نفوس بر بسیاری از خزانه که بدست شان افتاد
 منصرف گشتند و بعد از آن که قرار واقعی عمل و دخل خود در بار لاهور کردند و کسی از
 سرداران نگذاشتند که ایشان را بگنایش و یا بزور از امور بیجا و خلاف دستور باز دارد
 زیاده تر خیره و سرکش شدند و چند سردار باقی ماند که در دربار لاهور حاضر می ماندند و بجز
 و رضای شان و مہ نیز ندانند و اگر احدی خلاف مرضی ایشان زبان می کشد و او را از
 جان میکشد چنانچه رام سکه برادر رانی را که وزیر مہاراجه دلپ سکه شده بود قتل کردند
 و ترو بیتی از درآمد زری راجه لال سکه آن بچاره گشته شد بمرکبت چون مہدان را از غیار
 خالی یافتند و دیدند که اکنون هیچ سردار و امور مہ خلعت گردان نمیتواند کسی را از ایشان
 خود را رسم دهند یا امید است چنان بجا طر شان گذشت که حالا آنطرف دریای سنج جو کرده

در کلبه‌های آن طرف نارنج و غاز نگری غایب در بیان شروع فساد سکمان
 این طرف دریای تلج و عمل سرکار انگلشی و وقوع محاربات فیما بین
 چنانچه فوج خالصه بقصد غارتگری در ملک سرکاری دفعه اول قریب بیست و یک هزار
 سپاه با توپهای کلان جنگی و دیگر سامان و آلات حرب بر قدر که خواستند از راه خود
 گرفته بخورسکه و دیگر سرداران را طوعا و کرها همراه خود ساخته در شروع ماه دسامبر سال
 یک هزار و هشتصد و چهل و پنج مسیو از لاهور کج کردند و از دریای تلج که حد فاصل میان این
 ملک پنجاب و عمل سرکار انگریزی بود برل کشیدند که بسته بودند ملاخوت و اندک شهر و جزیر
 پاس و خاطر ملک غیر عجمی که در نزد همین طرف با ایان انگریزی که غافل از اراده و حرکت
 ایشان بودند صرف بر زیارت جبال شوریس و خود غریب سکمان و قتل و غارت ایشان
 خود را در شهر لاهور و اینجای و بی انتظامی ریاست آنجا در راه دور اندیشی و امکان مبنی بر کار
 لوازم مملکداری و کشورستانی نیست چنانکه این طرف دریای تلج در عمل خود در خدمت
 و معاییر که سبب پلای بودن دریای مذکور که احتمال محو سکمان است فوج خود را مامور
 و همین سازید تا فوج دیگر سکمان را که با فعل بی سروسوار و اینده شتران بی مهارت
 اگر قصد آموختن بدین طریقت در عمل سرکاری نمایند ماخ و مزاحم شود چنانچه همین قصد
 و اراده لاری در ملک کورنیز و عمل فرمان قریب ملک هندوستان با بعضی نفوس خود مع
 سه سالار کل افواج انگریزی گفت صاحب بیاد و یاد کپ له بسیار و غیر و پور شد
 و بنود و تجویز بود که چند فوج در فلان مقام و چند در فلان محله نام و همین باید که و صلوات
 و کمان لاری صاحب سپاه لاری و همین نبود که سکمان خلاف عهد که فیما بین سرکار انگریزی و لاری
 از عهد بهادری است که منعقد است ملک آمد و صدقه و فساد و اسبغ ایشان را بران توپهای و ک
 صاحب بیاد و تجویز و فوج متعین بهادری له بسیار و غیر و پور شد فوج خلیل که در لاری
 صاحب بیاد و آنوقت فرمان دیگر در انجا موجود بود که کوز خاطر و شدند که بعد تعین نامهای سکمان

و در یافت کردن مقدار فوج مطلوب از عصب طلبیده و خواهد شد و معلوم نیست که این فوج
 سکبان در عمل انگریزی با یابی رانی صاحبه ما در ویسپ سکه شده بود و یا بدون اشاره
 که کلاب سکه بخوبی است که سکبان در عمل انگریزی رفته با ایشان بکنند چه او از غام غم فوج
 خالصه از این راه و مکرر مانعت نوشته بود که زینهار از لا بهور قصد عبور دریای شکر
 حرکت نکنند چنانچه ذکر شد خواهی آمد که آن مغروران بر خود غلط برکنند و نوشته
 او عمل نکرد و این هم بعید نیست که فوج خالصه از گفته رانی و یا با اشاره کلاب سکه
 سکه ملک انگریزی کرده باشند زیرا که این هر دو کس حال مغلوبی و تباهی خالصه
 را در مقابل با افواج انگریزی بالیقین میدانستند و از سبکه آن هر دو رئیس مذکور از
 دست سکبان شب و روز بر جان خود و ترسان و گریزان بمانند بنا بر آن خسته باشند
 که بکدام صورت اضطرار و در و طاقت سکبان چنانکار آقا کش و دستبند است
 و بنیادشان کرد و مغلوبی و بر باد میباشان بجز مقابل با افواج انگریزی امکان
 ندارد از فرض قطع و قطع این کرد و بجهت عین مقصود و مدعای رانی صاحب کلاب سکه بود
 و عجب نیست که این همه در یکسان نظر مال کار و در اندیشی فعل و انفعالی چنانکه و خواهم شهور
 با سرکار انگریزی ساز کرده باشند با بعد از نیست مغلوبی فوج خالصه بکارشان آمد و راست
 مهارجه رحمت سکه هم بحال برقرار ماند و آخر کار بجهان شد یعنی هر کار مخرج نظر بر عدم تیرک
 و تمول رانی صاحب کلاب سکه در جنگ یاست لا بهور از ویسپ سکه پس بحال قرار داد
 و نیز دستگیری و تاج کلاب سکه فرمود و او تا با کمال فوج خالصه مغلوب و دستبند شد
 از جمیع قصد لا بهور نکرد و برای حفظ خود و عدم مایه دروغ البه فرب رجوع فوج سکبان فرود آمد
 ممانعت ایشان نبود که خاطر جمع دارندین خود را از ویرسانند و سرنگش شامی شوم
 و فوج خود را هم برای مد و شام غیر تمام سکبان از طرفت با مطمئن شد و قصد و رجوع
 ابرش نشانند و کلاب سکه بعد در یافت حال صفت سکبان که برزیتهای متواتر خود را

خورد و مانند مار سر کوفته شده اند و زور طاقت در ایشان نمانده و رانی صاحبیم آنها را
 مغلوب دیده از دادن آلات حرب و فرستادن زربا کل دست کشیده اند و فوج سرکار
 انگریزی تهر قصد لاهور خواهد کرد و بنصرت زیاده ازین توقف کردن در جمو مناسب گشته
 جنگ استعجال و لاهور بحضور رانی صاحب رسید و بعد فمایش یکی مراتب و پس از جنگ چهارم
 سکهان رسیدن افواج انگریزی قریب لاهور مع نذر و سبب یکیش با دیگر سرداران در
 لاهور صاحب بمقام تصور برای معذرت و عفو تصور سکهان از طرف رانی صاحب حاضر شده
 تقدیم مراتب استعذار و استعفا و اظهار بقصودی بیسین بنجام صلح رسانید الغرض بعرض گزارش و صلح
 هر دو سرکار منعقد شد و اگر دورین وقت نیامدی و واسطه اهل نمیشد فوج انگریزی یکسر بلایع
 و مزاحم و لاهورفته عمل و دخل خود و تمام ملک پنجاب بیکر دوریاست و خاندان مهابراج بخت ننگ
و زبان جنگ اول سکهان با فوج انگریزی که در مقام مدلی
بتاریخ نوزدهم و سیمبر ۱۸۴۵ عیسوی شده بود و کیند سکهان و فوج اول با
 جمعیت میت و کهنز را توپهای کلان که گوله و چهره آن دو ترمیر رسید عبور ستیغ نمود و مورچها
 بسته بتاریخ نوزدهم و سیمبر سال کهنزار دشت صده و چهل و پنج عیسوی شروع جنگ کردند چون
 جنگ بسیاری از فسادان فوج انگریزی و هم اکثر از سباه و لایچی و هند و سانی شان بکارت آمد
 زیرا که نزد سکهان توپهای کلان بسیار بود و گوله و گراب آن در میان فوج انگریزی رسیده
 نقصان سپاه می نمود و فوج انگریزی و جو رفت مردم سپاه لوپهای حرد که در پیش لمیباشند با خود
 سیدشت و گولههای آن تا بفوج سکهان نمیرسید کند نجف بشاید و اینحال که مردم رسباه با
 از کلوله با زنی پهای کلان مخالفت بسیار قسام میشوند حکم بورشس و حمله کرد و بحر حکم کردن
 موافق قاعده سیمبر بورشس که در میان شان همول ست فوج انگریزی یکبارگی حمله
 کرد و کلوله در مشابعت با وجود کشته شدن از شلکهای ستوار حریت تاخت کرده و
 قریب بوجهای سکهان و بر ز توپ و تفنگ خود رسیده فوج مخالفت را انچنان نیکار

جنگ اول سکهان
 با فوج انگریزی
 در مقام مدلی

سیدشت و گولههای آن
 تا بفوج سکهان
 نمیرسید کند نجف
 بشاید و اینحال
 که مردم رسباه
 با از کلوله با زنی
 پهای کلان مخالفت
 بسیار قسام میشوند
 حکم بورشس و حمله
 کرد و بحر حکم کردن
 موافق قاعده سیمبر
 بورشس که در میان
 شان همول ست فوج
 انگریزی یکبارگی حمله
 کرد و کلوله در مشابعت
 با وجود کشته شدن
 از شلکهای ستوار
 حریت تاخت کرده و
 قریب بوجهای سکهان
 و بر ز توپ و تفنگ
 خود رسیده فوج
 مخالفت را انچنان
 نیکار

از میان گرفته که سکه‌ها را با و جگر که شش آن نیاورده خبر برقرار اختیار کردند و چند هزار سکه
 بهشت جنگ کشته و خسته کردند و با فرماندهان آن جهان سرسیمه و جواس شده که می‌نهند
 که تمامی توپها و نیمه و خرگاه ایشان بدست سپاه انگریزی افتاد و درین روش حله اکثر فوج
 انگریزی خسرو و کلان از کشتن آنان که نکلان و خزلان کوی و لاتی و سوار وادی می‌نهند
 مقتول و مجروح کردند و آنکه در جنگ از سپاه انگریزی وجود داشت سپاه فکی آلات حرب متعلق
 فوج کثیر سکه‌ها که بسبب تعلیم سرداران و رئیس از قواعد جنگ خوب واقف و عتاق بودند و
 حرب حب و دغا و مشتند کارهایان به عمل آمده و با حسن عزت و آبروی سرکار خود دست از جات
 و پایداری نموده و مار را ز مخالفت برآورد و مظهر و منصو گردید که چه تفصیل این جنگ زیاده ازین
 معلوم نبود و لیکن آنچه از اتفاقات شنید و بمقام ثبت نمود و در میان جنگ و می سکه‌ها
 با فوج کاشی که قریب بمقام فیروزپور واقع شده کوبیده جنگ اشل که کور شد فوج دیگر
 برای کمک و سکه‌ها که ریخته از لاهور علی الاصل رسید و بجرط و خیل غیل از سوار وادی و فوج
 سرشور شهاب را شنید علی مخصوص بطرف له پانه بسیاری از فوج شان رفیق و پیچید و از می نمود و اما این
 توپهای کلان فوج دیگر چه یک لشکر نواب کور نر نزل بهادر شده بود و لار و صاحب مدح زیاده
 ازین امر و انتظار دیدن سپاه انگریزی دیگر مناسب نگاشته فوج فیروزپور را که بمقام هری پل
 افتاده بود حکم کرد که خود را زود بطرف له پانه جای که سکه‌ها سرشور شهاب داشته اند برسانند و
 چهارمی له پانه نماید چنانچه اول و دوم برگرد سپاه و سی و یکم پلشن با دشمنی چهل و هفتم و چهارم
 و شازدهم رانده سواران سه ترب پسی توپخانه و چهار رانده هند و شانی بسر کردی سرشور شهاب
 بطرف له پانه روانه گشت و پنجاه و سوم پلشن نیز از وهرم کوش آمده شریک فوج مذکور شدند و در آن
 این همه فوج تا بدین پلشن برابر قطع مسافت کردند و فوج واکمپوسی له پانه کنش کنونی با پلشن بخانه و فوج
 قدری سوار توپخانه بطرف فوج سرشور شهاب مذکور نیز روانه شدند و در شانی راه به نوبه نیز فوج سکه‌ها را
 بلند فوج انگریزی را دید که کوله توپ آن آغاز کردند و مذکور شد صاحب یعنی افسر مذکور تصور اینکه امر و

فوج کاشی
 فوج کاشی

امروز سپاه ما سافت بجیده را طی کرده آمده است نده شده باشد حکم جنگ مداومت تا بهم بوقت و او
 اتوب و تشنگ بطرف حریف سر کرده میرفتند تا اینکه قریب دو صد کس از فوج انگریزی شدند
 و بعضی مجروح گردیدند و علاوه برین سکهان قاپو یافته هیر و بنگاه فوج انگریز را که عقب مانده بود
 نیز غارت و بعضی کوه گلی و قدری سپاهیان پلتن هند و سانی را گرفتار کرده و بردند و سر بر سر
 است ازین قتل و هب که از سکهان بوقوع آمده بود دهم شده بنا بر میت و دهم جوی
 عوض از ان خوب گرفت یعنی سکهان را بفریب گیر نزدیک بغیر و ز پور برده و در میان فوج خود کرده
 از هر چهار طرف بچو اشباری کرده که از هزارا کشته شده ساخت و جمیع اسباب نه به به فوج خود را
 مع اسباب غنیم انزع نمود و پیشتر این جنگ در بیت بود که فوجی دیگر از سکهان
 بملک پشایله تاخته قلعه آن را تصرف خود در آورد و تشنگ فوج خود را بر بالاب
 قلعه مذکور نیز سر کردند و لیکن بعد چند روز فوج انگریزی آن حصه را بملک از سکهان
 باز گرفته و حواله راجه پشایله نمود و در هر جنگ فوج خالصه را یقین کل بود که راجه کلاب سکه
 با جمیع بست و پنجره سپاه زو و برای مدح ملک مار سیده و یک سکه نو بدت و حال آنکه
 کلاب سکه از سکهان که برادر و فرزندش را کشته و خانه و نعمت او را از قبیل کردن بعد راجه شیر سکه
 و پسرش بچراغ کرده بودند چندان ناخوش و ناراض بود که از خدای خواست که این ظالمان بجز
 عذابی و عقوبتی که گشته شوند عین صواب و باعث اصلاح دامن و آسایش و رئیس انجا
 بحکمت علی خبر آمد خود مشهور بظاهر کرده بود و ما تو هم و گمان آمیزش او در ستم انگریز است
 بقصد تحریب او وورش بر جمو که وطن و ماوای است نکنند و بعضی بدشعاران بیان زانگونه
 فریاد و داک خود غارت گزی میکردند و بسبب اینکه رانی بعد در ریخت حال مزیت و مملوئی
 سکهان اطمینان بهم رسانیده از فرستادن آلات حرب و خزانه که بار بار طلب میکردند دست نیخته
 از رانی بمان گشته که با سر کار انگریزی ساخت است با خود قرار داده بودند که اکنون
 لا مورد رفته رانی و دیپ سکه پسرش را کشته بجای او دیگر برابر راست لا مورد قرار خواهیم کرد اگر این

تا بومیان قتلند همچنان میکردند کراشا را باز رفتن در لاهور نصیب شد کویند بسب نوشته راجه
 کلاب سنگه که قبل از جنگ مکرر در لاهور فرستاده بود که تا من شریک شافتم هرگز قصد جنگ
 با انگریزان ننمایند بعضی فوج لاهور مخصوصا کل سپاه آیمنی و چند سی از سرداران شریک فوج
 خالصه و جنگ شده بودند و کسانی که بر گفته و نوشته کلاب سنگه عمل نکردند از کل اکالیان و
 فوج خالصه از خود سری عبور سنج کرده با انگریزان جنگیند و تاه شدند و هرگاه هنرمندان را
 نخواه نزدانی صاحب میرفتند او در جواب بیگفت که من اکنون بجانب سرحد و واروه و
 در ماهی کسی بیگانه را دادن نمیتوانم و شما که اظهار تبااهی و پریانی خود میکنید این چه
 سرائی سرکشی و خود سری شماست چرا بیک سرکار خود با سرکار انگریزی جنگ کردید و آخر کار نتوان
 دیدید و زیاده ازین خواهید دید و قبل از این گفتن نکستهای فاحش بعضی سکبان از فوج خالصه بلا
 و کرات مشهور کرده بودند که انگریزان وکیل خود را فرستاده بگرام صلح کرده اند و ما جوایزیم
 که صلح انوقت خواهد شد که فیروز پور و له مبان و انباله در عمل فوج خالصه درآید و کربال
 ما و شما فاصل باشد و بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفوج خالصه
 پیغام داده اند که دریای ستیج فیما بین ما و شما فاصل باشد و در جوش کفتم که بعد یک جنگ
 جواب پیغام شما خواهم داد الفرض قبل از جنگ دو دوخت و غور و در داغ چنان جمیده بود
 که کسی را بهر خود ندیدند و در میان جنگ سوم که بتاریخ بیست و هشتم
 جنوری ۱۸۴۲ سنه عیسوی در مقام ایوال شده بود کویندست و بیست و هشتم
 باجاء و شش ضرب برای کمک آن کرده که از سابق در مقابل افواج انگریزی بود و بیست و هشتم
 جنوری سال مذکور این طرف دریای ستیج عبور کردند و بجهت آن فقط چهار هزار سوار و دایره
 توپ که همراه دشت شریک فوج خالصه که در مقابل فوج انگریزی بودند و فوج انگلشی در آن
 از نصف فوج غنیمت کم بود و فقط سی و دو ضرب توپ با خود داشتند که کلاب سنگه فوج سکبان
 سپاه درین جنگ هم حریف را بهزیمت داده غالب کردید شصت پنجاه ضرب توپ

در شب ایشان افتاد و پنج ضرب توپ را که سکبان هم او خود گرفته گرفته بودند بجهت آن سه صحر
 در دیار بوقت عبور کردن غایت منظر استعق شد و دو دور که عبور و گذر با نظف دریا
 برده بود در کشتانی از فوج انگریزی نظف دریا محضی رفته بوقت شب از کمال جزایر و کجاها
 در سکبان پیالنه آن مرد و دست بجهت آسمانی زد و بجای ساخت و با تجمیع معلوم کرد که
 قبل از این جنگ که لال سنگه با میست هزار و چند ضرب توپ برای کمک فوجی خالصه است
 آن استاد و بود و چون ناره قال کرم شد راجه مذکور بجهت فوج انگریزی را در مدبرون
 شدن و دست یا صلحانیدن لکام سپ را بر تافته مع سواران بمبارانی خود کسب و عطف
 ایشان و در انسانی او بعد از عبور در میانی جنگی می را که بران آمد و در وقت فوج سکبان بود که
 و چون فوج خالصه که اکثر پیاده و بود در درین جنگ سومین غلبه کشته رو بعد از پیاده
 خواست که از راه پل مذکور عبور دریا کرده اطراف لاهور رود و فوج انگریزی غالب و غلبه
 کشته لشکر زبان در غایت شان شد و از راه سکبان فراری با باراده عبور یکبار زد و
 رسیده انسانی از پل در اینجا پیاده شده اند و پیاده که اگر در غایت فوج سکبان از فوج
 که لشکر زبان در عقب می آید کشته می شود و اگر خود را در میانی اندازیم سبب سلب می آید
 غرق میگردیم با تجمیع از آن گروه هر که خوف غرق شدن بر کنار رود و یا توقف کرد و
 فوج انگریزی کشته و هر که خود را بدیا انداخت لغت بهنگ اجل کرد و در شام بعد و در
 امور استخوانوری ازین تهمکه بر ساحل غایت رسیده باشند و سر و لال سنگه که پل را کشته
 رفته بود غرضش همین خوانند بود که بوقت فرار از سکبان خود متعسف زنده مانده یا بهنگ
 حریف معتدل و او دریا غرق کرد و ازین معامله که لال سنگه سبب فوج خالصه که غایت
 شد که کسی از مردان و نسلان که داخل فوج مذکور بود و از ایشان پل انسانی خود فوج
 در غایت پل از دست شان بر جان خود میترسید و سبب همین اتفاق و خلاص فوج سکبان
 با وجود کثرت و دشمنی آلات حرب سامان جنگ حسب خواه بدین و دی در مقابلت

تا بویا فتنه همچنین میکردند که ایشان را باز رفتن در لاهور نصیب شد کوبند بسبب نوشته راجع
 کلاب سنگه که قبل از جنگ مکرر در لاهور فرستاده بود که تا من شریک شامفوم هرگز قصد جنگ
 با انگریزان نماینده بعضی فوج لاهور خصوصاً کل سپاه آیمنی و چند می از سرداران شریک فوج
 خالصه و جنگ شده بودند و کسانیکه برگشته و نوشته کلاب سنگه عمل نمگردند از کل اکالیان و
 فوج خالصه از خود سری عبور سنج کرده با انگریزان جنگیدن و تهاه شدند و هرگاه هنرمندان
 خواه نرودانی صاحب میرفتند او در جواب بیخمت که من اکنون بجانب سرحد و از دکان
 در باره فی کس پیکار را داود نمیتوانم و شما که اظهار شباهی و پریشانی خود میکنید این
 سراسی سرکشی و خود سری شماست چرا بیکم سرکار خود را بر کار انگریزی جنگ گردید و آخر کار
 دیدید و زیاده ازین خواهید دید و قبل از یافتن نیکستای فاحش بعضی سکهان از فوج خالصه بلا
 و کراف مشهور کرده بودند که انگریزان و کیل خود را فرستاد و پیغام صلح کرده اند و ما جوانان
 که صلح افوت خواهد شد که فیروز پور و له میانه و انباله در عمل فوج خالصه در آید و کمال
 ما و شما حاصل باشد و بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفوج خالصه
 پیغام داده اند که دریای سنج بیا بین ما و شما حاصل باشد و در جوش گفتیم که بعد یک جنگ
 جواب پیغام شما را بیاوریم و اد الغرض قبل از جنگ و دو نخت و غرور و داغ چنان عجبه بود
 که کسی را همر خود نمیدانستند و در میان جنگ سوم که بتاریخ بیست و هشتم
 جنوری ۱۸۵۸ سنه عیسوی در مقام ایوال شده بود و کوبیدست هزار سکه
 با چاه و شش ضرب برای کمک آن کرده که از سابق در مقابل افواج انگریزی بود و بیست و هشتم
 جنوری سال مذکور اینطرف دریای سنج عبور کردند و بجملة آن نقط چهار هزار سوار و پیاده
 توپ که همراه هشت شریک فوج خالصه که در مقابل فوج انگریزی بودند و شش فوج انخلشی در آن
 از نصف فوج غنیمت کم بود و فقط سی و دو ضرب توپ با خود داشتند که در مقابل
 سپاه درین جنگ هم حریف را هنریت داده غالب کردید و شصت و پنج ضرب توپ

در پشت ایشان افتاد و پنج ضرب توپ را که سکبان همراه خود گرفته کریمت بود و جمله آن سه ضرب
 در دیابوقت عبور کردن بحالت مضطرب غرق شدند و دورا که مجید و کد برانظرف دریا
 برده بود و زکپانی از فوج انگریزی آنظرف دریا مخفی رفته بوقت شب از کمال جزایر جاپان
 در رنجگان پیاپی آن بر دو ضرب بجای آهینی زده بکار ساخت و با تحقیق معلوم کرد که
 قبل این جنگ لال سنگه بامیت هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه پشت
 آن استاد بود و چون ناره فاعال کرم شد راجه مذکور علیه فوج انگریزی را دیده بدون شک
 شکن و دست پا چنانیدن حکام سپاه را بر تافته مع سواران همراهی خود یکسری طرف لاهور
 شتافت و در اتشاهی راه بعد از عبور دریا می ستیج ملی را که بران آمد و رفت فوج سکبان نبود شک
 و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ سومی مغلوب گشته رو بفرار نهاد و
 خواست که از راه پل مذکور عبور دریا کرده اطراف لاهور رود و فوج انگریزی غالب و مظفر
 گشته شک در تان در عاقبت شان شد چند هزار از سکبان فراری را باراده عبور برکنار رفته در
 رسیده شتانی از پل در اجانیا فتنه مضطرب شده اندیشیده مذکور در حیا توقف میکنند از فوج
 که شک زنان در عقب می آید گشته میجویم و اگر خود را بدیاری اندازیم سبب بیکری آب
 غرق میگردیم باجمعه ازان گروه هر که خوف غرق شدن برکنار رفته دریا توقف کرد و از
 فوج انگریزی گشته و هر که خود را بدیاری انداخت لغت نهنگ اجل کرد و در شایمعه و دی
 هفت سناوری ازین تنگه بر ساحل غایت رسیده باشند و سر دلال سنگه که پل را گشته
 رفته بود غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار از سکبان خود متفرقی زنده نماند باز شک
 حریص مقتول داور دریا غرق کرد و ازین محامله که لال سنگه نسبت بفوج خالصه کرد و
 شد که کسی از سواران و فهران که داخل فوج مذکور بودند از ایشان بدل انشی خوشتر
 بر سر پل از دست شان بر جان خود میترسید و سبب همین اتفاق و خلاص فوج سکبان
 با وجود کثرت و دشمنی آلات حرب سامان جنگ حسب خواه بدین دوی در مقابلت

یافته مغلوب گشت و الا در جنگ کردن چلبهای ستوار نمودن فوج اگر نیزی کوتاهی می کردند
 و مرانه و ار جگیدند و طلا و نه اتفاق خون ناخن مهاراچه شیر سنگه و دیگر بسیار کسان دیگر ایشان
 بود و واری بیج نقض عهد نموده بلا سبب در عمل غیر بورش و تاخت نمودند بلند بنای قبیله
 آتشی گشته مستاصل بر باد کردند و قبل این چلبها کسی از سرداران نامی طمینانی بر جان نال خود از
 ظلم سکبان نداشت چنانچه لبنا سنگه که از سرداران حلیل القدر مهاراچه رنجبت سنگه بود در محو سنگه
 شیر سنگه و دهبان سنگه و غیره کشته شدند از لا بور در رفته در بنارس بود و باش خود اختیار کرده
 لیکن از شاست اعمال آنها در انجام نپوشد لیکن نشست زیرا که بعد از چند روز برای بی تفریح بماند
 شرقیه اعمال افعال خود را در بنارس گذاشته مدارا مار و کلکته رفت در ایام جنگ فیما بین سکبان
 و سرکارا اگر نیزی بنابر جنم و موشیاری حکم کونسل سردار مذکور با مردم همراهی در شهر مذکور نظر بند شد
 و نامی ایل هباب و که در بنارس و کلکته بود در سرکارا اگر نیزی قرق کردید و سبب نظر بند شد
 سردار لبنا سنگه آن بود که ساد ایا پاس بمقومی و هم مذهبی سکبان لا بور در دارالاماره مذکور
 فساد می برپا کند و همچنین ملاک و اموال سکبان که در مقام بر دوازده دیگر بلاد و مهاجر اکر نیزی
 بود نیز بفرقی در آمده و بعد از انعقاد صلح فیما بین آنها اموال اسباب غیره واکذ شکت و دهانک
 دادند و سوم فروری و نیز صاحب گدیر از معبر و پرتا معبر پور برای بند ساختن معابر
 دریایی سنگه که پایاب بود مذکور شد تا سکبان بر بنظر عبور کردن نتوانند و میست و شتم
 جنوری جنرل همث با معسکر خود از کنبه لبنا به در لشکر کشد رنجبت طعن کردید زیرا که تا
 آن زمان فوج سکبان در مقابل لشکر مذکور بسیار بود و سوم فروری توپخانه که انتظار آن بود
 از مقام دلی در لشکر لار صاحب رسیده و بعد رسیدن توپخانه بجز رسیدن به چارلس و حساب
 مذکور رسیده در معسکر لار صاحب برای عبور کردن افواج اگر نیزی بدان طرف دریایی سنگه
 از حالت منظره دیگر باقی نمانده بود بلکه تاریخ عبور و معبر هم قرار یافته بود و لیکن از
 آن می نمودند نقل عجیب دوم فروری ۱۸۳۶ عیسوی یک سکه قصد قتل کردن

ستر وین است ارث که در انبال بود رفت و در پانچ پادشاهی سکن صاحب موصوف و دجل
 شده سپاهی پیر را بهزب ششیر قتل و سر در مبره را بدو سه ضرب هجر جی ساخته و پیکان آن صاحب
 دجل که در مبرگاه صاحب ادراجا یافت بکبریت مردم شتاب کرده او را گرفتار کردند و او را
 شب در قید خود را قتل کردند و در سب و دوم جنوری لاله چنی لال از طرف فوج خالصه بمشور
 لار و صاحب پیغام صلح بر دو معذر بنام نمود و او را جواب شد که با سرکار خالصه سردار پیغام صلح
 و راجه لعل سنگه که سردار فخر خالصه اندامید انیم که گیتند اگر و کبلی از طرف رانی صاحب یار و راجه
 کلاب سنگه و یار یوان و دینا نامته می آمد سماعت کلام او میشد و بهر بیست چهارم جنوری فوج
 کثیر اگر نیزی رسیده و چهل لشکر لار و صاحب شد و بیست و ششم این ماه راجه کلاب سنگه با دواز
 هزار فوج جنگی و بیست هزار مردم کوهی لبوانی بر فاصله ده کرده از لاهور رسیده و فرود شد
 و روز دیگر بر مبرگرا و دل که بر سه کوهی از لاهور است رسیده و خبر و رو خود بخبر رانصاحه
 عمن کرده فرستاد حکم شد که فوج خود را بطرف پیولور فرستاده و خود تنها در لاهور حاضر گردید
 در جنگ البوال که جنگ سوم بود از فوج اگر نیزی پانصد و ششاد و نه مردم از سپاه و ششاد و نه
 و سه پسر مقتول و مضطرب کردند و در مبر رانصاحه با اتفاق تمام سرداران سکه و سپاه راجه کلاب سنگه
 را و زبرد کرد و جمیع امور ملکی اختیار جنگ صلح را بدو تفویض نمود و فوج خالصه هم بر جبهه کلاب سنگه
 نموده گفته فرستادند که اکنون بدون شریک شدن شما در جنگ ما متامله کردن با فوج اگر نیزی
 و شوارست و بعضی سکهان که از فوج خالصه در لاهور آمده بودند در حال تنهایی و ملکات فوج و از
 دست بر رفتن فریب یک صد ضرب توپ و صرف شدن خزانه و هباب رسد تا من که بار بار
 داشته شدن جماعتی کثیر از کالیان و سپاه خالصه افسران آن در جنگ عرق شدن و هزاران
 در پاسبان سکن بل و دیگر مصائب شد و در انظار بر ساقند کلاب سنگه آنهمه حال شنیده بطاهر
 ازین واقعات من بفرج خالصه که سر بخود سری بروشته بار و ده جنگ قصد نفس بطرف فرود

کرده بودند چه قدر مخالفت نوشتیم که ز بهار مردون اجازت من قدم بدان طرف نخواهید برد و بهشت
مکرافسوس که فوج خالصه اینهم را هم مثل لاجورد تصور ساخته سخن را شنیدند و آنچه در خاطر ایشان
آمد کردند و همچنین بار دوم و سوم برای فتن بطرف لهستان و آن طرف پنج مخالفت نوشتیم و زبانهای
هم گشته فرستادیم و لیکن آنها اصلا بران عمل نکردند بعضی سرداران فوج خالصه که از جنگ گاه و لاهوت
در غیبه آمده بودند از باز ماندن سرگمون شدند و جز این کلام کلاب سنگ را جوابی ندادند که چون کالین
زیر حکم کسی نبودند و بنوبه و کمان فاسد این معنی که لارده صاحب سپه لاد فوج انگریزی در چالوتی
لهستان جمع شده اند ازاده تنجیه و انترای ملک پنجاب از سکمان میداند بخبار کی عبور در یک
سج نمود و شرح جنگ کرده اند و بسبب هم مذبحی و بهاس فوج خالصه هم شریک فدا گاهی
شد و ما را هم با صرا و مبالغه فوج مذکور بخبوری شریک شدن با دشمنان در جنگ فدا و بجهت
معلوم است که از ابتدا اگر راست مهابه بخت سنگ بر فوج خالصه چنان سنگست نیز نیست فدا شود
بلکه همیشه در هر جا و مقام مظفر و قحیاب میشد مگر اکنون از نا ساعدت بخت سه بار علی الاصل
سنگست بر سنگست خوردیم و تمامی توپها که در جنگ برده بودیم دست فوج حریف افتادند
اکنون نیز در داریم و نه آلات حرب که باز مقابل با افواج انگریزی کنیم مگر با قیامدگان از فوج خالصه
میخواهند که بخبار دیگر با فوج انگریزی بجنگند و در صف جنگ پاییزی کرده و با کل مقتول و فدا شوند
یا بر فوج مخالف غالب آیند تا سنگ فدا و آبروی خالصه جو برقرار ماند و این امر مردون
شمار حرب گاه ممکن نیست خراجه سابق شد شد اکنون سکیری شایه ضرورت تا در جنگ از سر
کرده شود شاید آب فوج باز آید و دغابی آبروی که درین گشته با بردن شجاعت سکمان
شسته گردد و با فعل با تمایج حکم و فرمان شایسته هم مردان تجاوز نخواهیم کرد زیرا که از اتفاق
و خود سری اکنون بخت بجان کار با ستوان رسیده و شایسته باشد که از سستی میسبب خالصه
برنا اتفاقی در جنگ سومی چه قدر فوج بر باد گشته یعنی سردار بخبر سنگ در اجلا و او و لاجورد
و سردار مراد با سردار ارجس سنگ و غیره افسران از انگریزان سنگست خورده و در آغا پناه یافته

این طرف تلج کمال تا به کشته آمد و با وجودیکه فوج خالصه این طرف در بار عمل خود آمده بودند لشکر
 هر یک سردار سابق الذکر خوف شغول انگریزان متوهم شده جایجا متفرق شدند فقط مردم معدود
 در فوج خالصه باقیانده بود و منجمله شخصت سرب نوپ که در جنگ همراه برده بود و در پنجاه نوپ
 حواله حریف کرده ده سرب را همراه خود و اسب آوردند و بعد جدا شدند و بسیار دو هزار
 مردم در لشکر رنجور شدند و فرایم آمدند که کوله و بار و تدارکات را میضاج همه اکنون سلمان
 جنگ نمیدهند و میگویند آلات که سابق برده بود دیدم آن چه کار کردید که اکنون خالیست
 الفرض باقیانندگان از فوج خالصه این طرف در بایستی تلج و عمل با و ده دوازده سرب توپخانه
 انتظار آمدن لشکر شدن شاد و از رهنمونان این کشتگان تمام شده بود که همه کارها خراب آورده
 که نائب کرم و ساد هوسنگ که در جنگ بزخم کاری مجروح شده بود برود و کرد و کور از مرد و زن
 و مضطرب کشته لطیف کرنا پور کوچ کرده برقت و نیز مردم از تلوان آمده ظاهر کردند که فوج انگریز
 بر مجسم تلوان مجتمع گشته است و آهنگی را برای عبور کردن فوج بسته اند و با شدگان مندی تلوان
 از نهیب خوف فوج انگریزی سباب جنگی و خانه داری را کشته رفته اند و انگریزان کوله و بار و تدارکات
 او شان را در دریا انداخته باقی سباب را تاراج کردند و کلاب سگ بعد از استماع این همه خبر اربابان
 کلام سابق را احاده کردند که من در همان صورت مختار می بینم که تمامی فوج خالصه
 فرمان بری من کنند و آنچه من تجویز کنم آنرا قبول نمایند و غرض کلاب سگ از این کلام آن بود
 که بعد نویسانیدن مختار نامه از تمامی سکه بان افسران خالصه تدبیر صلح به نوعیکه متصور شود نماید
 تا باز جنگ واقع نشود و دانست که کار فوج مذکور در همین جنگها تمام شده است به کیفی صلح و دوستی
 پس در صلح مشوره با دیگر سرداران هم نمود همه بالاتفاق راضی به صلح شده تجویز کردند که در فوج
 انگریزی بجز کلاب سگ نوشته شود که فوج خالصه از افعال و حرکات خود بسیار نادان و بیچاره
 شد اکنون امیدوار است که فیما بین سز و سز کار صلح واقع شود و رهنمونان این امر از قوه لفعیل نماندند
 که جنگ چهارم که اخیر جنگهاست در میان کینیت جنگ چهارم که در مقام سوم

در دهم خبری است که عیسوی فیما بین سکهان و افواج انگریزی
 گویند فوج خالصه ساز و سامان حرب فراهم کرده مورجاها کند و آه جنگ شد و در
 نواب کور ز جنرال بباد و کندر خپت چنان قرار یافت که اکنون افواج انگریزی آن طرف
 دریای تلج عبور کرده بورش بلک لا بور نماید و جمعیت سکهانرا که مورجال کند پیش رو افتاده اند
 گریز اندیده شود زیرا که لارڈ صاحب و کندر خپت را تحقیق معلوم شده بود که سواهی این فوج
 سکهان که بالفعل آن روی دریا نظری آید فوجی دیگر نیست که برای جنگ با فوج انگریز
 مقابل کرده اولی نیست که این فوج را علیه و بوزن متفرق ساخته یکبارگی عبور دریا
 نماید پس سپه سالار مذکور بنا به پنج دهم خبر و سی سال کینرا ششصد و چهل و شش عیو بچای
 روز برآمد حکم بفرج خود کرد که جنگ توپ شروع شود چنانچه در مدت نیم ساعت بشکلهای
 متواتر که کلوله توپهای ایشان بسیار در دور تر میرفت مورچاها ی سکهانرا که آن طرف تلج و جنرال
 ساختند و بجز شکسته شدن مورچاها بفرج پیاده حکم شد که بر سپاه حریف بوزن کند چنانچه
 پلشن کور که در غیره از راه بی که بهان ساعت از تخنهای شین در دو سه جانب نصب کرده بودند
 برق دار تاخته در فوج سکهان در آمدند و دادم و انگلی داد و خوب جنگیدند فوج سکهان تاب
 اقامت در خود ندیده رو به پزیت نهاد و جمیع اسباب ایشان مع شصت و شصت و بیست و
 د لشکر غنیم بود دست فوج انگریزی افتاد و در جنگ لارڈ صاحب بذات خود و شریف شین
 و افواج انگریزی بعد گریز اندیدن جمعیت مخالف را مع توپخانه خرد و کلان هر قسم عبور دریا
 نموده داخل در عمل لا بور کردند و لارڈ صاحب بباد در مقام حضور این شتهار دادند
 خلاصه شتهار نواب کور ز جنرال بباد در مرقومه چهار دهم خبر و سی
 عیسوی شرح آنکه افواج سرکار گلشی در هر یکده مقابل و جنگ فوج سکهان
 را به پزیت پی در پی داده اند عمل خود بر آن طرف دریای تلج بر کرده داد و دو زیاده از و صد
 ضرب سکهان بضبط سرکار مذکور در آمد و اکنون افواج انگریزی در عمل لک پنجاب کور و در

فوج انگریزی
 لارڈ صاحب
 در مقام حضور
 این شتهار دادند

و در شهرتاری که بتایخ سیزدهم و سیم سال که بزار و شصت و چهل و پنج عیسوی قبل از هجری ابراهیم
 بود مندرج است که نواب کورنر جنرال بنا بر خشیار یک جهت حفاظت ملک بخشید از دو ویم بر
 اظهار شوکت و اقتدار سرکار مدح و نیز برای سزای مجانم بدستگن که موجب سایش کافه نام
 است این همه تدابیر جنگ را بر روی کار آورد و نمود اکنون با انتقام کامل از شکست عید نامه که
 فیما بین سرکار موصوف سرکار لاهور در شصت و شصت عیسوی اتفاق یافته بود سبب ناخت و بوش
 آوردن افواج لاهور بر ملک سرکار انگریزی که بدان سبب یکی توپن بر کار معظم الیه عامر کرد
 از سرکار لاهور که غیر از فوج انگریزی از فتنه ملک پنجاب دست بردار نخواهد شد و نیز تاوان کل افواج
 این مهم از سرکار لاهور خواهد گرفت و نیز آبخشان بندوبست در سرکار لاهور خواهد فرمود که با
 طلاق عذر و فریب در فوج لاهور تا مذوازی بندوبست در سرکار لاهور مقصود افرازش ملک
 انگریزی نیست چنانکه در شهرتاری سابق الذکر مفصل و مشروح است که قسط مقصود و خوشنواص
 مدح قبل از جنگ آن بود که در ریاست لاهور باز آبخشان نظام و دیوبندت ظهور پیدا
 که افواج آنجا زیر حکم رئیس و رعایای آنجا در امن امان باشند چنانچه مصدق و شاه این قول است
 که ازین طرف هیچ تدبیر برای جنگ و جدال با فوج لاهور ازین شیر بهل نیامده بود لیکن
 برگاه از سرکار لاهور یکایک و دفعه ملا ظهور تیچک و جتاخت و بوش بر ملک انگریزی که در
 این صورت سرکار مدح بهل آوری تدبیر محبت جنگ و حمله آوردن بر ملک لاهور میبود اکنون
 آنچه حرج و نقصان بر ریاست لاهور خواهد افتاد محض سبب حرکات نامهور و اطوار ناخار
 سرکار لاهور و فوجش مقصود خواهد بود که خوش آئینی نیست که زیادت و افرازش ملک
 سرکار انگریزی کرد و غایبیت تلافی و تدارک اقامت و برای اطمینان آید ضرور و لازم
 کرد که ضلعیکه در میان تلج و بیاس و اقتصد مع کوهستان واقع آن شامل مضاف
 حاکمیت انگریزی گردد و با اینهمه عهد گنی و جنگ و جدال بلا سبب که از طرف سرکار لاهور
 آمده تا هم منظور نواب کورنر جنرال بهادریست که کل ملک پنجاب را در قفس و تصرف خود دارد

بشهر طبرستان آمد و در سرکار کاشانه رجوع آورد و نیز فرمود که ایامین میر کاراگزیر است که در صورتی
آوردن و بهیشت تابع و مطیع بودن سرکار لاهور ریاست آنجا را بر یکی از اولاد مهاراجه بخت
بیکشته باشد که بانی مبادی این ریاست و معبد و معتبر سرکار کاشانه بود و حال برقرار دارند و کدام
وکیل قانونی تر بر محل و بر داری لار و صاحب اغراض نمودن شان از جرم و کسناخی فوج حلاوت
تواند شد که با وجود فتح کامل و غلبه نام با ظواهر حسین میر کوزات باطنی خود بردهند و بجهت
خاندان مهاراجه بخت سنگه سرکاشی علی الخصوص کسی که شریک جنگ جدال با سرکار کاشانه بود
خبر داده میشود که اکنون با اتفاق نواب کور زجران و آنچنان بند و بست بطور آنکه از روی آن
ریاست اولاد مهاراجه بخت سنگه نهی قلم و برقرار باشد که فوج خود را محکم و متوابع و رعایا را محکم
و امن بمان و دشمن نتوانند و اگر احیاناً باز آنچنین عهد شکنی از طرف سرکار لاهور نسبت به سرکار
اکاشی بوقوع خواهد آمد در خصوص استیصال حقوق و حسب طلبان سرکار موصوف محل خواهد آمد
فقط و بعد از اجرای این شهنشاه سرکار لاهور کل شرائط سدرجه آنرا بدل قبول منظور کرد و متعاقب
ترتیب آوری لار و صاحب در ملک پنجاب از تاریخ دهم فبروری تا هفدهم آن نامی عساکر
انگیزی که در قرب و جوار فیروز پور قیام داشت مع توجه آنکه کلان نیز داخل پنجاب شدند و چون
کلاب سنگه در مقام قصور آمده تاریخ شانزدهم ماه مذکور شرف ملازمت لار و صاحب بهادری
شدند و سبب انگیزش که بسیار آورد و بود معاف کردید و بموجب حکم و الراجح مذکور در
خدمت میر لاریس صاحب و سرکاری صاحب سکرتر لار و صاحب مدوح حاضر شدند
از نیم شب در میان برود صاحبان موصوف و راجه کلاب سنگه و دیوانیان و غیره
گفت و شنود و مذاکره و شرائط صلح میان قرار یافت که در شهنشاه مذکور سدرج بود و بعضی نام ملک است
که در میان سنج و بیاس نیست و قبضه سرکار انگیزی باشد و علاوه برین یک نیم که در نزد
نقد که درین پنجاهم است شده است سرکار لاهور و سرکار انگیزی بهر و منجمله آن پنجاه که
روپیه نقد و فصل و یک که در روپیه بطریق قسط بندی در میان مدت دو سال و اساس و تاریخ

و بنا بر این مقدم ماه حال موجب شرائط مذکوره عهدنامه فیما بین هر دو سرکارزبند شد
 مهر مہاراجہ دیپ سنگھ را دیوانہ دینا نامہ بران ثبت کرد و در سیم ماه مذکور مہاراجہ
 دیپ سنگھ بمقتضای ملاقات نواب کورنر جنرال مہاراجہ را لاہور در سرکار انگریزی بھام قبضہ
 رسدہ بملاقات نواب صاحب ممدوح فائز المرام گشت و نوزدہم ماہ مذکور سرکار نواب صاحب
 معظم الیہ در مقام لایانہ کہ ما بین قصور و لاہور است وارد گردید و در آنجا خبر رسید کہ کل
 فوج سکیان باغی بقدر شازدہ ہزار کہ با فیما مذہ است نصف آن مسلح و نصف بی ساز و دست
 نہایت خائف و ہراسان در مقام برپا نہ افتادہ است و از برپا نہ راہ بطرف لدھیانہ
 و امرت سیرید و ولارڈ صاحب از استانی راہ برانی صاحبہ برای تشفی گفتہ فرستادند کہ ملاحظہ
 شہر لاہور نیز ہوا ہم گمرک سکیان بجاوت کس و عجرہ سیج اندیشہ و ہراس کنند و در ہان
 حلقہ ہولور کہ از قلع نامیہ سیرکار لاہور و قریب بہ لدھیانہ بود و قبضہ فوج انگریزی را
 از اہل قلعہ کسی بفراموشی نیاورد ملک نیم شب قلعہ را خالی کرد کہ رنجیہ رفتند و سیم فیہ در ہنر
 بکنند و بخت بہادر حکم دادند کہ دو جہت سواران لایانہ گورہ و دو سالہ سواران ہندوستان
 و سواران باڈی کارڈ حضور و یک سالہ سواران بقاء عدہ و دو ترب را توپخانہ سہی و یک ترب
 توپخانہ گورہ و یک توپخانہ سواران ہندوستانی تیار کردہ برای رفتن ہمراہ سواری مہاراجہ صاحب
 موصوف مقرب نمایند تا بوقت سہ پہر ایشانرا حفاظت تمام محل سریشان رسانند و ولارڈ صاحب
 و سیم فیہ دری داخل لاہور شد و در سبت و یکم آن مہاراجہ دیپ سنگھ مع سرداران و افسران
 خود بخدمت نواب جنرال صاحب آمد و عفو از قصورات خواست جناب ممدوح بملاحظہ آنیکہ
 مہاراجہ دیپ سنگھ سپہ مہاراجہ رنجیت سنگھ کہ دوست وفادار سرکار انگریزی بود از مہرہ و دست
 فوج او گذشتہ حاکم تمام ملک پنجاب فرمودند بشرطیکہ بر شرائط مندرجہ شہنشاہ نامہ عهدنامہ
 قائم باشند و بوقت آمد و رفت مہاراجہ موصوف شکر سلامی بر حسب تہانیشان در شکر
 انگریزی تسلیم آمدہ اگرچہ مرضی مہاراجہ دیپ سنگھ این بود کہ تا قیام دائرہ دولت لاہور صاحب

در شهر لاهور در لشکر انگریزی باشد لیکن لاهور صاحب تصور اینکه در لشکر مهاراجه در لشکر انگریزی
 ایشان را با غر و احترام از لشکر در مجلسی رسانیده دادند و حکم شد که کسی از لشکر انگریزی
 شهر لاهور و مردم رسد که در لشکر می آید حفاظت کند نقل ششمار و کمر و آب
 کور و زخمل پیدا در مصده بنیر و هم فرو می سه الیه منتقام لاهوری
 تشفی مردم شهر و غیره بر جمع سرداران و سوداگران و کوئی الا ان رعایای را از رست
 لاهور و امرت سر و واضح باد که چون مهاراجه دلیپ سنگه بروز ملاقات بانواب کور و زخمل
 شکایت نافرمانی و بغاوت و کج رفتاری فوج خود ظاهر ساختند و تمامی شرط و احکام را
 مدح و راجول کردند اکنون یقین است که باز در میان بر و کار و ابط و سستی و اتحاد بطور
 سابق جاری اند و نواب صاحب موصوف بعد انجام تمام شراکات و شتر طوطه و مقابل و مجاد
 نکردن سپاه خالصه باز دیگر با فوج انگریزی در حفاظت پاسبانی رعایا و خلان ملک پنجاب
 و خود مهاراجه صاحب موصوف هم در ترقی و بهتری کار ایشان سعی کوشش نمایی خواهند
 پس باید که باشند کان ملک پنجاب بخوف خطر و کار و بار خود مصروف شوند که هیچ وجه
 با مال ظلم و تاراج نخواهند شد آتی عبارت ششمار و دهم است دوم ماه مذکور لشکر انگریزی
 برای حفاظت محاذی دور و از به پادشاه باغ و حضور می باغ افاد و باقی جانب قلعه بدان
 سمت مجلسی مهاراجه دلیپ سنگه است اقربای شان بکوت میارند از محضر خالی است
 و اراده نواب صاحب معظم الیه است که فوج سرکار لاهور فقط آن قدر باشد که بدان درست
 و بند و بست سرحدات ملک خود بکنند و زیاده ازین اشتن ضرورت نیست و صاحب
 از راه نزد قدر دانی بجله وی حسن خدمت جانفشانیهای سپاه انگریزی که سبکبارا چار
 شکست و عمل و دخل خود در ملک لاهور کرد و بظلمتای تنخواه بحال بطریق انعام کم فرمود
 و علانیه تعریف شجاعت و لایرومی فرمانبرداری فوج مذکور در مجمع عام زبان مبارک خود
 ساختند و فرستاد و سپیش که راجه کلاب سنگه بر اسی جناب و صاحب

در شهر لاهور
 در شهر لاهور
 در شهر لاهور
 در شهر لاهور

افزوده بود و تفصیل استانی سرداران که همراه او توفیر بود
 تفصیل نذر و پیشکش مذکور

هندی نقد	روبر نقد	فقر نورالدین	فقر نورالدین
دو شاد عمره سیاحتی	بار جبار پیش	فقر تاج الدین	دیوان دینا مات
جابه دارشال	مخواب پیش	لاله انت رام	لاله رای کش چند
مجلسی طلافی خالص	برگی نقد	مارشین صاحب	پسر رای سنگه لوا
پیشبرد لایقی	دود	سردار سلطان محمد	لاله برن اس
کمان	سنگه	سپاهی کوبی	x
سقطه	سنگه	دو پیش	

و در همین ایام سترگارش برادر بچو لار سن که جهمشرت و گلکتر دلی بود بهمه کشتی
 فیروز پور و ملک دو آب ما بین تلج و بیاس مامور شد گویند بعد از افتاد صلح فیما بین دو کما
 راجه کلاب سنگه بخور لار و صاحبش کرد که اکنون فوج انگیزی از اینجا کوچ کرده بطرف
 هندوستان برود زیرا که زیاده ازین و آشنایان در اینجا ضرورت نیست و دیگر عله و فعله است
 لا بهور باج و خراج دار حکم حضور مذکور صورت قیام فوج مذکور در سنگه موجب کرائی عله و
 و بر اس عایای لا بهورست لار و صاحبش نمود که تا ما هاراجه و لیپ سنگه بکشد متضمن این
 شرط چهار کانه ذیل گاشته و بر آن مهر خود کرده و خواهند و فوج انگریزی را بخاطر گرفت

بیان شرط هاراجه

شرط اول آنکه اگر مردم سنگه باز و ملک انگریزی فوج
 و ضا د کنند جوابی آن در هاراجه صاحبش بود
 شرط دوم آنکه اگر مردم سنگه و ملک انگریزی فوج
 و ضا د کنند جوابی آن در هاراجه صاحبش بود
 شرط سوم آنکه اگر مردم سنگه و ملک انگریزی فوج
 و ضا د کنند جوابی آن در هاراجه صاحبش بود
 شرط چهارم آنکه اگر مردم سنگه و ملک انگریزی فوج
 و ضا د کنند جوابی آن در هاراجه صاحبش بود

چندین
 نفر از
 کلاب
 سنگه
 بودند

و چون در خزانه لاهور زر بنود و لهند و داد و نخواست بر طر فی سکهان باغی دمی رود و داد و سکهان
 بحساب و آزرده روپیه در ماهیه که از رانی صاحبه بزور و چه مقرر کنند بود و فی طلبید و در صاحبه
 بموجب در ماهیه سابق ایشان نهاد و لهند کلاب سکه حکم شده چنان تجویز کرد که هر قدر تخواه و فی تقی
 در وقت محارجه رخصت سکه میافت اکنون هم همانقدر باید و فوجیکه در عهد چهارچ شیره سکه لازم
 شده بود در رسم شش و نیم روپیه باید داد و کسائی را که راجه پیر سکه خلف راجه و سپان سکه
 در عهد وزارت خود ملازم داشته بود تخواه مقرر کرده آنوقت که چنان را از دست داد و یکم
 موقوف نمایند کشتی طلائی و یکی با از سکهان پس کیرند باید دانست که کشتی مثل اینست که کلاب
 از طلا و درخواره و در محوط میباشد فوج را برای زمین داد و بود و فوجیکه شش ناز است آن
 از قسم اشرفی طلا میباشد که طرف آن بخور که امست خواهد بود و مثل اینست که شایب کپی مروجه
 حال قوم هنوز د از انیمتا و هم برای زمین در شسته کشیده و در کلمولی اندازند و کونید فوجی را راجه پیر
 که بعد شسته شدن پدر خود وزیر محارجه و سپ سکه شده بود و نوکر داشته کشتی و یکی با داد و بود
 مردم همین فوج ادراک شده و او که کرامی و آفا کشتی داد و اندالقرض راجه کلاب سکه برای صاحب جلال
 داد که چون اکنون از همه امور مقدم ادای بخواه که روپیه نقد در سرکار اگر نیست و اینقدر در خزانه
 لاهور موجود نیست باید که بعد ادای تخواه بر طر فی فوج خالصه بزودی تدبیر آن فرمایند و بر که
 بجا آوری شرائط راجه بر واجب و لازم است کونید کلاب سکه برای ادای زر مذکور چنان تجویز
 کرد که مسیت دو که روپیه از خزانه سندر و سفده که روپیه از تحصیل صوبه ملتان و مسیت که روپیه از
 آمدنی ملک کشمیر و برای سه که روپیه باقی جواهرات و ظروف طلائی و نقرئی داد و شود و بعد
 کل فوج سابق لاهور چنان قرار یافت که چهار طیش توچانه و مسیت و چهار هزار پاد و شش چش
 سواران جدید را ملازم داشته این مجمع فوج را نام خالصه باید نهاد و چون در ادای بخواه که
 روپیه مذکور فوقی رود و لهند امنی حبیب علی از طرف لاز و صاحب زر و کلاب سکه رفته نقاش
 زر مذکور و طلب توپهای لاهور بنود کلاب سکه در جوشش گفت که حبله روپیه مذکور و توپهای

خدمت لار و صاحب کلنگ و نیز منشی بیجا مه داد که تنخواه بر طرفی کل فوج را بدین تاقوت بلوئی
 فساد و فوج برسد و قوتیکه در برمانند فساد است تنخواه آزاها بجا فرستاد و موقوف سازند
 کلاب سنگ گفت این چهار شادان کشور را در مدت ده روز بجل می آرم و در تلخ حرمه
 مهاراجه دلیپ سنگ باز برای ملاقات لار و صاحب در لشکر انگریزی آمد و یازدهم لار و صاحب
 برای باز دید مهاراجه صاحب دشمن برج تشریف بردند و دو روز هم غنیمت رقتن برکوه سنگ
 فرمودند و چون رانجنا حبه بنا بر صلحت برای چند روز راجه کلاب سنگ را و نیز خود کرده بود
 و صاحب در اعطای سرداران مسند خصوصاً با خواجہ راجہ لعل سنگ از جنسین مین با تدبیر خیر خواه
 سرکار لایم سنگ و وسطه موقوفات و باعث صلح و تقارب است مذکور شده از دل رضی خود
 لعل سنگ می شد این جمیع امور هم در حصول جمیع نام و آواز منصب وزارت موقوف کرده باز
 راجہ لعل سنگ را و نیز مهاراجه دلیپ سنگ که او بسبب منقرض شدن از نیک به اطلاع دار دست
 اگر چه این چنین تلمون مزاجی را فی ناگواری خاطر االیان سرکار انگریزی شده باشد مگر موجب
 دفعه پانزدهم عهد نامه اول که سرکار انگریزی در امور خاکی لا امور داخلت نخواهد بود
 در عین خدمت اعماص فرموده طرح دادند چون کلاب سنگ با وجود بجا آوری حسن خدمات در
 هر و سرکار بلا بیشک مقصود سبب معزول شدن از عهده جلیل وزارت مایوس و افسه و طعم
 شد لار و صاحب از راه قدوانی و هم مقتضای خیر خواهی و وفات ساری اجه مذکور از از اعلات
 و علاقه سرکار لا مور خارج ساخته راجه ملک محبوب و شمیر و غیره ملک کو به ستان ساخت نیز قرار یافت
 که برای چندی تا حصول اطمینان کلی از طرف کجبان باغی برای حفاظت مهاراجه صاحب و
 خاص شهر لا مور بقدر ده هزار فوج انگریزی بمخبر آن دولتین گوره و باقی ترکسواران و بلوچین
 هند و ستان در لا مور بماند و یک رزیدنت از طرف سرکار انگریزی باشد و در ملک و در آبه
 در دو جا چاؤنی کتب انگریزی مقرر کرده یکی در مقام جالند بر دوم در فرید پور و کوٹکا
 مع بعض کوه گره فوج این دفعه سرکار انگریزی در آمد و هشتم ماه مذکور راجه لعل سنگ در

اندر زینت بیاد حال جاگیرهای سرداران ملک و آیه و دیگر علقات که در علم انگریزی آموخته اند
 پرسید صاحب موصوف جواب او سردار اینکه سند معافی چهار بخش سنگ نزد خود میدارند
 جاگیرهای ایشان بدستور معاف خواهد شد و گمانیکه سند معافیه که تو رسیده از جاگیر آنها بشماره یک
 انگریزی خواهد درآمد و نیز زینت گفت که مال الملک جمیع سرداران بکمان که در وقت جنگ سینه
 ملک انگریزی ضبط شده بود اکنون بکل مسترد کرده شد که ملک مال محمد از خوشحال سنگ بلیج بلوچ
 رسیدن پس از بالغش در سرکار انگریزی امانت خواهد ماند و در همین جلسه سردار رنجور سنگ بنده جاگیر خود
 بملاحظه صاحب زینت در آورد صاحب موصوف جواب او چونکه شاهان بطریق دیگر علقه میزدند
 در جاگیر آنها سنگ مجسمه حق شمایست علاوه ازین شمایا نقصان معاجار را که بدسترسین
 چپا و فی لدیانه و غارت کردن آن نبوده اند رنجور سنگ گفت علقه که در معافیه و بیاد امانت
 داده باشم و نه سبب صاحب از غارت کردم راجه لاؤ و ابوت کرختن چپا و فی استخار است
 صاحب جواب او راجه لاؤ واد حقیقت بی ایمان بود البته او مرکب این اقبیج شده باشد و شام
 شریک مدد کار او بود و دلیل قوی بر شریک بودن شما با او نیست که بر کاد من در میان بام
 خطی بشما من مضمون نوشته بودم که بر کار را فهمیده و مال کار را اندیشیده باید که دانا آخر الامر
 موجب ذانت شما کرد و شما بعد اطلاع بر مضمون خط را از دست انداخته گفتید هر چه با داد با داد
 من بمقتضا بمقامی مدد راجه لاؤ و اخایم کرد رنجور سنگ از رسیدن خط صاحب کنار کرد و کلیل
 سردار نهال سنگ آلو و البیه حاضر شده گفت من آن خط را از دست خود بشمار ساندیم رنجور سنگ
 انکار کرده و کلیل را که سلمان بود بقسم خوردن قرآن باعث شد صاحب زینت گفت حجت
 بقسم خوردن نیست مرا حال شما خوب معلوم است رنجور سنگ از حضور صاحب زینت از فرام
 شده نزد رانیه صاحب فته عن کرد که بسبب فتن من در جنگ صاحب زینت از من جدا
 خوش است بدون سعی سرکار تصور مرا معاف و جاگیر من کند است نخواهند کرد روز و مکر
 کند رنجیت مع میجر لارنس زینت و در شهر رفته کلید بکمان راجه میان سنگ و در برابر او که در

که در دیوای سکه‌های گشته شده بود و طلیده تمامی اسباب راجه مذکور را بر وجه کلاب سکه بر لوحی چ
 متوقافه فرمود و بعد در کتب سکه و زیر و دیگر ستمدان سرکار لاہور برای عمل گنجانیده و دادن
 فوج انگریزی را در ملک قلع دو آیه مذکور همراه صاحبان فوج مذکور تید نائب این که در حوم
 افغان در قلع کوش کا نکر ایود عمل داده علم بقاوت و قهر و برافراشت فوج انگریزی را در چهار
 طرف قلع را محاصره کرده بکلوهای توپهای کلان کار بر قلعه‌های تنگ کرو و سنگهای کلان فوج
 قلع را پراپانید و تاسه رنواز تشار می و کلوله اندازی و قلع قیاسی بر پا ساختند اما یک نایب
 سکه در میان بنام خواسته و سلاح بناده از قلع بدون رفت یعنی گونیدایش از انگریزی می
 چید که در ان کشتن در جمیع قلعجات دو آیه مذکور و کو بهستانی عمل سرکار انگریزیست و نیم مارچ لارڈ
 لاہور در دیار عام فرمود و بطول حاضر شدن پیر یک شخص که قابل مجرای مضبوط بود و او در
 و بعد این در بار راجه کلاب سکه برای رفتن بطرف ملک جوئیاری کرد و افواج انگریزی
 در یازدهم و دوازدهم از ملک پنجاب کوچ کرده رفت و چهار راجه ولیپ سکه برای ملاقات شخص
 لارڈ صاحب آمد و بعد حصول ملاقات با عزت و تکریم تمام از سر شدن ملک سلامی و استقبال
 سعادت مکان خود نمود و بوجوب بند کز انیده راجه لال سکه سرواران بار لاہور را به قلع
 خاخره از پیشگاه لارڈ صاحب مغرور و سرفراز کرد و مذکور بود وقت رخصت چهار راجه ولیپ سکه
 لارڈ صاحب بهادر در انگریزی چیزی ارشاد فرمود و مذکور کاری صاحب جبهه از آبا و اجداد
 زمین مضمون بیان کند که چون فوج سکهان بدون مرضی مجازت سرکار خود بر فوج انگریزی عمل
 کرد و چنانکه کما حقہ نیزای خود رسیده اکنون رئیس لاہور اباید که از جای آوری امور که بوجوب بهتر
 و سرسری ملک و ریاست شان مضمون سعی و کوشش نماید و آن چنان کاری کند که در هر سرکار
 سرشته اتحاد و وفاق ثابت و برقرار ماند و قبل از انکه لارڈ صاحب از لاہور رخصت فرموده
 توجه سکه شود اما کاران سرکار لاہور از طرف چهار راجه ولیپ سکه بواسطه صاحب زینت
 فوج لاہور صاحب برای تینانی بعض فوج انگریزی در شهر لاہور درخواست نمود و

عند الاستفسار سبب ماندن فوج و اجتماع عرض کرد که مبادی که صاحب هم عظامی ملک را از
از تر و فساد و کجایان باغی مطمئن نمیشوند احوال است که بعد کج که آمدن کل فوج انگریزی
جمعی از آنکه فتنه پردازان که بنور محتاج کلی شان از ملک پنجاب شده است در اکثر مقامات
شر و فساد بعضی مخفی و بعضی ظاهر کرده افتاده اند و از هم شده مثل سابق صریح جاسانند
و فوج آتشی که در نجاست بران اعتماد نیست که ایشان دفع سکبان کنند و چونکه فوج خالصه انجمن کار
انگریزی یک قلم ازین سرکار جواب شده است ملک و هم شهر لاهور از فوج خالی است اغرض از این
فوج انگریزی در نجاست باغیان و لاجراته میگویند و فساد کردن درین سرکار و فساد
برگاه جناب لارڈ صاحب بدین مرتبه اعانت و حمایت رئیس لاهور فرمود و انگار این خوب است
هم پذیرا سازد موجب مزید عنایت و لطف خواهد شد و بعد از آن که مبادی که صاحب نظم
سنگ سرکار خود بدین فوج جدید معتبر خواهند کرد آنوقت فوج انگریزی را از ملک عداقت
سرکار لاهور برخاست فرمایند اگر چه لارڈ صاحب را برگزین منظور نبود که فوج انگریزی در آنجا ماند
تا کل اختیار در ملک پنجاب مبادی که دلیب سکبه باشد که باطل و اصرار ایشان این درخواست
مشروط بشتر اظطهاند که در عهد نامه دومی سنج است قبول منظور ساختن اکنون نقل عهد نامه
اول و دوم را که در اردو و بود و در برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام آنرا نیز در فارسی
ترجمه نموده و ج کردم تا ملاحظه این عهد نامه ها کل حال بعد و بست ریاست لاهور که بعد از صلح
فیما بین هر دو سرکار از طرف امانیان سرکار انگریزی اهل آید است بخوبی معلوم کرد و نقل عهد نامه
اول که فیما بین سرکار انگریزی و سرکار لاهور بتایخ بهم مراجع رقم گشته
مشتمل بر شازده دفعه چون سبب عهد نگینی سکبان که با فوج سرکار انگریزی بویکه و جنگند
و یورش بر ملک سرکاری نمود و عهد سابق که فیما بین سرکار مبادی که نجاست سکبه و سکبان
در سال یکبار و شصت و نه عیسوی منعقد شده بود و منقض کرد و اکنون جزو شد که عهد جدید
در میان هر دو سرکار موصوفین منعقد کرد و تا بعد ازین نوعی فتنه و فساد سبب این عهد نامه سرکار

این عهد نامه
در شهر لاهور
در روز پنجشنبه
در سال ۱۲۸۰
۱۴

[illegible]

نیامده اند باید که آن همه توپها را حواله سرکار موصوف نمایند بطریق کلیه جمیع وجوہات
 محصول از دریای سلج و بیاس تا سرحد منب کوٹ و از آنجا تا جوچستان کل اقلین سرکار
 انگریزی خواهد داشت سرکار موصوف آنرا تحصیل کرده و نصف آنرا در سرکار لاہور خواهد بخشید
 و برای آمد و رفت تجار و مسافریں حفاظت خواهد شد شرط دہم آنکہ اگر سرکار انگریز
 برای حفاظت سرحدات ملک فوج خود را بجای بی بردن خواهد داد لاہور را سانسین
 سامان رسد کوشیتبار دژ خود خواهد گرفت مگر خرج آن فتنہ سرکار انگریزی خواهد افتاد
 از ہر جا کہ گذر فوج انگریزی خواهد شد پاس منیب باشند کلین آنجا خط و سرکار موصوف
 خواهد بود شرط یازدہم در بار لاہور کسی را از قوم انگریز و مردم امریکا و غیرہ باشند کائنات
 ملک فرکستان بدون اجازت سرکار انگریزی طانم نخواہند داشت شرط دوازدهم
 راجہ کلاب سنگہ را نسبت آن ملک کہ از وقت جہا راجہ کہ کہ حکمہ نزد اوست دہم نسبت
 آن ملکی کہ بعد نوشته شدن این عہدنامہ سرکار انگریزی اورا بعوض خیر خواہی برد و کا
 و خصوص مصاحفہ کنائین خواهد داد سرکار لاہور حاکم متقل بداند و یک عہدنامہ
 در میان راجہ کلاب سنگہ و سرکار انگریزی نیز خواہد شد شرط سیزدہم اگر در
 کدام امر فیما بین والی لاہور و راجہ کلاب سنگہ تنازع واقع شود باید کہ فیہین رجوع
 سرکار انگریزی کنند و آنچہ اہالیان سرکار تفصال کنند رئیس لاہور را منظور
 گردن خواہد شد شرط چہار و دہم حدود ملک لاہور بدون صلاح و اجازت
 سرکار انگریزی تبدیل نخواہد شد شرط پانزدہم آنکہ در امور داخلی
 در بار لاہور سرکار انگریز برآمد اخلت نخواہد بود ولیکن اگر در کدام امر مہاراجہ
 صاحب رجوع باین سرکار خواہند کرد نواب کورنر جنرل بیاد از راہ
 خیر خواہی و ہوا خواہی شان دست انداز خواہند شد

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

و بنا بر این نسبت و چهارم مارچ سنہ حال لارڈ صاحب بہادر در کتب الدہلیہ تشریف فرما شد

تشریف فرشته در باطن عام گردید بعد ملاحظه چنانچه در مقام جالند بر طرف کوه شکله
 نهضت فرمود و در آنجا که نامش **دوم** معروفه است و چهارم **ماح** سینه الیه
 یغما بین سرکار انگریزی **ریش** لاهور شکر شکر دفعه چون در بار لاهور
 در خواست داشتن فوج انگریزی در شهر لاهور برای حفاظت ذات مهاراجه صاحب
 سحر است امرای دربار و شهرتانو کرد و تیار شدن فوج جدید از نواب کور زجر لاهور نمود
 نواب به حاجت درخواست مذکور را قبول فرمود و درین باب این عهدنامه شکر شکر
مقتضی بود از آنکه این عهدنامه که در بار بود و نیز در فارسی ترجمه نموده در نیاجت نمود
تفصیل و فعات بهنگامی که در عهدنامه و میند

دفعه اول لاهور و متناهی در فوج انگریزی که برای حفاظت دربار لاهور نواب
 خواهند داشت مامور خواهند نمود و بعد ماه دسمبر ۱۸۴۶ عیسوی که درین زمان
 فوج جدید لاهور تیار خواهد شد حکم برای برخاستگی فوج خود خواهند کرد و **دفعه**
دوم چون مهاراجه دلپ سنگه رجب خوشی خود در خواست تمیناتی فوج انگریزی
 در شهر لاهور کرده بود لهذا اخراجات چنانچه فوج و تیار میکانات برای فرار آن
 و نه مهاراجه صاحب موصوف خواهد شد و سوا می ازین هر خبر حکم از نگهبان شستن فوج
 مذکور در سرکار انگریزی بیفتد مهاراجه صاحب آزادام دام خواهند داد و **دفعه**
سوم مهاراجه صاحب فوج جدید خود را زودتر و در شش اطلاق آن بوکیل انگریزی
 میگردد باشند و **دفعه چهارم** در سعاد مذکور مهاراجه صاحب فوج خود را نوکر
 و از نوبت از نوبت گذشتن میعاد مذکور فوج سرکار انگریزی برخاسته خواهد رفت
 و **دفعه پنجم** حقوق جاگیر و اران که از خاندان مهاراجه رنجیت سنگه و کهر سنگه و شیر سنگه
 از تعلق سید ازید در سرکار انگریزی ملحوظ خواهند شد و جاگیرهای کسانیکه در ملک و آب و فوضه
 نخواهد بود و صاحب جیات و معاف خواهند و **دفعه ششم** سرکار انگریزی تفصیل خریف

در
 در
 در

دفعه

دفعه

دفعه

دفعه

دفعه

دفعه

و قعه

و قعه

نقص حیات

و قعه

و قعه

و قعه

و قعه

اگر در ملک موقوفه خواهد نمود باید که کار گزاران مہاراجہ صاحب در آن اعانت و
 کنند و قعہ ہفتم سرکار لاہور را ہر قدر سہاب از اہل عیالت موقوفہ سونہی
 بتوت نہ کار باشد آنرا طلب نماید اگر سرکار انگریزی را بعض ازان سہاب مطلوب
 خواهد بود گرفتہ قیمت آن در سرکار لاہور خواهد رسانید اگر سرکار لاہور را دہ فروخت
 آن سہاب بجای دیگر و ہشتہ باشد بفروشد مبالغت آن نخواہد شد ملک سرکار انگریز
 درین امر دوستان خواهد نمود و قعہ ہشتم از جانب ہر دو سرکار امین و شہر منور
 کردہ شوند تا فریقین جد و ملک موقوفہ را معین کردہ و ہنہ نقل عہد نامہ فیما بین
 سرکار انگریزی و مہاراجہ کلاب سنگہ شکل برودہ شرط مر قومیہ و از
 مارچ ۱۸۵۷ عیسوی بنا بر خد و از دہم مارچ سنہ مذکور تا اب کورنجر این ہمارا لاہور
 بطرف امرت سر شریف فرستادند و در آنجا رسیدہ کلاب سنگہ را خطاب مہاراجہ
 دادہ رئیس ملک جوڈیسرہ بالا استقلال ساختند و ہما نجا امین عبد نامہ متعین بودہ
 شرط فیما بین سرکار انگریزی و مہاراجہ کلاب سنگہ زب کر دیدہ شرط اولی
 سرکار مدوح مہاراجہ کلاب سنگہ و اولاد او را کہ ذکر ہم شدنہا بعد شل نام
 ملک کوہستان کہ جانب مغرب راوی و طرف مشرق رود حشود قعہ
 تفویض کرد و این ملک یک حصہ بہ ازان ملک کہ مہاراجہ دلپ سنگہ
 در سرکار انگریزی تفویض نمودہ اند شہر ط و دم در حد شرفی این ملک
 امین و کشن برای تعین حدود آن از طرف مہاراجہ کلاب سنگہ و
 سرکار انگریزی معین شوند شہر ط سوم آنکہ بعض این ملک مہاراجہ
 کلاب سنگہ بفتا و پنج لک روپیہ نانک بنابی در سرکار انگریزی دادن قبول کرد
 بمثلہ آن میت و پنج لک روپیہ قبل از ماہ اکتوبر در سرکار انگریزی داخل نمایند
 فقط شرط ہما رہم آنکہ حد ملک مہاراجہ کلاب سنگہ بڈن اطلاع کار انگریزین

[illegible]

ساخت و دیوان اجداد بسیار شاد و گنجی سپاری برای بندوبست مرصحات و خدمت
 و جان لاریس برادر میر لاریس اجنت که در دو آب گشته اند از چهار محله راضی و
 مجتهد و دلی طلبه است و در تربیت و چهارم با ذکر لاریس صاحب له بیان و شرف ده
 و بار عام نمودن سکبان ذمی عزت و جمع را جهای آن نواح را بملازمت خود شرف
 و به نسبت راجه پیا له ارشاد شد که اهل بیان سرکار انگریزی از خدمت گزار می باشد در تاق
 شما بسیار راضی و خوشنود است و حکم شد که بوقت آمد و رفت راجه مذکور در لیکر انگریزی
 بازده آواز توپ بتقریب سلامی سر شده باشد و قدوسی ملک هم جلد وی حسن خدمت
 راجه مذکور عطا شد و حصار در بار عرضی که در راجه لا دوه که با قیج سکبان شریف
 با افواج انگریزی بکنید در حق خود بسیار کرد و آنچه از بی اعمال خود و عید و راجه نایب
 که در جنگ شریک سکبان بود در بار آمدن نیافت در مین فرد گورث را بزرگ عنایت
 خطاب را جکی عنایت شد و همچنین دیگر سرداران و در میان جلد وی حسن خدمت که از
 ایشان درین مهم نسبت سیرکار انگریزی بمل آمده بود یافتن خلعت خطاب منزه و شریف
 در بیان فتن و دود و پنجاه و شش ضرب توپ سکبان که در جنگها
 بدست افواج انگریزی در آمده بود و در بطرف کلکته بموجب حکم لاریس صاحب
 بهادر دود و پنجاه و شش ضرب توپ که بجله آن دود و دست ضرب را بهادران فوج
 انگریزی از سکبان در جنگ انرا ع کرده بود و دوسوی و شش ضرب را بهادران حمل شدن
 فوج انگریزی در لاهور عطا طلب مهابه راجه دلپ سنگه و او را با تمام خدمت گویه نکال
 از راه خشکی روانه کلکته شدند در اثنای راه بر شهر شرقی از دلی اگره و آله آباد و کانپور
 و غیره که میر رسیدند آنهمه توپها را در سیدانی وسیع بترتیب صفت سه تاده بیکدیگر
 و برگاه جمیع صاحبان انگریز و مردم آن شهر از وضع و شرف برای تماشای آن فوج پافز
 میشدند یکی از صاحبان انگریز با و از بلند میگفت که دود و دست ضرب توپ ازین توپها

ازین کوچه پنج انگر نیمی نوچه را جک مقام مکی و قیصر چو اقبال و سحر و ان در
 مدت شصت روز از کلبه کلبه گرفته است و سی و شش ضرب از در بار لاجو بعد از صلح یافته
 و کسی از دین نزد یک رفیق این شهر بوقت تا شکر کردن منع میکرد بلکه بخوبی ملاحظه
 میکنند که اگر مردم کتب بر توپ را بخوانند و نقل آن میکردند و همین طریق وضع این
 توپ را بکار بردند و از انجا بار کرده در لندن خوانند و در غرض از نمایش توپ این توپها
 شهر شیراز لاجو بکار کشیده فلک نالندن بدین وضع و طریق آن بود تا عوام الناس که از گفته
 هم دم بدم می شنیدند و اصل خبر در شکل کلماتی که از فلک بجای می آمدند و از حقیقت حال اینهم معلوم
 گشت و مطلع نبودند غلبه بکمان را بر فوج انگریزی زبان زد کرده بودند بشا چه این توپها
 دریافت کردند مضامین کند که هر یک یک نام جمله چه بخت سنگه و کبرک سنگه و سرکار خاصه
 و غیره و سال نیاری در نظم و کمر کنند است دریافت گفتند که سراسر غلبه و نصرت فوج انگریزی و
 بهریت و مغلوبی بکمان درین بختها شد و آنچه در عوام بر عکس آن شهرت یافته بود سراسر فروغ
 بی اصل است و در فرستادن توپهای مذکوره از زمین کردن خیال و الوت زکاوان و کانیان
 و خلاصان و غیره عله و غله و سپاه انگریزی و از همراه بودن صاحبان انگریزی و صاحبان
 بنار و پیر سرکار گیتی بصرف در آتزه کونید اگر چه در اینده از زمین شدن فوج انگریزی
 در لاجو بسیار من و امان لاجو و اطراف حاصل شد مگر زبیداران و مالکزاران بدین
 حال منت سر کلبه و کلبه و اطراف کلبه و شورش برداشته بودند باری بالصل
 بحسن نبر و بفرستادن افسران مع فوج انگریزی و اطراف کلبه بچای غلبه و فساد و ضلالت
 و اطراف دور دست موقوف گردید و جمیع رعایای ملک مبارجه لیب سنگه و مبارجه کلبه
 و اطراف او ای خراج حاضرند و اگر کسی از آنها آید و مرد و سرکشی خواهد کرد و از دست
 فوج انگریزی بگریزی حال خود خواهد رسید و چون شیخ امام الدین پسر شیخ غلام محمد الدین
 سواد عالمی مغزول کشمیر ناب مبارجه کلبه بعد از صلح و نوشته شدن عهدنامه
 در

بسبب اغوامی لال سنگه وزیر که خطوط محضی با نوشته بود علی قزاده با وی چنگیز تاجد فتنه
 جنگیه قال بهال بامردم لاجه مذکور کرم و هشت و از طرفین صد بامردم شسته و جمعی
 کرد و بدینجه لارنس صاحب اجنه که در یافت حال این شروفا و کشته میرفته بعد طفا
 نازد جنگ و خونریزی شیخ امام الدین امیر خود را بمور آورد و شیخ مذکور بوقت رو بکار
 ظاهر کرد که من موجب نوشته وزیر در بار لا بور نایبان محاراجه کلاب سنگه را ملل نموده بودم
 و با آنها جنگیدم و خطوط وزیر را بجا خطه صاحب اجنه در آورد و چنانچه بجا نایبان حال را باز
 و فتنه پرداز لال سنگه وزیر که باعث قتل صد بامردم شد از منصب وزارت معزول
 و از شهر لا بور خارج کرد و بدین فضل او را کرده است کابی در ریاست لا بور و مثل خود
 و شهر است که بعد معزولی لال سنگه از هنر و شایسته منصب لایب ایوبی چهاراجه کلاب سنگه
 تجوید کرده بود مذکور که از بس داشتند و مال اندیش است از قبول نکرد و بخود اندیشید که اکنون
 من بنایب سرکاراگزیزی ملک جمو و کاشمیر و غیره ممالک که مستانی حاکم بالاستقلال نمکته مقابل
 لا بورستم اینقدر ملک و حکومت کافی است زیاده ازین حوصله و موس فارم مرا چهر
 است که در رعیت و فرمانبرداری رئیس لا بور بوده مورد الزامهای بر و سرکار مجو و کلاب
 ریاست لا بور باشم و چون امانیان سرکاراگزیزی سوای چهاراجه کلاب سنگه در ریاست
 سرداری دیگر را که داشتند و صاحب قریه و باو بایست شد و بی نسیانیت و بدون عداوت
 و مکرری انجام امور ریاست لا بور و نظام و در خصوصاً درین ایام که رئیس آنها صغیر و
 نالایق است نیافتد جناب لارنس صاحب لا بور لارنس اجنه لا بور را تا رسیدن چهاراجه کلاب
 بعد بلوغ بر منصب وزارت انجام امور و امور فرمود مذکور این امر و قعی است بعین که اکنون
 جمیع امور ریاست لا بور بی شروفا و بخوبی انجام پذیر شود و تعجب و تصرف و بی انتظامی
 هم دران سرکار نشود و احدی از سرداران و فسادان فوج لا بور بر شورش و فساد
 نخواهند بردشت تقصیل کتبه سی و هشت ضرب توپ منجمه توپهای سی

تو پیکاری بکمان که از لایمور بگفته رفته اند و از نظم آبی بر هر یک توپ کشته بود
 دیش توپ ازان خرد بسیار خوب صورت و بر تختهای بر یک اقسام کلکار می گشت
 و بر یک بر یک نقوش بصفت کاری عجیب نقوش بود و از آنجا یک توپ خامن هاج
 و یک سکه باطل از نقره جنالص بود کتبه توپ اول اکال بهای نظم قوی طالع
 شاه بهر یک سکه نمک راز بر کرده چرخنگ که بر یک سکه شتراده عالی بکمان که دانا
 گوران بود و او را فتح جنگ شد در زمانی تیار که عجبده صد و بود شتاد و چا
 محمد ملین توپ شد رای سکه که در جاق نشانیست او بید رنگ بوجب صلاح لاله
 و یک سکه یزدی غلام بنی گفت تاج وار و سکه گز و سکه گز را که بر تاج پنجم ماه که سبت ۱۸۸۴
 و سوا ی این عبارت چیزی در شتر کشته بود کتبه توپ دوم نظم جوار در با بکمان
 و دل بسی داغ کهن دارم که هذر کن ای رفیق از من که آتش در دهن دارم قطعه ای
 توپ ز نواب نامدار در رستی و پرده خود یکانه آتش در دهنی و شیر شادی
 ماری و مهره دار و صاحب خزانه سرکار نواب محمد ثعلبی خان بهادری صفه جنگ
 النوی همش که یکن بوزن یکصد و ده من کوله مقدار و من باریت نصف از کوه
 حزن کتبه توپ سوم توپ سی بان برون بابت شتا هولی طول بی ال العدم
 ۱۳۴ دی و بعض عبارت در شتا سکه بود کتبه توپ چهارم سری اکال بهای
 نظم سبت این توپ مصطفی رام باصل کف شست و نصرت نام ضرب آتش فشان
 و درین شتر صبح اعداز دود او چون شام سبت کتبه توپ پنجم بفضل اکال
 بهای از حکم پادشاه بخت سکه بهادر مند اقبال توپ جنگ بعل با بکمان جابر اکال
 صوبه سکه ساخت دار سلطنت لایمور سبت دعت سردار شت سکه کتبه توپ
 ششم بفضل سری اکال پور که جی از حکم بخت سکه پادشاه بهادر مند اقبال ز سکه کمی
 کارخانه واپس سلطنت لایمور با بکمان جابر اکال سبت عمل پیران بهادر سکه کتبه توپ هفتم

قلاطون بن شوشو الیرجزل کورث صاحب بباد و رعید کا بحسب خدمت فضل علی کمال
 عا کرد صاحب جمیع غیرت لقمه توپ یا نیز و سیم ارب سہای و پیکر
 را توپ سنگ کل تیار شد نہایت کتبہ توپ شاز و ہم نظم است این توپ زد کا
 دوران آردم خود شزار برق نشان بیک آواز خود کند آکاہ آخت دشمن چود و دوش
 سیاہ پنی خنجر اٹھت جو جنگ زین سب نام گشت تھرتک در عہد بادشاہ تخت
 بہادر توپ سردار لاکھ بھرانہ باہنام منی ویا و اسٹیت علی سیک توپ ساز و سال کپڑ
 و بنٹھ دوشتا و ہفت اتمام یافت کتبہ توپ ہند سیم بفضل سری کال پور کہ جی از کرم
 پور شاہ و لکھ پال توپ شوی کبی کارخانہ دار لکھ پور باہنام جواہر علی بنٹھ علی پور
 سد ہا سنگ کتبہ توپ سیم ضرب رام بان بفضل سری کال جی امید بادشاہ و جہاد
 جہد شترخان کرن دوران جہاد جہاد ہراج رنجیت سنگ بہادر خلد اسد کہ مقرب بار کا سنگ
 صاحب در کاہ خاص خاص غافنی سردار خوشمال سنگ رنجیت کپڑا و بنٹھ و نو و جی کپڑا
 سلطان کپڑا و دو صد و چار و چار پوری باہنام باکبی خان توپ ریز تیار کیا کتبہ
 توپ نوز و سیم اول برین توپ خدای از انگریزی کند ہست نظم فضل علی
 و لطف کو بند سنگ و از حکم شانہ زوہ کور نو ہنال سنگ شد توپ نو طایطہ جنگ شد ہند
 منصوب توپخانہ جرنیل تیج سنگ ضرب سورج کبی ساخت لاہور سنبت ۱۸۹ کتبہ
 توپ سیم فضل علی نظم ارسال کروانک لطف کو بند سنگ و حکم بادشاہ بہادر
 رنجیت سنگ نظم شد توپ نو تیار عدد و کوب دو دربان منصوب توپخانہ جرنیل
 تیج سنگ ساخت دار لکھ پور کارخانہ صوبہ کتبہ سنبت ۱۸۹ کتبہ توپ
 بہمیت و سیم بفضل سری کال پور کہ جی مہاراجہ رنجیت سنگ بہادر دام کہ و لکھ پور
 مہاراجہ و ہراج ہذا ضرب موسوم اندر بان حسب لامر شہر اقدس در ۱۸۹۲ از راجہ جہد
 باہنام صاحب اسطوف طرب قلاطون غلنت مویشو شوالیر جرنل کورث صاحب در بنٹھ

کتابت توپ بیت دوم برین توپ که از آئین است از کعبه بنده می کند
کتابت توپ بیت سوم برین توپ آئین چیزی از حد و اگر نری نوشته است
کتابت توپ بیت چهارم گنبت ۹۰۲ است حضرت مرتب ساخت توپ که در
مثال برین رد سالی آئین ایملک امام الدین بهادر خطابی شاهانه شاهی گنبت
کتابت توپ بیت و پنجم اول قدری عبارت شاستری نوشته است
سهای سوراچه سویت گنبت ۸۸۸ کتابت توپ بیت و ششم فضل اکال از حکم
پادشاه و غنبت سکه بهادر بلند اقبال توپ ۱۰ بان با تمام جواهر بل کارخانه صوبه که خا
لاهور گنبت ۸۸۴ کتابت توپ بیت و هفتم اول چیزی در شاستری نوشته است
اسم این توپ از سر کار عالی جنگ بیت تحریر تاریخ گنبت ۸۴۴ کتابت توپ
بیت و هشتم برین توپ تمام عبارت اگر نری خوشه کند و بود کتابت توپ
بیت نهم برین توپ نیز بیان عبارت توپ سابق و بان نمبر کند و است
کتابت توپ سی ام فضل اکال پور که جی از حکم پادشاه و غنبت سکه بهادر بلند اقبال
توپ جوالاکی کارخانه دار السلطنه لاهور با تمام جواهر بل گنبت ۸۹۴ اعلی پسران سکه
کتابت توپ سی و یکم فضل سری اکال پور که جی از حکم پادشاه و غنبت سکه بهادر بلند اقبال
توپ خالصه پند کارخانه دار السلطنه لاهور با تمام جواهر بل گنبت ۸۹۴ اعلی پسران سکه
کتابت توپ سی و دوم فضل اکال از حکم پادشاه و غنبت سکه بهادر بلند اقبال توپ نمون
در کارخانه صوبه سکه دار السلطنه لاهور گنبت ۱۸۸۹ درخت پنج سکه کتابت توپ سی و سوم
برین توپ عبارت شاستری کند و بود کتابت توپ سی و چهارم فضل اکال پور که جی از
حکم پادشاه و غنبت سکه بهادر بلند اقبال توپ شیورش بان کارخانه دار السلطنه لاهور با تمام
جواهر بل گنبت ۸۸۴ اعلی پسران سکه درخت پنج سکه کتابت توپ سی و پنجم
فضل ری اکال باقی عبارت چنان شکو که بود که خواند و بنشیند کتابت توپ سی و ششم

افضل گردانك و ملك كوندنك از حكم پادشاه بهادر خيت سكه شده توپ نوتا

سكه و خوار بريت بان منصوب توپخانه سرداچ سكه سبت ۸۹۰ كميته توپ سى

بهكم بفضل سرى اكال پور كه جى ضرب رام بان بهباد شاه حجه جده شتر زبان كانه

دوران چهار جاده دراج خيت سكه بهادر دام اقباله حسب الحكم مغرب بايك ايلطاني مصفا

ر كا و ناصر الحسن خافاني سردار خوشحال سكه در سبت كيزاره و ششصد توپ كبراجه مطبق

كيزاره و دو صد كبرجاه و چهار سجه به باهتام باكي خان توپ ريزيا رگنايد لقمه توپ

سى و ششم برين توپ جزى بخت بندى كنده بود كمر چندان شكوك بود كه خوانده شد

سده سال در انگرزى اين بود ۱۷۹۸ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در انگرزى خست

كنده بود درين عبارت نام پادشاه رخت سكه و سه انگرزى ۱۸۳۳ عسوى دورى

باقى احوال ياست لامور كه زباني مردم معتبر و ثقات سماعت سيده

گويند راجه سوحيه سكه وقت فضا كردن زمينه به بطريق امانت در سر كار انگرزى داشته بود

بفضل مهاراجه كلاب سكه برادر راجه متوفاه مذكور دعوى آن زر كرده چنانچه دعوى حقيقت

آن نيز بپايه ثبوت رسيد سر كار موصوف آن امانت را در معاف و پنج لك و پيه بهوشك

كوسه باني از مهاراجه مذكور طلب مبدشته عجز اكره كفتند و مشهور است كه هرگاه مهاراجه

شير سكه در ملو اى سكه ان شته شد مهاراجه دلسپ سكه را بر سنده رياست لا بهوشانيد

والده صاحب و شازاد مختار كه مدد زيرا كه مهاراجه مذكور صغير است را نياضا خيه باني لال سكه

برو حقيقى خود زاناب وزير مهاراجه دلسپ سكه ساخت اجه لال سكه را كه اين امر ناكوار خاطر بود

در پي دفع بهاني لال سكه كشته آخو را از غدر و قرب قتل گنايد و بجاي و خود وزير كرد چنانچه

در وقت جنگ سكه بان با فوج بكاشي همين لال سكه بر نصب نارت لامو منصوب و دو دره نيك

در سب لدميان و فيه و زور موجود بود و سبب جنگيدن سكه بان با سر كار انگرزى چنانچه

مى كند كه سبب عبور كردن سكه بان از شهر لامور باين طرقت شده و بعد از اخلاء و خلافت

که در عمل لا مورد و قریب چپا و نی له بیانه و فیروز پور واقع مثل ~~مهر~~ دومی و دومی
و کوش عیسی خان و قلعه کهو که در هر ی پیش است فیما بین کمان و مردم بیله هر دو چپا و
نوع فساد و جنگها بر پخته نوبت کشت و خون بر رسیدن باران ستر برات
که حاکم فل علاقه له بیانه و غیره سرکاراگر نری بود بحضور نواب که از حجاز بود و در کوش
رپوزت نموده رای خود نوشت که اگر این چند علاقه لا مورد که قریب چپا و نی له بیانه
طریق تلج واقفند و جمع آنها را تا اینجا یک دین نیست اگر کدام صورت و غیره از بار لا مورد
بطریق معاوضه با ملک دیگر از آن سرکاراگر نری خواهد بطور نقد و سناجری ~~محل~~ کاشی
بیاید تا آمد و رفت کمان علاقه لا مورد و عمل سرکاری با کل موقوف و مسدود کرده و با یکدیگر
تصفیه فساد شود و گویند جناب لار و صاحب احسان ای کشن مذکور نموده بهر بار لا مورد
حال انوشه استمر اج تبدیل علاقات مذکوره نموده بدین بطور که سرکار لا مورد خواهد معوضه
علاقات ملکی دیگر از سرکاراگر نری بگیرد و یا از خروج آن سال سال از سرکار مذکور گرفته شد
را نصیاحه والده رئیس لا مورد در جواب آن بحضور لار و صاحب نوشت که نظر کجی اتحاد
قدیمه که فیما بین سرکاراگر نری و راجه بنیت نکه بکشته باشی ثابت و تحقق است تا بدادن علاقات
بنابر مصطقی که بدان ایارفته است کمان دل اضی ایم بهر صورتیکه سرکاراگر نری خواسته باشد بکشد
و در عمل و دخل خود دارد و بشرطیکه فوج خالصه هم درین امر راضی گردد و زیرا که من بالفعل بدو
رضا فوج مذکور هست یار در امری از ~~اصول~~ کل دارم حال ~~مهر~~ و دومی آن بران صاحبکم
ظاهر است و در همان ایام فوج خالصه دریافت انجمل که را نصیاحه بدادن آن علاقات
در سرکاراگر نری رضیت در کمال غنچه و غنچه موجب اتفاق در همان قریب ~~لا مورد~~
و کند تخفیف بها و برای ملاحظه چپا و نی گنبد له بیانه و فیروز پور و هم بحسب نظام معابر
در ایامی مسی که سابق مرقوم کشت جریده تشریف برده کمان ایقین و اشی شده که بر
حاکمان طلیل القدر سرکاراگر نری بر حسب جازت و ستر ضایع را نصیاحه برای عمل و دخل

[illegible]

سید بن ابی طالب

و فی بیان سببها

فرار یافته و در دو آب و دهم که در میان دریای بیاس و ارویس شش لایه بود چنانچه
واقع و از آن زمان که فوج انگریزی در آن ملک فتنه است دم آنجا از اهل آنجا و باز
بر دشته بودند کی بسبب اینکه در سبت و یکم ماه ۱۲۵۶ عیسوی پیرهای گور و لایه
مکه را بهر که حفاظت شهر نهد و پنهان میزدند که در آخر روز کاوان از چوگاه برشته میگرد
قصد رفتن در شهر کردند یک کس گور که بر پیر خود مسلح استاده بود گداوان را از فتنه
اجتماعی مانع شده تا دم آید و روز در میان روز و از بدین جانب و از آن جانب چنانچه
بلا قصد اراده از دست او گشته شد و مردم شهر که همه نبود بودند و گاهها از بدین
شد و نیز لایه از آن جهت و دوسه صاحبان دیگر پیاده با قصد رفتن در مقام بلوان و از نام
بازاری از شرف و از بازار و از آن اهلان از هر چهار طرف بر صاحبان سنگ و دینیا نم
اجنت و یک کپتان از سنگ نیشانی نشان زخمی خفیف بر چهره و اطراف برداشته بر کانهایی
و پس آمدند و فوراً رحمت سواران انگریزی برای سزای و گرفتاری کردن بلوانیان رسید
صاحب اجنت بمقتضای دشمنی محل برادی اکار فرموده سواران گرفته فرستاد که بقالان
از دور ترسانیده متفرق سازند و قصد گرفتاری زد و خودشان نمایند زیرا که سزای این
موقوف بر تجویز راجه لال سنگ و زیرست روز و دیگر اهلکاران در بار لاهور کسانی که سبب
شده بودند ضرب شلاق و هم بغیر و اخذ جریمه قرار واقعی تنبیه و کوشمال ساختند و
بلوای و م این شد که بعضی پاسبانان مسلح کتک جابجایی برای مقرر کردن میدادند
بقصر قصاب فروخته شدن گوشت کا و در بازار چادری آنجا از صاحب شتر اجازت
صاحب صوف اجازت آن داد که بمان باشند و مانند بر این امر بسیار از آنجا
از ایشان نزد صاحب موصوف رفته برای موقوفی دکان بقصر قصاب را بخاد و خوبست
صاحب فرمود این درخواست شما مجاست زیرا که در بازار لشکر انگریزی شمارا چه سروکاست
و بودن این چنین دکان در فوج انگریزی برای گورهای لایه بر ضرورت کمان کوب

سبب عدم تنوری در غایت افروخته و در ششم شده چوب سنگ دن بر مردم آنجا
 که به صاحبان اگر نیز شروع کرده و ساعت بساعت مردم بقوم شان فرا می شده
 بواسطه عظیم بود و چون چند کس از سنگ چوب آنها مجروح گشته سواران حاله اکثر
 در حیره بوجب ایامی صاحب کشتزار آنجا قریب صد و صد کس را گرفتار کرده قید کردند
 بانی بواسطه آنکه که بخت رفته بود و بدست نیامد و اکنون چند دکان بقصر قصابان و چکان
 جالند به مقرر شده اند که گوشت گاوی تلف و علانیه در آنجا فروخته می شود و نیز گوشت برکاه
 لار و صاحب بهادر در امت سرتر شریف بودند کلاب سگ به شادمانه گوشت کا و در میان
 بازار حشمت سواران کوره ولایتی بهر کاب لار و صاحب مدوح بوجب تعصب بهر خود
 بسیار رنجیده و طعنی خاطر کرده و از فرط بیخ و ملال بهانه یاری سواران را بختی لار و صاحب
 حاضر گشت آخر عند اطلب حاضر شده عرض کرد که در مذبح ماسکبان کا و کشتی بسیار
 ممنوع است مقتدایان مادرین باب نوشته اند که هر سگ کا و راکشته و با گوشت آزار پیدا
 و حبست که بشرط اشن قدرت کشنده کا و راکشته کا و فوج کند و یا خود را بکشد امرت
 از قدیم پستگاه سبکان است مردم این مقام را بسیار تعظیم و تکریم می کنیم و لهذا امر را که مذبح
 مذبح ما باشد و از آنجا دیدن نمیتوانیم لار و صاحب فرمود آنچه شما گفتید درست و ما حفظ
 مراتب خصوصاً پاسداری مذبح و دین هر یک قوم مرکوز خاطر و ملحوظ می باشد که این امر که
 شما شکایت آن کردید در اینجا بجزوری عمل آمده زیرا که خدای مردم ولایت ما کویت و از کار
 سبب و ولایتی بر و ز داده شود کلاب سگ گزارش کرد اگر بجای گوشت کا و گوشت بز و میش
 از سر کار بفعول ولایتی عنایت شود قباحی ندارد و ارشاد شد این قدر بز و میش در سفر و مهم از گنایم
 میرسد و علاوه دو چند به چند صرف در گوشت بز و میش خواهد افتاد و مراکز مذکور عرض کرد که
 بهر بانی آن مجتبیان رزان نموده است هر قدر که در فوج ولایت متعینه امرت سرتر شریف
 بهر خدمت روان نموده هر روز خواهند رسانید لار و صاحب فرمودند از این چه بهتر چنانچه با

و کلاب سنگه حکم لار و صاحب منادی در باب اجتماع کا کوشی در سهراب کوشی شد که نیند بکوشی
یا و روز از منادی مذکور شخصی کشمیری مسلمان کا و برادر کان خود فوج کرد چون انجمن ملاقات
شد حکم بنیاد و تمهید آن کشمیری شد زیرا که او بعد منادی حضور در مکتب این ارشد و خلافت حکم
حضور نمود باری سپارش بعض از تاجران عمد کشمیر قصور شمعاف و حکم کبر فتن زیر جرمانه
از آن کس صادر شد چنانچه کا کشمیریان برای حفظ آبروی مغموم خود زجر مانده را داخل هر کار میخواستند
و از آن روز مردم راجه کلاب سنگه که نزد میس را بقدر حاجت در محبت سواران و ملین کوره
و لایق میرسانیدند و میت آن از سر کاراگریزی می یافت و بیان کثرت سپاه و
استحکامی فوج لاہور و عمد مها راجه رحمت سنگه رئیس سابق لاہور
زبانیکه سالها سال در لاہور بودند شنیده شد که رحمت سنگه مذکور موج سوار و پیاده و
توچانه را از ورود و سلاح و غیره از آلات حرب و سایر اسلحان چنان آراسته کرده بود که بوق
قواعد کردن ملین های پیاده و حینت سواران او در میدان سبب فساد شاع آفتاب
سلاح مصقول و شفاف شان نظر تاشانان خیر کی میگرد و کونید برگاه کمان صاحب بارده
شناختن شاه شجاع الملک بخت سلطنت کابل و قد با رستو ج افغانان شد و انشائی او که
ایشان مع افواج اگریزی و توچانه در لاہور افاد رحمت سنگه که در آتران بقید حیات بود بسیار
دوستی و اتحادیکه با سر کاراگریزی سید بخت کمانش صاحب رابع نامی فوج بمباری تاسه و زور
لاہور قیام نموده رسم ضیافت صاحبان عالی شان و امیران فوج بر حسب درجه و مرتبه بر
و هم دعوت کل سپاه با توسع و کشاده دلی نمود و درین وقت بکرو ز ملاحظه سپاه اگریزی و کلاب
قواعد شان کرد و روز دوم سپاه خود را از حینت سواران و ملین های پیاده و توچانه
صاحبان اگریزی را ملاحظه کنانید ناظرین بر دو فوج میکنند که زرق و برق و ردی سپاه پیاده
صفائی و شفافی ساز و بران سواران و چالاکي مردم توچانه لاہور بوقت شلک دن و نشانی کنند
و در دیگر طرف قواعد بر فوج اگریزی بود بلکه در بعض امور سبقت و پیشی بر فوج اگریزی بود

بودند چنانچه افسران افواج انگریزی بتعلیف از استیلا فوج سلبان نمودند و رئیس فوج
 انگریزی را کشتند و مال غنایش بود با عمو و این فوج خود کای قصد مقابل با سرکار انگریزی کرده
 زیرا که او خوب سید است که مد اهل و نقل بسیار زن است و درین زمانه تدبیر جنگی با داری میباشند
 با اهل ولایت ختم است که بظاہر کسی از اهل بند تعلیم مردم ولایت فوج خود را از پوشانید
 و روی خود را روشن قواعد و لشکر زنی نیار کند و لیکن بوقت جنگ هر که با داری مثل فوج
 انگریزی بجواید که روزی که افسران انگریز بوقت جنگ بر حسب دستور بعضی سپه سوار بعضی
 پیاده از صفوف سپاه چند قدم پیشتر مستاده میشوند و بذات خود با حریف بجنگند و سپاه
 با تدبیر بجنگانند و سپاه ایشان بموجب قواعد و شش دای عادی را بر او جنگ در تبعیت
 افسران خود میباشند و فوج جنگ و غیر جنگ ایشان را یکسان نمایند و بمشاهده حال افسران
 فوج خویش از جزلان و کرنیلان و دیگر عمده داران که در وقت مقابل با حریف پیشتر میشوند
 می ایستند شامت و دیرری در دم سپاه نیز بالضرور پیدا میشود و حسب داری می جنگ
 صاحبان انگریز در جنگ چند وجه است اول آنکه سید نند که بایان در ملک غیر مستقیم گرفته کجا
 خواهیم رفت اگر در معرکه جنگ کشند کردیم موجب ادای حقوق سرکار که برگردن است
 خواهد شد ویم باعث نیکنامی در قوم و ملک ما تصور لهند آگشته شدن خود در رزم برادر نه بر
 فرار هیچ میدهند و نیز هر فردی از ایشان حکیم و مجرب کار و دشمنانست بقیق میداند که ملک را اهل
 نیست مگر زنده خواهیم ماند بر حسب غالب آمده و در ملک دولت او متصرف شده حکمرانی قائم
 کرد و اگر آگشته شویم قوم ما حکومت خواهد کرد و در صورت حین در کرب و میان قوم و محبتان خود
 از بختا تا ولایت نداشت و ترساری خواهیم برداشت و معزول شده در خواخته و هر کار
 خواهیم افتاد بخلاف سپاه هند و افسران آنها که در جنگ بمقابل حریف اول تصور مرگ داشته اند
 خود کرده و بجوایس کرده و سر رشته تدبیر و جنگانیدن سپاه را در دست میدهند و در اندک
 نیمه و غلبه حریف موت خود را استیقین دانسته پیشتر از سپاه فرار را برقرار بسیار میکنند و فوج بهم

به نسبت فرمان خود ناگزیر راه کریمی بپایید و بمقام از حال آرستی فوج قاسم علی خان
 مناسبت مقام مرقوم میکرد و معنی به کاه و نواب مذکور بجای میر محمد جعفر خان مناسبت
 بنحاله و بهرام شد بود و باش خود از مرشد آباد ترک نموده در مقام موکیر به تمامه نبرد
 و در آنجا کرکین خان نامی ارمنی را جنرال فوج خود ساخته سپاه توپخانه را خوب آراستگی کرد
 گویند که فوج او نیز مثل فوج انگریزی در قواعد و تفنگ زنی و توپ دازی و هم از روی
 ساز و براق خوب تیار شده بود نواب قاسم علی خان مذکور با عوامی که کبیرین خان مذکور چنان
 تصور کرد که اکنون فوج بابا فوج انگریزی برابر و بیهوده است بلکه در کثرت از این بهین عجز و
 و پندار با االیان سرکار انگریزی در امتثال نزاع ویر طاش کرد و حال آنکه سرکار موسوم
 بود و بعنایت االیان آن سرکار این چنین ایستاد که از ایافته بود با جمله عوین بقدر طول کشید
 و اراده جنگ مصمم نموده شش الدوله لارڈ و شترت کورنیز قبل آن زمان که دوست قاسم علی خان
 بحسب اتفاق از کلکته برای مداخله کوئی تجارت کسبی در شهر پشته رفته و بعد مساوت از آنجا
 در موکیر برای ملاقات نواب مذکور تشریف برد و خان منور بعد تقدیم لوازم ضیافت گذرانید
 مخالفت قواعد فوج خود را کمزور نمود و گورنر بعد دیدن تمامی افواج و توپخانه او
 بشاهده قواعد و چابکدستی مرقوم توپخانه در شک زنی و درت افکنی بسیار تعریف کرد
 مافی الضمیر قاسم علی خان را از نمودن سپاه خود دریافت کرده بوقت مناسب دوستانه نواب
 مذکور را رضیعت کرد و گفت نواب صاحب فوج شما بهمه وجه خوب آراسته و تیار است این
 سپاه بر دیگر میسان هندوستان که بعضی مستند غالب میتوان شد گویا جمادین فوج شما
 مقابل با فوج انگریزی نباید کرد که هرگز با آن عهده بر آنخواهید شد و اکنون شوکت اعتبار
 ریاست شما نسبت دیگر سرداران هندوستان اندکست مبادا که از جنگ کردن با انگریز
 آنرا بر باد دهید با مردم هر قدر که خواسته باشید در میانه و حجت بکنید با فوج مقابل نماید
 قاسم علی خان که در نشاء غرور و پندار با عوامی ارمنی مذکور را نلس در موش بود و بخت

که که حاضر از بلاد دوستی او را کرده بودند شونده کیبارگی شریع جنگ کرده و از فوج انگریزی
 در چند جا شکست فاش خورده که زبان در صوبه او در رفت و از نواب شجاع الدوله آمد
 بخود و در انجام پناه نیافته و بدو حامی خود رسیده در حالت اضطراب بطرف بلال و مغربی فرار
 کرده و رفت و با جاجانی نام و نشان بر دو کرکین خان سپه سالار فوج او در صحن جنگ از دست
 سپاه خود در اراج محل مغلول گردید باز جمال ملک پنجاب رجوع نموده می شود زبانی اکثر ثقات
 دریافت شد که گل فوج مهاراجه بخت سکه سوامی افواجی که در ملتان پشاور و کاشمیر و غیره
 متعین بود قریب به هشتاد و پنج هزار سوار و پیاده جوار در لاهور موجود بهمانند آمدنی ملک او
 قریب دو نیم کرور روپیه بود و آنچه در سال از دادن سپاه و دیگر مصارف پس انداز میشد
 داخل خزانه می ساخت درین چنگا که سکبان با فوج انگریزی نموده بودند فقط پیاده های فوج
 خالصه بودند و سواران آنها و یک جنگ مقابله کردند و مردم تماشا بین که بعد از جنگ
 اول یاد دوم برای دین مقتولان طرفین نصف جنگ رفته بودند میگویند که مقتولان سپاه
 انگریزی در خاکها دفن کرده بودند و لا شمای بکمان او یک حاکمیت شصت کس را شمار کردند
 بودند و سوامی آن در جابای سفره که افتاده بودند شمار کردند و نهند و همچنین سه جنگ دیگر
 شمار مقتولان ایشان را قیاس باید کرد در میان شروع در یاسه مهاراجه بخت که بزرگان
 از ثقات سکنه دلی شنیده شد که در عهد میر سکه از طرف محمد شاه پادشاه دلی بصوبه اری بود
 مامور بود سه برادر حقیقی از سکبان بودند یکی چرسا سکه دومی لبنا سکه و سومی محاسن سکه و این
 سه برادر از رسیدن خود بی نام و نشان در یک موضع از سه اصناف لاهور شرک و پی در
 بودند و حکم کردی آن سهولت که شرکا در سر کار صوبه دلی مذکور میکردند چرسا سکه که برادر کلان آن
 بر سه برادر و مرد چالاک و مو شیار بود حرات کرده از سر کار بعد آن موضع مشرک بنام خود
 نموده خرج آزاد چهل کار می ساخت نامت سه چهار سال سبب نزد کردن قرار و فوجی
 در آنجا خوب متعین شد و فی الجمله تعارفی و راه و رسم با متعین باین قدر نیز بهم رسانید از راه بلندی

دوسه ده دیگر گنایستی را جاریه گرفت و بخوبی بند و بست آن نمود و خانه محله بهر شهر
 و بعد از آن قتل قیاست یک علفه را که محبت یک لک و پیه بود نوشت و زود اگر فیکه
 و که شعلقداری و تحمیل ملک کا حقه واقف کشته از غلقه داران معتبر و نامی شد آنچه کار
 بجز پنج شش لک و پیه را مالکزار سر کار شد و پر و پرزه خود را درست کرد و محمد و صید پاد
 و چهل بجه سوار را نوکر خود داشته مثل زیداران کلان سپهر میکرد و تا اینکه بهر منو صومدار
 لایم بقضاکر و چندی زوجه بیوه او انتظام صوبه لاهور کرده آمد فی ملک را شل شوهر خود
 بهر سال در سر کار پادشاهی ارسال میساخت و بعد فوت محمد شاه نوبت سلطنت باجمه شاه
 و سلطنت و ملی سبب فتنه پروازی غازی الدین خان وزیر ابر و ضعیف ترکشت و علی کوثر
 پسر پادشاه از بهر ناخوش شد و بقصد استخیر ملا و شرفیه بطرف بهار رفت و در آنجا چند ماه
 در جنگ سیران سپهر حفر علیخان صومدار بنگاله و بهار مشغول ماند لغرض سبب فتور و بی انتظامی
 سلطنت و بهاران و عالمان آمد فی ملک را در سر کار پادشاهی فرستاده بلا خوف و خطر
 بنصف خود می آوردند چنانچه چراسنگه و بهر دو برادرش که با خود متفق و شریک
 و غلققداری بود تا چند سال بناوت و ورزیده یک حبه نه زوجه میر منو که بنام صومدار
 لاهور بود و او داند و نه در سر کار پادشاهی فرستادند بهر سبب صاحب زر و فوج گردید
 و بهرگاه وزیر مذکور بغداد و فریب احمد شاه پادشاه را قتل گنایند و علی کوثر پسر پادشاه
 شده و در ملی آمد و سرداران مغلیه مار لهما هم سلطنت او شتند مرزا نجف خان که بخشی
 و مار لهما هم سر کار پادشاهی شد بکل عالمان و زیداران دور و نزدیک برای سر سلطنت
 خراج ملک تاکید و تهدید نوشت و بعضی اندیشه پیصال کرد و برخی بدو در سلطنت
 طالب نمود چنانچه در میان ایام چراسنگه و بهر دو برادرش شمول دیگر زیداران و مالکزاران
 لاهور در ملی حاضر شدند مرزا نجف خان زکریا از آمد فی ملک نه و بقصر ایشان بود
 بابت منین باضیه از ایشان طلب ساخت و با وجود دخل کردن زر بسیار در سر کار پادشاهی

سرکار پادشاهی ایشاز از محاسبه بجات نشد این بر سر برادر از خوف سیاست مخلیه نهایت
 ترسان و لرزان بماند تا اینکه خدمت شرف الدوله که یکی از سرداران تورانی و دوست
 بنجیم المملک مرزا نجف خان بود معارفی پیدا نمودند و چند ماه در خدمت سردار مذکور
 انداخته رفت کرد و او را امری خود ساختند شرف الدوله که از بس جوانمرد و با مردی
 بر حال تبار و این بر سر برادر که غریب الوطن و با نواع صعوبت مبتلا بودند ترحم نموده
 خدمت نواب نجف خان سپارش کرد و مرزا نجف خان که ممنون احسان شرف الدوله
 بود چنانچه شمه ازین حال غنیمت مرقوم خواهد شد بیاختار طرستان از محاسبه این بر سر برادر
 در گذشت بلکه خلعت بجالی علاقه که سابق نامزد ایشان بود داده امانت و حرمت
 رخصت را بر سر ساخت و این بر سر برادر در وطن خود رسیده در رد و تحصیل علات
 خود که سر حاصل بود بهر مشغول گردیدند و مساعدت بخت در زمان طفیل از آمدنی ملک
 چنان بول هم رسانیدند که صاحب هزار و هزار سوار و پیاده گردیدند و تاحیات بخت
 بار سال خراج و دیگر سبک پیش در خدمتش او را از خود راضی و خوشنود میداشتند تا آنکه
 بعد فوت مرزا نجف خان که مرد داشتند و صاحب تدبیر و شجاع بود فتور عظیم در دلی داد
 و کل سرداران منقلیه از اقربا و رفقای خان مرحوم سبب نا اتفاقی و فتنه جدال از دست
 بگد گردیده شدند و چون از سرداران مذکور که کسی از خوف و بیست شان مجال تردید
 نداشت میدان غالی شد و اهل الغری و صاحب شوکتی در سر کار پادشاهی نماند
 حکام کاد خان پیر ضابطه خان خلعت نجیب خان افغان که از دست در گیرین نشسته بود
 فاجو و وقت بهر چنین چنین بخت فرس که بر بکرامی بسته ناکاه از کمین گاه بر جست
 با فوج رو ببله در کاهجهان آباد رسد و شهر و قلعه بند و بست خود کرد و قلعه را با جارب
 غارت برد و رفت و پادشاه و شهر از کان کتاخی و بی ادبی انجمنان کرد که عیب سلطنت
 بگرفتند و با سنجاری و دیگر داری اغا غنه رونق خاندان تیموریه بعد از خرابیها که از دست

وزیر سابق الله کرده فی الجمله از سعی و کوشش بر زانعت خان بیاورد و کسر و دران بخلیه بداري
 او آغاز شده بود باز دریم و بریم گشت و کسی را توجه و التفات بحال عالان فرستد از آن و سکه
 نازد لهذا لکن از آن سرکار پادشاهی را خصوصاً که از پای تحت و در بود و باز از آن از درین افلاک
 در یک بیرون ملک متصرف شده امیری صاحب فوجی شد و همان ایام چه بیکسکه و برادرش
 خود را بختاب راجگی مشهور گردانید و سپاه را پیش نوکر داشتند و به نسبت کیر گسبان
 لاهور صاحب نام و نشان شدند و بعد فوت چرسا سکه و لهناسکه که لاوله بود و زیارت
 کل چها سکه برادر سومی رسید و هاسکه نه سپردشت یکی ریخت سکه دود و دیگر دو چکه بخت
 اگر لاوله هاسکه و صاحب اقبال بود بعد فوت پدر خود بر ریاست پدر و مرد و عوی خود
 چرسا سکه و لهناسکه رئیس بالاستقلال شده و چون بر اقبال و طالع او در ترقی و اوج بود
 ریاست موروثی ترقی کرده و از هر طرف میدان اخلاقی یافته فوج مستعد به سوار و پیاده
 سکبان بمقام خود ملازم داشت و بداد و دوش فراوان سعی و کوشش نمایان نموده فقه
 نامی ملک پنجاب و مغانم متصرف گشت و بعد از تسلط و نظام در ملک پنجاب و فراهم
 نمودن خزانه بسیار و گنجه دشت فوجی چار و آهنگی توچانه بشمار طاعت و زور ملک گیری
 بهم رسانید و در مرت قلیل صوبه بنان پشاور و کاشمیر و غیره ملکهای کوهستانی را از افغانان
 ششیر گرفته بران قابض و متصرف گشت و خطاب و از راجگی بهار راجگی مشتکر کرد و بکدره و از بهار و
 می گویند در بیان شمه از حال شرف الدوله سردار تورانی که ذکرش بالا
 گذشت چون ذکر این سردار با قاربالا گذشت بود ذکر بعض از حال ایشان در نظام مناسبت
 باید داشت که نام شرف الدوله قاسم جان باجیمست و منوطن خاص بخارا و لکنه و علی گنج
 در عهد شهباز کی و ولی عهدهی از احمد شاه پادشاه پدر عالیقدر خود تا خویش شده و طرف ملاد
 شرفیه توجه نمود و مقصد نحو صوبه بهار و شهر شمشیری و کوشش میکرد و درین هنگام نواب جیمست
 حاکم پورنیه نواسه مهابت جنگ هم با فوج خود برای آمدن و بهار کاب شهبازده نوسوف بود و

و بطرف دیگر صادق علی خان عرف میرن میر صفیر علی خان ناظم کماله مع فوج اگر نری در
 مقابل لشکر شترانه با سپاه انبوه و توپخانه ذاتی خود افتاده میخواست که شترانه را از لشکر صوبه بیا
 که در عمل بود و بجای فوج اگر نری خود باز دارد و دوسه جنگ بهم میافیند واقع گردید و تا آنوقت
 غالب بر مغلوب نمیشد در میان ایام مرزا قاسم جان سردار مذکور با جمعیت پانصد سوار
 بمقام خود بقصد رفات شترانه از راهی آمده قریب بمسک شترانه رسیده و درین وقت لشکر
 شترانه در وقت پیشه بمقابل فوج حریف افتاده بود کونیه احمد شاه پادشاه دلی به لارده کلیو
 کوزیکه نوشته بود که شترانه علی کوهر فرزند اراکه ناخوش شده بدان طرف رفته است بطوریکه
 مقصور باشد و نه این صوب نماید بعد از فوج اگر نری که در مقابل شترانه بود قتالی با فوج آورد
 محض تا پس خط ناظم کماله همراه میرن مذکور بود و میخواست که شترانه را خواه با شتی خود جنگ
 بی آنکه او را صدمه و آسیبی بریند در قاپو آورده مسیح و سالم با عت و احترام روانه شاهجهان
 بحضور پادشاه مدوح نماید هنوز این امر از قوه بغیر نیامده بود که فلک شترانه باز بازی میگرد
 بر روی کار آورد که شتران حریف می آید از غرض مرزا قاسم جان بعد رسیدن در اینجا قصد کرد
 که فردا بجای شترانه فائز گردد و در خواست همگانی و حاضر باشی حضور او کند و بوقت
 با هم ایمان خود مشوره نمود که بوقت لازمست چه چیز بند شترانه باید که باند در بین فکر تو
 بود که زبانی باشند کان آنجا شنید که مظلومان وضع کز اینجا صلح سخن کرده است رسیده و چاه
 جانوران لشکر میرن سیده است مردم همای رسیده و اینجا منزل کرده صبح روانه لشکر
 خود گردانیدند مرزا قاسم جان بمجد و شعیبین اخیال دو صد سوار همراه علم جان برادر خود
 خود کرده برای سرک کرده آوردن سدفرا سواران تورانی برق وار رسیده و بر مر
 میرن که غافل در خواب بود و پیشین خوانده تمامی اسباب رسد رابع و در بخیر فیل چهارم
 شترانه چاه کس تاوان و چهار و پنج سراز مغتولان مخالف تر شترانه در اینجا آوردند
 صبح قاسم جان بجاوست شترانه رسیده اخیال معز به باب رسد حریف رابع سر

بنذر گذرانید شهزاده ازین حسن خدمت مرزا قاسم جان قبل ازین که ملازم سرکار او شده باشد
 بسیار خوش کردید خصوصا از یافتن شتران بار برداری غیره زیرا که سبب نبودن بار برداری
 چشمه خاص حضور بر جاموشان و زنگاو ان بار میشد بهر کیف همان روز شهزاده بیکدی می نشست
 نمایان قاسم جان را بعنایت خطاب شرف الدوله و خلعت سرفراز فرمود و بی اتفاق از
 قضا و قدر در شب دوم با سوم از در و دراز مذکور در اردوی شهزاده در همین ترشح بر سر
 جان ستان بر میرن افتاد و کوبید میرن بعد تناول طعام شب برای استراحت برکنار از
 شده بر حسب معمول فناء از قصه خوان می شنید و دو خادم بای و در میا لیدند که میگفت نگاه
 آتش برق در غریبستی او افتاده را بی ملک عدم شد و آن مرد و خدمتکار مع فناء که
 بعصبت آفای خود نیز راه فایم بود و فادیر از خیال کسی را از خدمت و شتم و طلاع نشد و معلوم
 بود که بعد دو ساعت تبدیل خدمتکاران میرن میشد چون خدمتکار در حین و رفتند آقام
 خدمتکاران سابق را مع قصه گو بر فراش عدم غنوده یافتند و فتنه شور و او میاد و دسترا
 بر دشته افسران لشکر را خبر کردند و خبر چند ایشان بنا بر مصلحت حال مردن میرن را مخفی داشتند
 و علی الصباح لاش بجای او را لباس معمولی پوشانیده و بر بهوج فیل نشانیده را از باطن
 راج محل برای کفن و دفن روانه ساختند تا فوج حریف شادان و لشکر را برسان نشود و با وجود
 این همه تکلف که کردند همان ساعت در لشکر او و خبر شائع شد و رفته رفته در لشکر شهزاده هم رسید
 علی الصباح شرف الدوله این خبر را شنیده بحضور شهزاده حاضر شد و قبل از نیکه شهزاده از خبر نگار
 کرد عرض کرد که حضرت را مبارک باشد شهزاده پرسید این چه مبارک باد است حضرت
 بر میرن چشمه برق افتاد و او تصدق هر مبارک شد و همین وقت لاش را در محفل شریف
 راج محل ساخته اند و کوبید بعد سنج این واقعه افسران فوج انگریزی بپایام صلح و آشتی عقد
 شاهزاده فرستادند و آنچه مناسب وقت بود از عظیم توابع نسبت به شهزاده بعمل آوردند و یک
 را موقوف نمودند و از آنوقت پاسداری شهزاده میگوشتند و چنانچه کثیر از افسران لاش را

از نزد خود بخوار شهنشاده فرستاد و عرض از اینهمه مراعاتیکه گورنر مذکور نسبت بشهنشاده در وقت
 که بی غرضان و دور از پدر و خان مان خود بود کرد و مخفی بود که عنقریب بر سر بنشده باز در و فصل
 این اجل طولانی است که خلاصه آن نیست که معارف انحال خبر رسید که احمد پادشاه از
 مکر و خبیثی علی لدیجان زیر کشته شد و صاحبان انگریز حسب استدعای شهنشاده در تاجران
 در موضع کبکولی جناب ایشانرا تحت سلطنت هندوستان نشانیده مذر با کد را نیده مذر خدک و
 پیشکش نمودند و از عالیجناب میر قاسم علی خان که او را بعد مفعول ساختن میر جعفر علی خان ناظم
 بنگاله و غیره ساخته بودند و مانیده مذر نیز شهنشاده یک و پیر سال از آمدنی ملک بنگاله و بیمار
 پادشاه جدید مقرر نمود و علی کوهر یعنی شاه عالم پادشاه از اطراف بهار خوش و خرم نصبت
 فرموده در آله آباد رونق افروز شد و قریب دو سال در انجا اقامت فرمود و بنجام قیام پادشاه
 در آله باد لار و کلیو از کلکته آمده نقد و دیارهای قبیله ولایت از طرف کپنی انگریز بهادر و شهنشاه
 کد را نیده و در خواست دیوانی هر سه صوبه یعنی بنگاله و بهار و او رسیه نمود پادشاه بموجب عهد
 که سابق بوقت تشریف داشتن در اطراف پشته با افسران فوج انگریزی کرده بودند و
 صوبه های مذکوره بنام کپنی نوشته داد و کونید اگر شاه عالم در آله باد تشریف میداشت بعد
 غلام قادر خان و وسیله مبتلانی شد مگر پادشاه بموجب غیب ارکان دولت هم مقتضای
 وطن بنجاب همان آباد که پای تخت سلاطین تیموریه از آبا و اجداد کرام او بود و تشریف و در آن
 ایام تمامی علاقجات اطراف دلی بک در خاص شهر هم سوای قلمه مبارک و تصرف محل جانان
 بهر صورت بود و چون که شرف الدوله مذکور از حسین بلانست بهر کاب پادشاه بوده و بر سر حاکم
 مانو که علی احمد و در محل جانان و حکومت این قلمه ناو اطرع اقدس پادشاه بود و بری دفعه اخراج
 شان شرف الدوله را فرمود چنانچه هزاره کورن سواران بهرایی خود که اکثر از بدراج و اقربا و
 عزیزان او بودند و حاکمید عالمان جاث را از اکثر علاقجات اطراف دلی گزینید و اخراج کرد و
 انچه بهر صورت پور بر ریافت این حال در ختم شده بقصد استیصال تورانیان با پنجاه هزار سوار جاث

خواهد و این نایب درین مهم قسم خورده بود که تا تو را طایان را استیصال نکند و نیست از تو علم
 خوردن برین تمام است و سواران شرف الدوله از شرف فوج جانان هم که بود که تو را نایب
 بمقتضای که **مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةُ كَثِيرٍ** غالب آمده جانان را شکستند
 دادند که نایب را چه مذکور که مرد جری و جسیم و زور و اور بود از صفوف فوج خود و پیشتر
 را دادند و خطاب بشکر تو را بنیان کرده و نمره زد و گفت بر کسی که از شما سرور باشد بمقابل
 من بیا تا قوت و زور او را بیا زایم شرف الدوله بجز دشمنان این کلام منسپ را مانند
 برت در مصاف جولان داده بمقابلہ حریف در آمد و گفت منم آنکس که تو ادرا می طلبی
 سرور مذکور از وجایت ظاهری و آشپزی که ساز و براق شرف الدوله ثابت شد که حقیقت
 بهمین کس سرور لشکر تو را بنیان است اسب را با اسب شرف الدوله قریب آورده و پیش
 بر شرف الدوله از احت شرف الدوله که در فن سپاهگری و شسوار می باهر و کمال بود از غا
 زین جدا شده حمله حریف را خالی داد و فقط بر چوب دست چپ او که بر قاشق زین داشت شمشیرش
 رسیده و مجروح ساخت و بعد خالی دادن حمله حریف را فوراً در خانه زین آمده و بنی از اعلان
 کشیده چنان که نقش نه که تا گرد و باره شد و بر زمین افتاد و محمد بخش خان اکبر اولاد من بود
 سر پر خور سردار جات را بریده و بر سر نیزه کرده بلند ساخت فوج جانان با وجود کثرت سردار
 خود را بر شان نیزه دیده بر اسان گشت و کبر خیت جمع نقد و سباب که در لشکر غنیم بود دست
 تو را بنیان در آمد و بر افسر می را ایشان صاحب لوف و مالک اسپان خیمه و خرگاه شد و شرف
 که مرد دانا بود و فهمید که تو را بنیان اکنون صاحب دولت و ثروت شده اند حکم من را نخواستند
 و برین سبب و فوج همیشه ظل و فتور خواهد ماند بهتر است که یکی از شهر دکان در کربلا میرد
 تا از حکم او احد را مجال مرثی نباشد پس برین را زاده بحضور پادشاه رفت و بعد که از نین
 فرستاد عرض کرد که در فوج بودن کدام شهزاده مناسب است پادشاه **محمد** که از شهر دکان
 مالیات این را زاده و شرف الدوله عرض کرد که اگر شهزاده نباشد یکی از عمندان در کا و ر

نایب
 شکر تو را بنیان

بعد از جنگی سرفراز فرموده معین بایزید از حکم بخشی بیم کسی سرکشی نخواهد کرد پادشاه فرمود
 نزد من از شما ستمی نرو و گیر نیست شما را خلعت جنگی می میدهم شرف الدوله اندر شنید که اگر من
 خلعت جنگی می پوشم افسران فوج خواستند گفت که برای همین کار بحضور پادشاه رفته و هم
 خود خلعت جنگی پوشیده آمده است اولی است که شخصی دیگر را برین خدمت مقرر کنند
 براه خود و باید بر دوشرف الدوله بعد بجا آوردن آداب عرض کرد که انقدر می انجامان
 خدمت نخواهد شد زیرا که از خبر گیری فوج فرصت ندارم صلاح دولت است که مرزا نجف خان را
 که لغو خاندان طلیل القدر و از چندی باسید پرورش و پرورش برد دولت حاضر است
 خلعت این خدمت مرست شود لائق این کار پس شهنشست زیرا که شجاعت و شور و برود
 پادشاه این رای پسند کرده فرمود که همین وقت ایشان را بایزید شرف الدوله نزد نجف خان
 رفته گفت که من تا بعد از خدمت از خدمتگذاری جناب قاصر و نام بودم اکنون قابو یافته از
 با و شعله خدمت جنگی را برای آن صاحب مقرر کنند ام بسم الله بر خیزد و همراه من
 شود انقضای پادشاه مرزا نجف خان بیاد در بخشی فوج مقرر کرده روانه لشکر ساخت
 شجاعت و بیادری مرزا نجف خان که در شاهجهان آباد کرده بود و از بس شهرت دار و
 مستغنی از بیان است و مرزا موصوف همین سبب بیار محبت و اخلاص نسبت بشرف الدوله
 میداشت و بر قرآن شریف مقرر کرده بود که اگر مرا کیان بیم میسر خواهد شد نصف آرزوهایم
 شرف الدوله و حسن زبان او خواهم ساخت و باظهار حسین الدین حسین خان بیاد
 یکی از بیم کان شرف الدوله از چنان دریافت شد که شرف الدوله مرزا قاسم خان
 بیاد در خدمت بخارا اول در سمرقند آمده رفیق حاکم آغا شد و در مزاج حاکم گشته
 مرا خلعت بیم رسید که دار الهام کل ریاست او کرده مدتی دراز در آغا بخت
 گذرانید و چون حاکم سمرقند در شکار کابی که برای صید رفته بود بیک ناکاه بر یک
 پلنگ شکار حبل کرد و در شرف الدوله سبب نا موخت پس حاکم که همیشه در شکار

اخراج و اتصال آدمی از اذن در هر قدر مناسب وقت مذکوره از میدان شکارگاه
 روانه مطرف هندوستان شد و در آنوقت ترواق قریب سیزده هزار دشرقی تقدوسوی
 موسلمان دیگر بود و چون لاهور رسید میر منو صوبه دار آنجا که جوانمرد و قدردان با شرافت بود
 بوقت ملاقات با کمال شفقت عنایت پیش آمده شرف الدوله را رفیق و مسکن تانگیه
 و اطمینان می نشان با صبیحه نظر یک خان هزاره که از سرداران جلیل القدر آنجا بود
 و ملک سنده را در جاکیر شرف الدوله و ادخانیچه محمد بخش خان لدیج السدیک خان
 که تا تحریر این تاریخ در دلی زنده اند و سنده پیدا شد و پدر دومی شان قدردان السدیک خان
 مخاطب با شرف الدوله و الد معین الدین حسین خان مذکور هستند و شرف الدوله را
 دو برادر بودند یکی عالم جان و دیگر عارف جان الد نواب احمد بخش خان مجرم با کمال
 شرف الدوله قریب ده سال در لاهور با کمال خوشی و منفعت عالی بسر کرد و چون منو شود
 لاهور فوت شد سبب همی و در همی امور صوبه لاهور برخاسته خاطر شده با پانصد
 سوار بقصد قافله شهبازده علی کو بهر جایا که مذکور شد و صوبه بهارفت و ملازم جلال
 ساخته ملازم سرکار او گردید و در عهد نواب آصف الدوله که در
 ملکه لکهنو آمده بود ازین جهان فانی بعالم جاودانی
 شتافت و السدیک سلم بالصواب
 تمام شد حله اول لاهور

حکومت از تاریخ پنجاب

بسم الله الرحمن الرحيم

تتمه تاریخ لاہور کہ در شصت و شش سالہ غریبہ خان لاہور باز سر قضا و شورش
 در سرکار انگریزی بر داشتہ بودند قبل ازین نوکر بیخاہ و قانع نگار
 شدہ بود کہ وانی چندہ والدہ مہاراجہ دلپ سنگہ والی لاہور از قلعہ خاص پنجاب
 فساد و بنگاہ پر دازی شیخ امام الدین محبوبہ دار مغول کشمیر کہ از یافتن خطوط در لال سنگہ
 وزیر مہاراجہ صاحب کہ بصلاح و شورشہ رانی صاحبہ نوشتہ بود مردم اچہ کلاب سنگہ را
 در کشمیر قتل دادہ باعث غوریزی و فساد عظیم در آنجا شدہ بود در قلعہ کشمیر پور کہ
 بفصلہ سہ متر لال لاہور واقع است بر دزد و کمر لال سنگہ را بعد از مغول قتل
 از عہدہ وزارت در مقام اگر ہستیم ساختند و اکنون کہ را نصاحبہ از قلعہ کشمیر پور
 نیز اخراج کردہ در شہر بنارس بر دہ اندیشی دیگر کہ عنقریب می آید بیان بکنند مخفی مباد
 کہ سابق ازین نامت در از بعد مصالحہ و تصفیہ امور سرکار لاہور تمامی نظم و نسق در بار
 آنجا از سر بچہ لاریس تعلیم داشت زیرا کہ صاحب صوف و رای دہن جمہد اچہ لیلہ
 رزمنشی در بار مذکور از طرف سرکار انگریزی بعد مغولی سردار لال سنگہ خدمت وزارت
 سرکار مہاراجہ صاحب بن الذکر را نیز انجام میداد و چونکہ این صاحب زامور ریت
 آنجا کما فیہی اطلاع و اکابی دہشت بنا بران درستی بکلی امور از کل و جزو آن در بار
 چنانکہ باید و شاید می نمود و سرداران آنجا است را کہ از وقت مہاراجہ رنجیت سنگہ
 و کل و جزو آن خود متفق و ہموار ساختہ چنان قسم را دادہ بود کہ ہر مقدمہ ریت
 کہ پیش شدہ کہ نادان فکر و غور کردہ بجای خود تجویز نمایند اگر تجویز ایشان برای صاحب
 صورت می افتاد حکم باجرامی آن میفرمود پس آن سرداران بمنزلہ ارباب
 و دزد و خود رزق دہنت قائم مقام کور و جزئی و بیضوت بکلی امور آن ریت

در قبضه اختیار خود میداشت و با برکی از زبان و سرداران آنجا بر وفق ولایت پیش
می آمد بدین سبب هیچک از امار و رعایای آنجا از مداخلت سرکار انگریزی در ریاست لاہور
ناراض نبود و چون سرلارنس صاحب مذکور از عہدہ رزیدنسی آنجا مستعفی شد بولایت
تشریف برد و بجای او جناب مسترکاری صاحب بہادر مقرر گشت زیرا کہ این صاحب سابق
در وقت وقوع محاربات فیما بین بنگال و سرکار انگریزی سکرتر خاص نواب کور زجرل
لارڈ ہارڈنگ بہادر بود و نیز از جمیع امورات سرکار لاہور بخوبی واقف و دہشت بلکت
انفقا و مصالحہ فیما بین ہر دو سرکار و تحریر عہد نامہ و شروط آن صاحب توصیف و
مستخرج لارنس مذکور واسطہ شدہ بود و در لحاظ این ہمہ مراتب صاحبان کونسل کلکتہ کا صاحب
موصو را کہ داخل کونسل آنجا شدہ بود بر عہدہ رزیدنسی و وزارت ہر بار لاہور مقرر و مامور
فرمودند و این صاحب نیز مثل رزیدنٹ سابق ہمہ امور آنجا را با کمال جوشیاری و بی درنگی
حسن انجام و انضام مینمود و لیکن چون بعد از فوت ہمارا جہ رنجیت سنگہ سبب شاست
اعمال کو ہمیدہ سکھان کہ دوبارہ انگیز ایشان است و بقول آنکہ سبت چو تیرہ شود مرد و کچھ
ہمان آن کند کش نیاید کار بہ امری عجیب و غریب در لاہور از مردم آنجا سرزد کہ موجب
بردن این صاحب را از قطعہ شیخ پور در شہر بنارس کردید و تفصیل اینحال برین سوال است کہ
بعض سرداران بدفنس و خیم العاقبہ برای افنا و اعدام تمامی صاحبان انگریز از حکام و
افسران فوج کہ در لاہور بودند خانہ سالان و شاگرد پیشہ و غیرہ علی سکوٹ کہرا کہ انتہام
و تباری طعام صاحبان در خانہ از ایشان تعلق میداد بطبع دان و زعفران و حاکیر با با خود
متفق ساختہ چنان قرار دادند کہ شامہ مردم ملکہ این خانہ شرکت در روزی کہ تمام افسران
فوج و حکام انگریزی کہ در لاہور مذ برای خوردن طعام در خانہ قصد کنند یکہ در روز پیشہ
مردم را اطلاع دہند تا شمار از ہر ملاعل بہیم و شاترا و طعام و غلات ایشان داخل
کنند و بعد ازین کہ از تاثیر زہر آنہمہ جاعت انگریزان کیبار کی رہکاری کشور حکم و قضا

و خاشاک در آن زمان بر کمی را از شما بخل فاخته و انعامات و افزه و جاگیر می دانی مثلا
بعد نسل داده برای دوام شمار استغنی خواهیم ساخت و شاید پیشگی یعنی قبل از بجا آوردن
این خدمت چند هزار روپیه نیز داده باشند تا این گروه جل مصروف درین کار شود
باید داشت هر جا که صاحبان فوج اگر بزی بکثرت میباشد برای تخفیف اخراجات و هم برای
اینکه شب بوقت خوردن طعام عیب نگذاشته بلافاصله بکند که در هم تماشای رقص و سماع
مرا میریزد و خود با خط و سروری بردارند در میان کتب یک خانه وسیع ساخته یکی بساط
و سامان طعام و غیره اثر به از صرف زنده بین صاحبان که درین خانه شریک میباشد در
خانه همیا و موجود میدارند و برای بختن بر کونه طعام اگر بزی در آن خانه باور چنان خدمتکاران
و غیره حلقه و فله لازم میباشد و یک کس را برین حلقه سردار و حاکم بر کل میکنند تا ازین
مردم کار و خدمت گرفته مصارف هر روزه را مینویسند و باشد چنانچه همین شخص سردار
را خاندان و این خانه را سکونت کبر کو بند بوقت معین بعد از شام هر روزه صاحبان
در آنجا رفته بعد تا دل طعام مثل مینوشی میکنند و در بعض اوقات که محفل رقص و سرود
قرار میابد در آن روز تمامی فوج بیک حکام نیز شریک طعام این خانه میگردد و با بجمه سکونت
که اکثر ذیل قوم و کینه میباشد با سرداران بطبع زرموا فی کشته از راه کورنگی و سفاکت
ام قبیح مستعد و آماده شدند و وزیر را از آنها گرفته بر حسب عهده و خدمت خود تقسیم کرده
گرفته کوبند و در بختی این امر بگرفتند بر حسب عقیده هر یک و نوشتن سرداران و قرار
برای دادن انعام و جاگیر با بعض این خدمت یکد و عهده بگذشت و بعد از
بجه امور حیدر بنخواه طرفین و اطمینان خاطر فریقین عزم با مجرم و اراده مصمم آن بجه
کوته اندیشان بر آن قرار یافته بر کمی در کین و جویای وقت نشست تا اینکه بحسب اقبال
صاحب مهنه سکونت کبر بخاندان آن خانه حکم داد که فردا بتقریب رقص و سرود محفل در
خانه در کور مستعد خواهد شد و تمامی صاحبان فوج و حاکمان لاهور در آن مجمع خواهند

باد که برای جماعت و صاحبان فلان فلان قسم طعام واقسام حلویات و انواع
 ترشک و آب مومل و آب و لیمو و خاسانی و بجز این قسم این حکم باد که اگر خواجگان
 و صاحبان اطلاع این و در ساجدین این و در بخانه بعضی از سرداران که شکر یک
 درین روز و شکر و در جمعی وقت شب رفت و خواست که زیر را برای و غسل کردن
 و آب نم نمک و آب نم که در دو مرتبه یک خاصه ای است خود را غسل آوری این امر
 و بعد از آن بود که در آن زمان شخصی از شاکر و پیشه یکی از صاحبان فوج با وجود و یک
 بدون در آن مسیح دستور و نظامی حالات آن آگاه بود و پیش آقای خود
 بیان صاحب رفت و آن حال و کرد و نیز ظاهر ساخت که فلان فلان کس را خاسانی
 و غیره در خانه فلان و در برای اطلاع دبی از روز صاف صاحبان که حکم عطیاری
 طعام آن و زاری آن و وقت رفته اند و فرمای آن که جمع کل صاحبان در سکوت کبر
 خواهد شد زیرا که طامه شان و اخل خواهند کرد بنده بر رامت این حال بیاس نمک
 حضور را ازین اجابت کرد که در صداقت کلام من اعتماد و شود همین وقت مردم به کاری
 فرستاد و بکافه رسید و در فوج رابع علم سکوت که هر خانه آن سردار و جمیع دیگر فرار
 کرده و طلب فرستاد و در مشغول نوشتنهای ایشان با خیال خوبی شکفت کرد و آن حساب
 مع ملازم نام که در آن زمان سرکاری صاحب زینت در بار راهور رفته ازین حال اطلاع
 نمود صاحب به خوف نفوذ شنید این باجی شکرت ای و در وسط تیرس فروخت
 و باز خود آمد و زود و در پیتر برای گرفتار کرده آوردن آن همه مردم و غلبه بیست
 خانه سردار را که فرمان او که چند و سه پیکر سپاهیان گور و ولایتی بر کردی یکی یک پیکان
 و انبار رفته اول آن کار از خاسره نمود و من بعد کجایان بجان را کتف بسته مع کاندخت
 که در آن خانه یافتند حضور زینت حاضر آورد و زینت کجایان روی هم بستن کاندخت
 که به نامم نوشته بود و در حال ناز و اتفاق عکله ضیافت خانه را که بر سر داران

با سر داران سکه و مسعد و آماده شدن آنها بران کار زشت صفای صریح معلوم دیدیم
 نیز از صند و قیافه افکار نامهای نوشته ایشان درست آمد و بعضی از آن هم بخوبی رجعت
 اقرار شرکت خود در آن کار نمودند و حال شمول کید که را ظاهر ساختند که بیدار و در جرم
 شاکی و پیشه سکوت که در بعضی سر داران سکه نزد صاحب رزیزیت بثوت بسیار
 از روز یکشنبه بود و در آن روز عیسوی مذمبان تحیک کار از امور دنیوی نمی کنند
 و اکثر اوقات در عبادت مشغول میباشند مگر صاحب رزیزیت بسبب ایندلی غیظ و غضب
 حکم کرد که آنهمه مجرمین را بر سر پا کرده از خلق بکشند و قتل نمایند هر چند بعضی صاحبان
 رزیزیت را گفتند امر و قتل کردن این گروه را که روز عبادت ما مردم است موقوف
 بر فردا و از صاحب رزیزیت جواب داد مجرمین را از خصوصاً چنین جرم سنگین که سبب نریز
 حکام و دیگر بمقوم ایشان بوجه از راه گرد و غیب شد و باشد بمنزله سیاست ساندین
 عین عبادت و حکم خدایت و هم موافق قول حکما بلیت سنگ و دست و پاشنگ
 است رانی بود فوسوس در ملک الغرض همان روز یکشنبه آن همه را این دیار
 است از خلق بکشند تا موجب عبرت و خوف دیگران شوند و گویند بمجلس آن اهل سبک
 شخصی باشند و کشمیر بود چون نوبت قتل او رسید عمر من کرد اگر چه مردمی کافی بود
 و دیگر از نام کسانی را که درین امر شرکت بود و نشان دهم صاحب رزیزیت مصلحت
 او را معاف فرموده از قتل شدن برهانید و نام دیگر کسانی را که سر داران را از آنجمله
 نام رانی چند از آن گرفت و گفت را ایضا صاحبه قریب دو لک و پیه را بشاکر و پیشه سکوت که
 بشرط تقدیم این خدمت دادن قبول کرده بود و در چنانچه چند نفر را و پیه هم از سر کار
 ایشان بر دم مذکور رسد مذکور عند تحقیق تحیک خط و نوشته را ایضا صاحبه و بنفقه میباشند
 لهذا صاحب رزیزیت خواست که رانی صاحبه از قلمه شیخو پور بر بار الا طلبید
 استخفاف این امر نماید بران خط طلب نام را ایضا صاحب فرستاد و چون او به طلب

روان لاهور کرده و در اثنای راه بمقامی رسید که یک راه از آن بطرف فیروز پور میرفت
 و راه دیگر بجانب لاهور چند کهنی سپاهی بسر کردگی یکی از افسران فوج انگریزی در آنجا
 رسیده رانصاحبه را بطرف قلعه فیروز پور برد و بعد از قیام چند روز در آنجا او را در یک
 له بیانه آورد و در آن بعد حکم رسید که رانصاحبه را از ملک پنجاب خارج کرده در عمل
 سرکار انگریزی بمقام بنارس که جای تیره کلان نبود دست برده بمقیم سازند چنانچه در نهایت
 طولی و کربا در شهر مذکور رفته تا آخر به حال که او اهل ماه اکتوبر ۱۸۵۸ عیسوی مطابق شرف
 ذی قعد ۱۲۹۷ هجری بود در آنجا زنده و مسیح و سالم تشریف میداد و در همان ایام
 خبر فوت شدن ایشان که شایع شده بود غلط محض است و هرگاه رانصاحبه را در فیروز پور
 و یا در له بیانه محقق شد که مرا از عمل لاهور و ملک پنجاب خارج کرده در عمل سرکار انگریزی
 به بعد وستان خواهند برده در خواست نمودند که زر نقد و جوایز و غیره اسباب
 من قریب دوازده لک روپیه در قلعه شیخوپورست آئینه را طلبیده و حاله نماید چنانچه
 و جوایز و غیره اثاثه ذاتی رانصاحبه را از قلعه مذکور طلبیده تفویض شان نمود و چون
 باین همه احوال و احوال و اجناس و اموال خود در خطاطیت فوج سرکاری بمقام بنارس
 رسیدند امانت سرکار انگریزی بودن آئینه نقد و حبس بسیار نزد رانصاحبه مصلحت
 نداشتند بعد تعیین قیمت هر یک رقم جوایز و جوایز بنارس مع زر نقد بطریق است
 در خانه سرکاری بکند هستند بدین خیال و اندیشه که بسبب داشتن قدرت بر سر
 زر و جوایز و صد رفتنه و فساد نشود و مشهور است که رانصاحبه بوقت سوار کردن ایشان
 را بقصد بردن در بنارس بفراق ترک وطن بالوت و مفارقت فرزند از جنبه معنی بهار
 و لب نکه بسیار کریمه و زاری و قلم و بیقراری نموده از بس تاسف و حشر برد و دست
 خود را چنان بزور مکرر بر زمین زدند که دستهای شان متورم و موهج گردید و سردار
 لال نکه وزیر معزول در آنکه با جمیع صد و صد کس از خدم و حشم و سوار سپاه

ذاتی خود میقیمت چوکی و پیر سرکاری هم برنگان او میباشند و هرگاه برای کتساب
 نمودن یا برای ملاقات صاحبان آنجا سوار میشو و چند تا سواران سرکاری برای حفاظت
 همراه میروند و سواران رنجور سنگه و سواران دینا نامته و دیگر سرداران با شنباه شمول و
 شریک بودن آنها در غصه و فتنه پردازی عمده سکوت کبر نیز نظر بند گردیدند و بمحض
 مبارجه صاحب رفتن بنیابند و بعد ازین معامله که مذکور شد اکنون اعنا و حکام و فوج
 فوج انگریزی بر یکپ از سرداران و سپاه و بار لا مهور باقی نمانده چوکی و پیر سپاهیان
 گور و ولایتی در محل دیوانخانه خاص محام مبارجه صاحب میماند و این سرداران
 که از راه نادانی و محنت اینچنین فکر برای صاحبان کرده بودند محض عیب و بلاست
 بود چه غرض ایشان ازین تدبیر همین خواهد بود که عمل انگریزی از لا مهور برخیزد و بار
 اختیار کلی شل سابق حاصل گردد و این امر بوقوع تدبیر ایشان نیز مقصور نبود چه ازین
 شصت و هفتاد صاحبان مطلب ایشان حاصل نمیشد ملک هزارها مردم از متعلقان
 ایشان در قصاص صاحبان کشته میشدند و غیب نبود که در آنصورت در لا مهور قتل
 محام میشد و فتنه عظیم بر بخوبست حفظ در عوض خون و صاحبان که در میان کشته شده بودند
 چه قیامت در انجا بر پاشیده و قلعه هر دو از گلوله های بم سوخته و ویران گردیدند و ابل قلعه
 مقتول و با اسیر گشتند در بیان سبب نزاع و جنگ کردن افواج
 انگریزی با دیوان مولراج صوبه دار ملتان سپه سالار سکه
 بر آنکه سالار سکه نامی پردیوان مولراج از عهد مبارجه رنجیت سکه بصورتی
 ملتان منصوب و مانور بود و سال بسال از مالکزاری صوبه ملتان را تمام و کمال
 در سر کار لا مهور میرسانید و فارغ غنمی بیانی سال تمام از اهلکاران سرکاری گرفته
 پیش خود میداشت و هم ملک از حسن تردد و نظام او آباد و سرسبز و رعایا از عدل
 و انصاف او رنج و خوشنود بود و خود نیز در عهده امور تابع و فرمان بردار در بار بود

سالنامه بن سبب امان مرکار بحال او مصر بن بچ دند و بعد فوت او صوبه بلتان مولج
 پسرش که ذیل در امور ریاست پر خود بود و عهده دیوانی آنجا تعلق برداشت تقریر
 یافت و او هم مثل پر خود در سال خراج توقف ننمود و مدام در نظام ملک مصروف
 بوده بجزرم و هوشیاری از آشوب و فتنه و فساد سرداران لاهور محفوظ میماند و علوم
 ممکنانست که همین سرداران و سپاه ملک پنجاب بعد از مهاراجه نجیب سنگه سپاهی
 سرداران بانام و نشان قوم خود را قتل و سبا خانها را تسبیه و برباد کرده اند و
 باقیانندگان ایشان که بافضل قدرت و طاقت آن مزارند که خود کسی را قتل و عارت
 کنند مگر تا هم بغرب و حیله خوانان بربادی یکدیگر میباشند چنانچه سرداران دربار لاهور که
 در امور ریاست و مهم در مزاج رزمینست آنجانی ابله و اخلی داشتند در پی تخریب
 مولراج افتاده خویشند که او را به بهانه گرفتن محاسبه دربار لاهور طلبیده قید و ذیل
 و خوار سازند لکن او را با جازت رزمینست از بلتان در لاهور طلبیدند مولراج حال
 مافی الضمیر ایشان دریافته در رفتن بلایور تامل نمود و چون اهلکاران در طلب و هزار
 و مبالغه نمودند و کفنه فرستاد که من بدون دهنه و سر می صاحب رزمینست در لاهور حاضر
 شدن نمیتوانم اگر صاحب مدح مرا بعد از طمینان طلب فرماید بالراس العین حاضر شد
 و حساب را بنهاده ز رزمه خود را که خواهد برآمد او را هم ساخت چنانچه درخواست
 بحضور رزمینست منظور گردید و صاحب از افسران انگریزی در بلتان و بلتان
 مولراج را در لاهور طلب فرمود دیوان مذکور همراه افسران دربار آنجا حاضر شده
 محاسبه را از ابتدای صوبه اری خود لغایت حال تا بل فرقه بنامید و آنچه از تسلیل و
 کثرت دهنه او برآمده بود همانجا او را ساخته فیصلنامه و فارغ غلطی مصری اهلکاران محال نمود
 و بعد از رخصت شدن از رزمینست بهادر و مهاراجه دلپ سنگه و غیره کار برداران
 آنجا بلتان معاودت کرد و چون سرداران لاهور را نیامد دیوان مذکور

از طلب خود نشان بدون ذمه داری صاحب رزیدنت ناگوار گردید لهذا خیرتند و در
 بازگذاشتن حیل و راه بود طلبیده و محضه اندازند چنانکه بعد از صلاح و مشوره در آنجا طلب
 داشتند تا آنکه حساب ایام صوبه داری پدر خود مامول سنگه را از عید بهار چه بخت سنگه لغت
 روز و فاشین بهماندا و در جواب نوشت پدرم مامول سنگه حساب هر ساله مع زرا کز داری
 و سرکار میفرستاد و رسید آن گرفته نزد خود موجود میداشت چنانچه بقول آنرا ارسال
 نگیدایم و اگر با اینهمه شمار و حساب پدرم شکلی شبیهی باشد آنرا از دفتر سرکاری درشت
 نمایند و علاوه نمیدین حساب پدرم از من بنیاید حساب وقت صوبه داری اش تعلق
 بخودش داشت نه از من بهر کیف اکنون آمدن من در آنجا ضرورت ندارد اهلکاران
 در باره لاجور و غنیمت بخیر او را حمل بر برد و سرکشی او نموده این صاحب رزیدنت اجازت عزل
 او از صوبه داری نشان یافته رد بگیری بجای او خواستند و بحسب اجازت صاحب صوبه
 فرمان معزولی بنام دیوان مولراج از صوبه داری نشان نوشته سردار کمان سنگه را به حکومت
 آنجا متب کزدند و او را بماده دو کس از افسران فوج انگریزی کرده روانه نشان ساختند
 تا صاحبان بوضوح و در این رفته کلیدهای قلعه و خزانه آنجا را از حاکم معزول بحاکم
 منصوب دهنده و بپند و عمل فذل و در صوبه مذکور بختانند و چون سردار کمان سنگه و
 آن بر دو سر کلبان رسیده و در جنبهای خود که بیرون قلعه نصب کرده بودند فرود آمدند
 دیوان مولراج از سر اخلاص میباز پیش آمده رسم احوالی پرسید و دعوت بحسب شان
 رتبه عمل آورد و بعد از دو سه روز افسران مذکور به دیوان مولراج گفته فرستادند که
 ما بین خود یکگاه و قلعه جانی قرار دهند تا فرود ما و شما جریده در آنجا رفته بعد از ملاقات
 یکدیگر احکام سرکار را بشما ببلخ نمایم مولراج گفته فرستاد که بموجب ایامی آن صاحبان
 ظنان مقام را که در وسط واقع است برای ملاقات قرار دایم خود اعلان وقت در آنجا
 حاضر خواهند شد باید که شما صاحبان نیز در آنجا قدم رنجه فرمایید الغرض فرود وقت معین

و چون مولاج باد و سردار خود از سکبان در مقام مذکور رفته با افسران که چند لحظه پیشتر
 در بخار رفته بودند ملاقات نموده نشست صاحبان بعد از استفسار خبر و عافیت نظرین
 و دوزخ شوق سمیع بولج فرمودند که ما بر دو صاحبان صرف برای همین همراه میروا که بکنند
 صوبه اراحال نشان آمده ایم تا فرمان معزولی بشا داده کلیدهای قلعه و خزانه سرکار را بجا
 برسد از مذکور دانه دهیم پس شمار لازم است که بزودی تمیل این حکم نماید و بفرمان
 کلیدها موجود و حاضرند و مراد دادن آن سردار که آن سنگنه هیچ عهده و تعهدی ندارد
 کماز قدیم الایام از سلاطین و حکام پیشین در تصویر چنان دستور است که بر گاه که بر گاه
 جدید از طرف سرکار مقرر شده می آید صوبه ارا معزول و منصوب برود و در سرکار هیچ بیاید
 متانی رفته کلید را بصوبه ارا جدید تفویض مینمایند درین صورت سردار که آن سنگنه را با
 همراه من بدر گاه مذکور و دمن کلید را با ملاقات تفویض و و ناایم که ظهور یعنی موجب است
 طرفین مشورت صاحبان انگریز که متقد در کما و اینچنین رسوم نیستند بنده هم شده مولاج
 گفتند که این چه سخن بیوفوفی و حافت را پیش صاحبان میگوی بدر گاه ظان در ویش
 رفتن و کلید را در آنجا سپردن چه معنی دارد امور ریاست را با درگاه چه علقه است معلوم
 میشود که در دادن کلید عذر و حیل میکنی در حق تو بیتر است که کلید را همین ساعت ببری
 ما بر دو صاحبان که آن حواله نمائی و بدون دادن کلید از بخار رفتن نخواهی یافت
 مهراج که مرد متعل و مال ازیش بود کلام افسران را شنیده افروخته نشد و بلاست
 جواب بصاحبان داد و گفت من دستور این ملک را بحضور شما صاحبان ظاهراً کردم نه
 برای دادن کلید یا حیل نمودم بهر کیف هر چه مرضی شما صاحبان خواهد بود زبان عمل خودم
 نمودم که سرداران سکه که همراه او بودند گفت و گویی صاحبان را شنیده بسیار افروخته و
 برهم شده مولاج را علامت کردند و گفتند که تو سخت بی غیرت هستی این چنین کلام سخت
 و درشت انگریزان را شنیده هیچ نمیکونی بلکه کلام خوشامرو را میبینی از این مذکور که

که داری مردت بهترست ما را ز یاد و ازین بخل کلام ایشان نیست که ترا بیوقوف و محروم
 و اندر صاحبان که بخوبی کلام سرداران را تفصیه بود و از مولراج پرسیدند که بزرگوار
 شما را چه گفتند مولراج خلاصه گفتگوی آنها را بصاحبان فغانید که مرا ملاست و سرزنش
 کردند که چرا بصاحبان که ترا بی و وفوفی و محافت منسوب کردند جواب سخت نسیدی
 و باری چه خوشامدشان میکنی صاحبان توجه سرداران شده گفتند که بجز این نیست که شما را
 می شناسند این رتبه نداری که در گفتگوی ما صاحبان دخل کنید و زبان ملافت کنند
 و از شما غیر آنچه گفتند آیند خاموش باشید سرداران که از سکبان محوش مزاج و
 مغلوب اخشب بود و در بخل کلام سخت صاحبان شده بی انگه از طرف مولراج ایام و
 شده باشد جواب صاحبان را بشنید و از یعنی بجهت شنیدن سخن آنها در حق خود و شنیدن
 از نیام کشیده یک صاحب که موسوم بمستر از زمین بود و بعضی بیای متواثر از جانب
 کشند و صاحب دیگر را هم روح ساخته قید نمود و بعد بچشمین سخاکی و جرات بخل از
 آنجا برخاسته و مولراج را همراه خود گرفته بقلعه آمدند که مولراج بمشاهده حال کشته شدن
 صاحبی و مجروح شدن دیگری غرق بجزرد و تشویش کردید و بفرموده کوه این امر بدون
 رضا و ایامی واقع شده ولیکن اهلان سرکار اگر بزمی این خونریزی را در نامه اعمال
 من نوشته منسوب بمن خواهند نمود و در حق من این جرم بر من قیامتی بر پا خواهند ساخت
 بهتر اینست که در لاجور بحضور صاحب رزیدنت بیاد حاضر شده بکلف و شبهه و حقیقت حال
 را ظاهر نمایم و بعد شنیدن این حال صاحبان را اختیارست خواه مرا مجرم قرار داد و بجز
 خون صاحب مقتول کشند و یا دائم محبس سازند و یا مرا سزاوار بی تصور بکاشته گذارند
 و یا اگر در نیصوت از سرکار اگر بزمی با منی و منحرف کشته در لایق بشنیدم حفظ جان مال و
 اهل و عیال محال نظرمی آید و مرا چه بایار و کدام زور و طاقت که مقابله افواج اگر بزمی نم
 و در بزمی فکر و اندیشه بود که آن بر دوسر دار که باعث آن خونریزی شده بود و دوم دیگر

سرداران و افسران افواج او که اکثر سکیان و افغانان بودند فراموش شده و برانی که
 به تراج اطلاع یافته او را گفتند که تو چه امثل نشان میگردان از جنگ می ترسی و اینست
 هر افسر پیش و منظر اب میجی اگر تو از مقابل انگریزان می ترسی برو و در کوشه غلغله
 و انیم و جنگ و از آنکه مازنده ایم و جان درین داریم بنویس بی نخواهد و بیست
 آخر مردن پس ازین که خود را در دست انگریزان بسیاری و بذلت و خواری از دست
 ایشان گشته شوی بهتر است که مردان وارتا مقد در خود بجنگی اگر در صفت جنگ سر
 گشته شوی در میان مردان هر ضرر کردی و آنچه در تقدیر بود شد اکنون تو چه
 است که خزانه را بکشانا مردم سپاه جراز از افغانان که ملازم و شمشیر و قتل و
 بیگانه را رسانیده با فوج اعدا اینکه بر باو برش کند بکیم و داد شجاعت و مردانگی بزم و چون
 مولراج اندرون مجلسی رفته و ایحال را با مادر خود ظاهر کرده درین امر صلاح و مسوره
 از وی نمود مادرش نیز آنچه سران گفته بود مذاور بفهمانید که اگر اکنون در لابو نزد صاحب
 رزیدنت خواهی رفت یا از ابغوض خون افسر خود قتل خواهند کرد و یاد اکمل الحسین خواهند
 پس ازین بر دو امر در حق تو ادلی است که در قلعه شسته بر که بر تو یورش کنند با شمشیر
 و از طرف زر فکر کن برای این مهم نزد من بر آمد و حجت پذیر تو بسیار است و ترا بجز این صلاح
 امری دیگر نیست جان و مال خود را بر عزت و حرمت خود تصدق کن و دست پانجهان
 اگر چه میدانم که تو آنچنان نادان یک سر نبودی که اشاره بکشتن صاحب انگریز بویج
 کرده باشی این سکیان خانه خراب که اکنون اقبال از ایشان و بر تافته واداد انگریز ایشان
 گشته است در هر جا و هر مقام همچنین مفسد و مایه برپا میکنند و آخر بو مال آن خود هم راه فنا
 می یابند علاده برین انکاران لا سوره که با تو موافق نیست ملک گشته خون تو را اکنون
 بعد و رایجرم کواجات تو سر بر زده است بنویس و اب کرده چه عداوت و بدبیا که در
 حق تو روا نخواهند داشت انقضی ما در سر خود را مبتلا بلیه عظیم دیده بسیار که بیست و یک

و بعد از آن پدرش را حواله نمود و حال طرف دیگر برین منوال است که صاحب زنده بود
 هرگاه که موراجال کشته و مخرج شدن و مهر خود در میان شنیده و ستراد و روستا
 انگریزی و سپاه رئیس و پور برای تنبیه و اتصال دیوان مولراج و مولراج
 و کرم و حاجتدای اینجک تا شرح ماه اکتوبر ۱۲۸۵ و از طرفین دو طرفه و
 شد کابلی فوج انگریزی بر بتانیان حمله میکرد و زمانی ایشان لشکر انگریزی تاخت می نمود
 تا آن وقت غالب از مغلوب تمیز نمیکرد و تا حال فقط فوج انگریز را مقابل با دیوان
 بود که صاحب در معزول نشان بود که درین اثنا سردار چتر سنگه پیشتر سنگه اناری و ال
 موبه در پناه و نیز از سر کار انگریزی منحرف گشته بر سترایش حمله کرد صاحب که سبب
 لغت فوج و عدم سامان جنگ تاب مقاومت حمله او در خود ندیده پناه جلقه ایستاده
 محافظت خود نمود و هرگاه ستراد و دراکه در مقابل مولراج کرم رزم میکار بود و حال
 چتر سنگه مذکور معلوم شد که حرم و احتیاط سردار شیر سنگه سپهر چتر سنگه منور را که با سپاه
 خود همراه صاحب موصوف و مقابل دیوان مولراج بود و فرمود که شمار با صلیح کرده
 و لشکر انگریزی دیده کرد و داشتند و تب بجاوت چتر سنگه را از سر کار انگریزی چنان بیان
 میکنند که یکی از فرزندان او صلیت سازش با عله مسکوت که بشمول دیگر مجربان در راه بود
 مقتول یا مجسوس گردیده بود و بعضی گویند سبب آن اخراج رانی چند صاحب ملک
 پنجاب است و یا این برد و ام بوده باشند با تملک چون شیر سنگه را معلوم شد که سبب این
 مردم افسران فوج انگریزی ابر من اعتماد نمانده و با او که مرا قید کنند بدین خوف
 از کسپ انگریزی پناست مع سپاه مجرای خود در میان رفت و شریک دیوان مولراج
 که در طرفه اینک به صاحب خیر تویم بلکه مبادا شیر سنگه از راه کمر و فریب نزد ایچان
 تا با بویافته مرا قتل کند و یا گرفتار کرده نزد او در صاحب بر اعتماد بدوی نگرد و در
 فوج خود راه نماند و همیشه از وی محبت تویم میا ند و چون شیر سنگه ازین زمان

سبب اینست
 که صاحب
 را از سر کار
 انگریزی
 چنان بیان
 میکنند

و تمام شد از نشان برخاسته بطرف رام گرفت و برای مدتی خود را در هر سنگه مذکور
 نگاه داشت و قصد مقابله فوج انگریزی نمود و چون تا آن زمان موسم کرم و بارش بود و این
 کار را نیز فقط مهم نشان را تصور نموده چندان توجه و اهتمام به انظرف نمی نمودند
 احوال که هر سنگه دریا و درو بطرف دیگر نیز سنگه پسرش علم بیاد و برافراخته میا و ناماده
 مقابل سرکار انگریزی شدند و موسم سرانجام حریف رسیده نواب کور ز خزل لار و دل چوئی
 برای نظام ممالک مغربی و بنا بر رخ جنگاره و فساد و آفتاب از دله لار و
 قصد بند و شان سرمد و چنانچه در نوامبر ۱۸۴۸ عیسوی از وارا لانه مذکور بسواری
 سفینه دخانی متوجه آن طرف شدند و از بنارس بر سبیل داک براه کنگ کان پور حرکت
 پیشه کردند و در پنج هفتادم نوامبر مذکور روز جمعه در شهر آگره نزول اجمل فرمود و گفتند
 یعنی سه سال را کل افواج انگریزی احاطه بحال گفت صاحب بیاد مع خزل کلبرث و برگ
 پنجم برای خبر گیری این مهم بنا بر دهم ماه مذکور در اصل قصه قصه که قریب ملامورست کرد
 و لشکر کوشش صاحب بیاد و سمر از مقام پیران و آله کوچ کرده در قلعه دیدار سنگه بیاد
 مذکور قصد حمله بر خول سپاه سکنان که بر سرستان دله می نشست بودند و در سبب
 حکم سه سال را موصوف که تا آمدن من در آنجا نایل باید کرد و توقف نمود و در آن
 بود که بر فوج سزایش و راهبک نمود و لیکن هموار مذکور با وجود دشمن بیعت ضرب
 تاج و فوج کثیر از سپاه انگریزی شکست یافت و دو کس از سپاه او مقتول و دو صد مجروح
 کردند و راجه کلاب سنگه برای ایست صاحب خزان و ولوها فرستاده مدد نمود و بعض
 سکنان که در لشکر سزاکورث گند لازم بودند برخاسته و با مولراج پیوستند و سکنان
 و باشندگان اضلاع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند و خاداری نمودند و در کتب
 و تسمیه در نشان شد افواج انگریزی بر مور چال حریف متصرف گشت و هری سنگه کیدان
 کوله اندوزان لازم و حوالج را که در حینک مجروح بجراحات کاری شده بودند از شفا

در این هنگامی اگر نیزی آوردند و آخر بدان زخمها بر گوند سردار بری سنگ مذکور
آوردند و جسم بوجو برای دین لاش او بسیار مردم جمع شدند لباس و سلاح او را مردم
فوج او برده بودند و او را عریان در جای شان آوردند و همین کس که در آنجا
مانده توپهای لشکر او را برده بود آنفرصت بعد گرفتن مورچال متانیا و گریز انیدین
را مولراج فوج جدید را آرسنه برای مقابله افواج سرکاری آورد و در میان درختان
پنهان گویز برای گرفتن پناه ستاده کرد و هرگاه باریش کلههای توپ و تفنگ برآید
شد از آنجا بم پس باشند و آن ماسن ایشان بم دست فوج انگریزی درآمد و فوج مذکور
مورچال و ماسن گاه حریف را آتش داده در خمیه گاه خود بر گشته آمد و درین جنگ مولراج
بذات خود در میان یک غول سپاه خویش بود بعد شکست فسرار کرد و بر نوپای تخته توبه
کمان حریف که در جنگ دست فوج انگریزی آمده بود و این عبارت گنده بود احمدیار
فرزند فوج محمد لاهوری این توپ را حکم خالصه شریف در شش ساعی تیار کرد و بر کشتن
نصف فوج کوزت لند صاحب کعبه در قلمه متان رفته بود و سپاه آنها خنده میزد و از راه
لحسن میگفت که شما را می یابان در یک نزد آمده اید مولراج هم منوجه حال ایشان نشد
نزد این سردار که درین جنگ فسرار کرده در مقام نبود و پشاور رفته و در جنگ
او و صد سپاه از لشکر او در دشمن صاحب گشته خسته گردیدند ملازم جدید بود و از طریق
جنگ خبر داشتند و از پیش و نیم مکه فقط و گدازه بوقت گرفتن مورچال گشته شد
در فتنه ثانی که باز با حریف مقابل گردید و ده کوره زخمها بر داشتند و دو سپاهی پیش رفتند
مخرج زخمهای خف شد و در میان مولراج از سپاه کرخه بسیار ناراض است آنها را
سازمان میدهد و بسیار کس است و او بر خاسته رفتند و آن بم که مولراج در جنگ
سابق از فوج اکنون صاحب گرفته برده بود در جنگ باز دست سپاه انگریزی درآمد
و مشهور است که مولراج در همین کرمی این جنگ رخ اسفند را برای حمله کردن گردانید و

و در آن مقام موجود بود کلامی که او ز کوفه مانع آمد و در میان روزا و از سینه او آید
 و در آنجا آمد بصاحبان بنام و نشان داد که غلغله حاضرست سرکار آری بگوید و چون که
 سرکار می بوی صاحبان منظور نظر نمودند و پانزدهم نوبت رسید حال شریک تمام بکلیان
 و غیره نوشته بود که شایسته سکبان با خود با متفق شده و از سر کار اگر نوبی باشند در آن
 خود را که اگر نوب باشد قتل کنند و بر خزانها متصرف و در لشکر من آمد و سخن کرد و در آن
 صاحب که با فعل بجای جنرال کیوشن فسر کمان فرج شده اند بتاریخ هفدهم نوبت رسید
 و در آنکه برآمد بجانب علی پور که از نام کر بخاصله مشیت میل واقع است کوچ نمود
 و بتاریخ شانزدهم ماه مذکور سباب و آلات حرب از فیروز پور در راهور که تظار آن بود
 رسید بمرآه سباب مذکور رساله سوم و نهم بند و شش و پانزدهم و شصت و نهم پلشن
 پیاده و سانی باد و توپ میت و چهار پی و شصت توپ بجهت پی و دو توپ آسمانی
 و دیگر چند توپ شش پی و دیگر توپهای آسمانی و تخمینا بمشقت عواید که کلود با بد
 بسیار از آن حاجت بود و درین مهم صرف خوراک یک فیل بهشت در کسید و شش
 ماهانه بود و خرج خوراک یک شتر بهشت روپی و صرف کاوش در پی که از آن بخواه
 یک سب سی روپی و بتاریخ پانزدهم نوبت رسید و بخت گفت صاحب از آنجا که می رسید
 و شانزدهم آن دریای راوی را عبور کرده بر کوشه کوبند و پس رسیدند و از روی
 و بخت معلوم شد که بمرآه چتر سکه در پناه نوزده پلشن و فی پلشن شصت و پلشن
 و پلشن حساب یازده هزار و چهار صد سپاه شد و بمرآه توپ است و بمرآه جنرال کوشن
 که بختی مقابله او مامور شد و است کل بخت از فرج از حوار و بیامه است و سنی توپ
 مرآه دارد و صاحب مذکور آن طرف راوی عبور کرده در این احوال بود و بخت
 است و بخت نواب کور در جنرال بخت در چتر سکه اطلاع کرده شد که اگر بصاحبانی که در پناه
 و هزاره و آنکه بخت و کلات در پناه بخت حاضر و این خواهد رسید کلاه و سبک

[illegible]

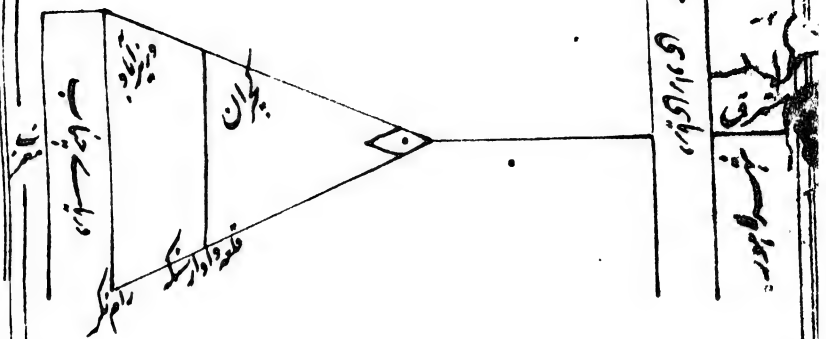
و فرج پادشاه شش سال مسافت طی کرده و بر دریا جلوسیه پادشاه عبور از دریا نمود
 و از راه سوز برای آن کرم آوردند و ششم تا هفتم از عبور از فرج انگیزی با صحرای
 خشک و مامصوف ماند تا اینکه باران سوسوم و میریوفت نوبت دو ساعت
 صحرایان حریف بر فرج میریوفت بگیول حلقه کرده و پیرا را سر کشید و چون تا بگیول
 توپها زدند و از فرج انگیزی یک توپ هم سر شد لهذا ایشان دلیر شده قدم پیش گذاشتند
 و چون بر زد گلوله توپ رسیدند از فرج انگیزی آنقدر توپها زدند که بسیار مردم ایشان
 کشته شدند و انظام فرج آنها بکشت بگیول صاحب نظر نامی مردم و آب حلقه از نو
 موقوف کرده و بر فردا که است مردم فرج غنیمت سلاح خانه و سباب خود را آتش زدند و فقط
 با دو توپ از آنجا بگریختند و نگاه دور ساله سواران با برای تعاقب شان شتافت و شنیدند
 شد مردمانیکه سوای فرج خالصه شریک ایشان شده بودند و برخاسته رفتند از فرج انگیزی
 چهل مردم مقتول و سه سیر مجروح گردیدند و از طرف ثانی بسیار مردم کجا آمدند و
 قبل سوار می شریک هم بدست فرج لما فتاد و بتی عبارت برپوش کماند و خیف صاحب
 و مشورت که سکبان و خیف سکست یافته آنطرف در کای خیمه رفتند اکنون آن
 جناب و خیمه نیز در قبضه سرکار انگیزی در آمده و رعایای این دو آب بسیار
 اطمینان از خوشدلی اسباب رسد را و در کای انگیزی می آمدند و فرج میریوفت و پیرا
 منتهی به یک و خیمه را منهدم ساخته بطرف صفر و تبه جلند بر معاودت کرده آمد و به خیمه
 که از خیمه صاحب بعد بظرف و تصور شدن در کای که معاودت نمود و ششم ماه مذکور بسیار
 میریوفت برای لنگر بگیول صاحب که در تعاقب لنگر شریک است بر شینا بار کرده
 از در بای جناب فرج و در آتومان در فرج سرکار انگیزی در سه جا کرم مردم و کیمه
 گی و شاه و وزیر و ملک بمقابله مردار و چرخ که با جمیبت کثیر از سکبان و افسران
 و جناب که کیمه صاحبان را در کای صفر و دهشت است و دوم در ثمان با دیوان دولراج

و چون سواران سوم با شیر سنگه و غالب است که قلعه نشان و و مفتوح کرد و غور کرد
 و شیر سنگه تیر رسید و شیر سنگه که گز قلعه میگردد نیز شکست یافت اکنون پادشاهی از بهر
 سوار و در وقت راجه مهال پوری که قریب جالند برست و سر بر کشید و
 بود و شکست بود از فرج لغشت کار دن که خط سه کپی داشت نیز شکست یافت و از قلعه
 دست بردار شده خود را حواله بارنس صاحب نمود و راجه اسید سنگه که بعد از حمله
 و شکست رفته بود نیز گرفتار شد این مرد و راجه و یک راجه دیگر و قید اند و در دست نیزده
 روز حمله با عیان پنهان نکوشت نیز در کرده بشد و فساد کوستانی نیز موقوف کرد و یک نفر
 و شش سپاهی و رین مسرکه از فرج سرکاری زخمی و دو کشته شدند و کونیدر راجه
 شیر سنگه خطی که در لاهور فرستاده بود در آن پانزده و جوه بغاوت نوشته است و سوم
 و سمر سردار سلطان محمد ظفر بن محمد لارنس و دو صاحبان دیگر را حواله سردار چتر سنگه کرده
 سردار مذکور بهین امر شکست و در لشکر خود سرکنانید و پانصد و پویه خودش و هزار
 و هشتاد و یک نفر ضیافت خدمت بهر صاحب موصوف فرستادند صاحب مدو قبول
 و تکرار عابای پشاه در سن بهر عهدی و بیوفائی که از سردار سلطان محمد خان بهل آمده
 بر قوم سلامت میکنند و اجیت صاحب که در مقام باز است شش هزار مرد
 همراه خود میدارد و او را که حال از دست برد و کمان محفوظ است و اجیت سنگه کلید
 رسیدن اکان بلین سکبان بحضور لارڈ صاحب رفته رجوع کرد و جزل بشیا سنگه نزد
 صاحب فته موافق شد و چتر سنگه با دیگر محاصره قلعه انگ کرد و نیز میگویند که چتر سنگه
 بحضور لارڈ صاحب نوشته است که اگر از جان لارمان شود بحضور حاضر شده غلظت
 و شکست بود و دشمن معلوم شد که از بیجا چه جواب رفت الغرض بخاطر حال سکبان
 زجر کات خود بسیار پشیمان شد و از غالب است که باز قصد مقام نگرفته سرداران ایشان
 سرکارانگریزی رجوع گفته و استغاثی تصور خود نمایند افسوس که این مقام عاقبت از ایشان

سلطان محمد خان
 راجه مهال پوری
 راجه اسید سنگه
 راجه چتر سنگه
 راجه لارنس
 راجه صاحبان
 راجه بلین سکبان
 راجه چتر سنگه
 راجه لارڈ صاحب
 راجه لارمان
 راجه غلظت
 راجه شکست
 راجه دشمن
 راجه معلوم
 راجه از بیجا
 راجه جواب
 راجه الغرض
 راجه بخاطر
 راجه حال
 راجه سکبان
 راجه زجر
 راجه کات
 راجه خود
 راجه بسیار
 راجه پشیمان
 راجه شد
 راجه از
 راجه غالب
 راجه است
 راجه که
 راجه باز
 راجه قصد
 راجه مقام
 راجه نگرفته
 راجه سرداران
 راجه ایشان
 راجه سرکاران
 راجه نگریزی
 راجه رجوع
 راجه گفته
 راجه و
 راجه استغاثی
 راجه تصور
 راجه خود
 راجه نمایند
 راجه افسوس
 راجه که
 راجه این
 راجه مقام
 راجه عاقبت
 راجه از
 راجه ایشان

بجایگاه و سرکشی اعتماد خود را بر باد داد و کارهای نکرد و گویند روزی دیوان
بدرج و شیواله دربار کرده دست سکهان بسیار نمود که ایشان لاف زنیهای کمی
بودند و یک میگردید و سه سوار را که در جنگ ششم و سیم که خجسته بود و دستگیر کرد و باز
و سیم یک حصه فوج بنی در مغان در جل لشکر در صاحب کردید و بین تفصیل و لطف یک
و یک توپخانه و پانصد سوار است و رساله جیک صاحب یک توپخانه قلمه که او یک
ملازم خاص ملکه و چون که سامان جنگ متواتر تر و دایست صاحب میرسد لهذا هنوز بر قلم
انگ دست سکهان نرسیده و تا آخر دهم که روز دهم سوار لاج بیت هزار فوج و قلمه
مغان موجود است و بعضی نوشته اند پنجاه از تطبیق این بر دو خبر میتوان شد که از رسیدن
افواج بنی و توپخانهها در انجاسه حصه فوج او از خوف و هراس برخاسته رفته باشد
و اکنون فوج انگریزی حاضر است در میان فوج شیر سنگم و مغان لهذا او بعد و سوار لاج
و قلمه مغان رسیدن نمیتواند و اکثر بی بیان صاحبان انگریز که در ملک خجاست بودند و
اگره آمده استقامت و رزیدند و درین سال درای جمن سبب قتل بارش سبیل
خجست گردیده مردم در بر کد و مقام پایا بدور و کشته اند و صوفیان کلان کثرت
و غیره مدد و کشتیهای غله و آلات حرب که از اگره بطرف دیار سرحد میرسد
و در کورای ازین دریا تا بدلی رسیده و از اینجا آنرا بر پشتران و عرابها بار کرده
و در کشتی روانه ساخته و سی ام ماه دهم که کور و خجست تا پنج سوم ماه مزبور که با شیر سنگ
شده بود و ذکرش بالا گذشته جنگی دیگر نه با و کوی و نه با چتر سنگه بوقوع آمده و خجست
قلمه انگ ا محاصره کرده که توپها نیز میدان ضرب و کشتن قلمه میرسد ستر بر رث با بهانه
بوشیاری قلمه و طاعن از دست غنیم محفوظ داشته آنچنان کلوله باری و جگر و جگر
از اندرون قلمه میکنند که مردم فوج چتر سنگه میرسد و نواب کور و خجست را در دل بوزی
از لاله میان در سوا و سوا و نواب فرما کردید و فوج بنی مع توپخانه با کل تابست و دم

لیخت و دوم ماه مذکور در نشان رسید و مشهورست که تا قلعۀ مغان بستان فوج
انگلیسی نخواستند که گذر بخفید بیا در تعاقب شیرینکه خواهند کرد و بافضل شیرینکه در محو جلالت
انگلیس که گذر فوج انگلیزی در انجا به شواری خواهند شد و نقشه راه از لاهور
تا دروای کباب بدین صورت نقشه راه از لاهور تا دروای چناب



و سر کرنیل لارنس از ولایت بمقام بنی بر سبیل ذاک و از انجا در بهاول پور داخل شد و
سکه کوکاب کور نر جنرل بیا در حاضر خواهند کرد و اکنون انتظام ملک پنجاب از دست ایشان
خارج شد و به دست و بیستم و سیم و بیست و یکم و بیست و دو ساعت از برآمدن چند پیشین
انگلیز در انجا آمدن قلعۀ مغان شد بمجلسه آن در غول است پیشین است دوم پیشین
و پنج پیشین کوره از پیشین ملک بر گردگی کرنیل فرنگس در غول چپ پیشین بمقادیر دوم پیشین
و پنج پیشین از پیشین سی و دوم ملک زیر حکم برگذیرا که هم صاحب و بیستم پیشین کوره ملک و پیشین
سوم پیشین هندوستانی و او در د صاحب بر پی که قریب پیشین محل است حمله نمودن
حین فوج سکه متوجه سپاه صاحب موصوف کرد و بدو فوج بنی بر دیگر مقامها داخل
چپ بر مقام رام تیره و شیواله حمله آور شد و با وجود توپ زنی سکاهان محل اعلی پیشین
رفته بوجال ایشان را که همان وقت تیار کرده بودند از ترس فرار نمودند و از انجا که بری شکست
در انجا قبر ساول سنگه در بولاج است بلا مزاحمت در رسیدند و چون فوج خلیل رکا

قریب مسجد که در قریب آن قبر شمس تبرزید و دیگر نصیب قبر و عمارات خوش ساخت
 لشکرت در آنجا بسیار فقر و دهم پیر و زنا را که برای گرفتن پناه مجتمع شده بودند و
 با ایشان تعرض نمودند و در پس این مسجد گروهی از سکهان که مسلح شده بودند و
 فوج انگریزی بکبر خیز و لیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که در آن مقدمه انجمن فوج
 سرکار که قریب سی و چهل از سپاهیان زیر درختان انبوه بودند حمله کرده بکشتند و از راه
 خود قصد گرفتن مقام مقبره شمس تبرزید نمودند و در آنجا جنگ شمشیر و تفنگ خوب شد و
 حمله کردن گورهای ولایتی با سنگینها بر آنها فرار کردند و آن باغچه هم پاس شب فتنه باز
 سپاه انگریزی درآمد و فوج بنگاله یک دهم سبزه و پنج توپ بالای آن برده بطرف قلعه
 سر کردند و چنانچه در سلاح خانه ضمیمه از افتادن کلوکها توپ دو بار پاش در گرفت و بوقت
 صبح از طرف قلعه کلوکهای توپ که می آمدند از کل بخته بودند و معلوم شد که اکنون نزد
 کلوکها هم نماند و تعداد مقتولین و مجروحین از فوج انگریزی بجز کار کردن از ششم پل
 کلوک و آن کلن صاحب از پلشن هفتاد و دوم هندی و شش و هشتاد و یک سبزه
 از پلشن نهم پلشن هندی و شش و هشتاد و یک سبزه و از پلشن شش و هشتاد و یک سبزه
 از پلشن پنجاه و دوم هندی و شش و هشتاد و یک سبزه و از پلشن هفتاد و دوم هندی و شش
 و شش پلشن صاحب از پلشن سی و دوم هندی و شش و هشتاد و یک سبزه و از پلشن
 هفتاد و دوم هندی و شش و هشتاد و یک سبزه و از پلشن هفتاد و دوم هندی و شش و هشتاد و یک سبزه
 پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن بر رام تیرنه که در آنجا دهم سبزه بران
 با حسن صاحب باد و از ده سپاه رفته بود از آنجمله یک مقتول و هفت مجروح شدند و
 صباح بیست و نهم و دهم کور از هر دو طرف شلک بند و قیاب که که خالی میکردند سکهان
 میخواستند که فوج انگریزی بر شهر متصرف نگردد و از مقام محاصره افواج انگریزی قویها
 را بر فاصله شش و دوازده و از ضرب کلوکها و از قلعه زار خنهای می نمودند و از طرف

و ازین طرف توپها را زود زد و دست میکردند و از طرف حریف هم بریزیدند که در
 آن زمان کم بود و نزدیک کس کار دوازده کس میکرد و اگر گویای این طرف اندک
 علی بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تعاقب شیر سنگه بود و پنج حصه منقسم است یک لشکر
 زیر حکم یکم بنوکل صاحب در غلام کابله دوم سبر دگی جنرل کبیل صاحب زکابله
 براندک فابله سوم لشکر کدنجیف بهادر در موضع چتولیه چهارم تابع برکدیری صاحب
 که فخر نام گشت پنجم لشکر برکدیر پوپ صاحب در وزیر آباد و پهلای مستحکم بر درای چناب
 بهشت عبور میکرد اگر نری بذرین استواری بسته شدند که اراهای بهاب از بالای
 آن رخنه تواند کوبید و دست محمد خان رئیس کابل سردار چتر سنگه نوشت که بجز
 لاریس را که برادر سردار یار محمد خان حواله شما کرده است باز تقویض بوی بنای آن
 در خاندان ما ازین حرکت بجز بسیار بنامی خواهد شد و از اخبار صحیح معلوم شد که در
 ۱۲۹۴ هجری محمد شاه پادشاه ایران فوت کرد و بجای او پسرش نصیر الدین شاه پادشاه
 ایران گردید و آنچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط
 سخن است که در سلج خان کلان مقله ملتان از گول توپ بم آتش افتاد و وقت آن
 مکان او در می شب مثل رعد شد و گرد و غبار تا بسیار کرده رفته جنرل و شش هزار
 کبوله از آری که او شش است و کلان هم را در آن سلج خانه زده بود و انعام دادند و پسر
 اشرفی افراد بدو بخشید مشهور است که بسیار سردار و مردم مع مال و بهاب به سلج
 بریزند و سواهی آن بصد مردم که بر بخت آن بودند هلاک گردیدند درین سلج خانه نه هزار
 من بار و دیگر ساز و سامان و آلات حرب بسیار بود و بجه نقصان و ضائع شد و سوا
 آن روز دیگر در کوشه غلیمه تیرا گلوله بم آتش افتاد و روشنی آن در لشکر انگریزی بم تاشم
 مانده و چون و غن کا و دغن چراغ در آن کد ام بسیار بود و بذا روشنی تابید و رفت و بذا
 معلوم میشد با تجمه دوم جنوری ۱۲۹۴ هجری علوی شهر ملتان در قبضه افواج انگریزی بود

و با مردم شهر جنگی عظیم شد و هندو سنگه سردار که اکنون صاحب از دست خود گشته بود و
 و سوامی او شام سنگه و دیگر سرداران و بسیار مردم سپاه مولراج بقتل رسیدند
 و چون سبب غارت شهر جمع شد از آنجمله بیست و پنج تن بسیار پادشاه و گاه و گاه
 اجناس بود و قریب پنج لک و پیراهن را غنیمت که در شهر بود بسوخت و مهاجران شهر را بفرستاد
 لک روپی و اذن قبول کرد و در شهر طایفه این شهر از غارت و تاراج محفوظ ماند و گاه تا آنوقت
 منظور شده بود و هر گاه شهر در قبضه افواج انگریزی درآمد بسیار مردم سپاه از قلع فرار
 کرده رفتند و مشهور شده بود که دوست محمد خان با مقام علی سجد رسیده پسران عزیزان خود
 را پیشتر روانه کرد و حکم داد که ناسر در چتر سنگه میر لارنس را حواله شان کنند و از نظر سبب
 تا در قلعه انگل فتنه پناه نگیرد و چتر سنگه در جواب آن بدوست محمد خان گفته فرستاد که بودن
 صاحب موصوف نزد من و شمار برابرست گویند غرض طلب کردن خان بگو سیر لارنس را
 آن بود که از وی قصاص محمد اکبر خان پسر خود را که در اصابه کور بخان اندر مانده گشته بود
 بگیرد و اینهم شهرت یافته بود که چتر سنگه افغانان درانی را در پشاور در سلطه ساخت و
 ایشان از سکه بان بخوف و خطر شده و در پشاور و در پشاور و در پشاور و در پشاور و در پشاور
 و دوست محمد خان و ایات مختلفه نزد بعضی است که سکه بان صوبه پشاور و در پشاور و در پشاور
 و او در بین شهر طکه او در دستان کند و سر سبزی لارنس و مردم جنوری از بمبئی در سده
 و از سده در بهار و پور سیده و دو مقام کرده و بتاریخ ششم روز پور سیده و ملازمت
 نواب کور ز خزل بهادر بود و بعد توقف چند ساعت روانه لاهور کرد و در بتاریخ نهم
 آن داخل آنجا شد و هر گاه دیبا بخش وکیل که از وقت ناول سنگه رفتن مولراج بود بر
 عرض کردن عذر تقصیرات او بخدمت دش صاحب حاضر شد و صاحب موصوف رسید
 که نزد تو و کالت نامه مولراج است گفت غلام صاحب فرمود جواب نامحسوب نمود
 شما نیست که دیوانجو خود را تقویص سرکار انگریزی کرده و میباید دست نامبره نشان

نشان سفید بود تا معلوم کنند که دارند و اولی است و دوست محمد خان سبب ساز افغانان
 و سبب انگ بران تصرف کردید و بنا بر پنج و بیست و نهم جنوری کرمل را لارنس درلا بور رسیده بامبار
 و سبب انگ ملاقات کردند و موجب اشتها را نواب کوثر بخیران اید که مورخه هفتم جنوری سنه
 مذکور بود و معلوم شد که تاریخ سیزدهم ماه مذکور فوج انگریزی شیرنگه را که قریب در بای جیل
 بود شکست قاضی داد و فوج او را گریزانید باید که در چا وینهار برای امنیت این فتح شکست
 شود یا زده ضرب توپ سکبان و دیگر سباب ایشان برست فوج انگریزی فستاد
 و منجمله غنیمت شهر لتان شست هزار روپی قیمت و آب بعد فروخت خیمه و خرگاه و غیره
 قریب بیست هزار روپی خواهد بود و بقای از شهر و قلعه از لشکر انگریزی آن چنان نزدیکتر بود
 بود که مردم قلعه عقب زن او دیده بروی تنگ سر کردند و مکر محفوظ ماند و افغانان بر سر
 دوست محمد خان بر قلعه انگ انگ سبب سازش افغانان شصت قلعه تصرف شد و بزرگ ناموس سکنه
 لاهور دست اندازی کردند و بر چند چهره تنگ مانع آمد که رشتنیدند از اینجا ثابت شد که در میان
 افغانان و سکبان صفای اتحاد نیست گویند در جنگ تاریخ سیزدهم جنوری که با شیر سنگه
 شده فوج انگریزی بروی قحطیاب گردید بسیار کس از فوج مذکور خسته و کشته شدند
 سیزدهم اسر محمول و سی و سه مجروح شدند و سر کرمل لارنس یا زده بیست و نهم جنوری در لشکر
 گنبد نجیب بامبار چهل و شش و اندر فوج جنوری سال مذکور بجای سترگه می صاحب
 باز بر زمینش لاهور بر ستور ساجن بحال نامور کردند و در جنگ سیزدهم که مشهور جنگ
 حلیان است سبب کثرت بارش تنگه عظیم در لشکر انگریزی واقع شد که بران سبب
 بیست و دو افسر انگریزی جان بخت نیلیم کردند و دیگر از روشش صد سپاهی مجروح و
 با صد و شصت مقتول گردیدند و لیکن سپاهیان انگریزی بر توپخانه حریت فتنه سی چهل توپها
 تاریخ زده بکار کردند و چند هزار را از سکبان کشته و بیست کس سکه زخمی را در دار افغان
 رکازی آوردند و سپاه انگریزی آنقدر قریب بر قلعه لتان شده اند که سنگی در پشته که

از فصل مشعل می ریزند بر پای سپاسیان می افتد و بچاه کس سپاسی مولراج خود را
 خود را حواله بجهاد و در صاحب نمود و زبانی ایشان معلوم شد که یکی هزار کس را
 نزد مولراج باقی مانده اند و سبب قتل شدن کوله اندازان سرکاری در جنگ چلیک
 این شد که سبب نفهمیدن کلام هسر خود در آن معرکه رزم یک رساله انگریزی
 بطرف توپخانه خود کرده با ستاد و لیدان و پستان بند شد فوج حریف افسر دیگر
 کوله اندازان را قتل کرد و لیکن درین جنگ بسیار برادران و برادرزاده های شیرین
 تیر کشیده شدند و بتاریخ نیست و دوم جنوری سنه حال دیوان مولراج ملاقات
 شراط جان بخشی خود را حواله و سخ صاحب نمود و همه مردم که در قلعه همراه او بودند
 آمده سلاح را بکشود و حواله سرکار نمودند و بوقت رسیدن اینخیز نو اب کوزنیل
 بهادر چنان شتهار مرقومه است و نیم ماه مذکور از مقام کلهو جاری فرمود که برای
 آگاهی کونسل تمامی خواص و عوام این شتهار داده میشود که هرگاه آید لهای توپ
 چندان رخنه در دیوار قلعه نشان افتاد که قابل یورش سپاه گردید و سپاه انگلیس
 عزم با مجرم پرای حله و یورش کردن اندرون قلعه نمود و دیوان مولراج بمشاه
 این حال مع مردم برای خود خوشین را بدید که کار انگریزی کرد و حکم شد که
 که کهنهای کلان میت و یک صدای توپ بطریق شلک تهنیت سرشوند و صورت
 سپرد کردن دیوان جو خود را و سرکار بدین طریق شد که میت و یکم جوئی یک
 فردی که چند بار در لشکر انگریزی آمده بود مع یک کس دیگر که شبیه مولراج و هم
 پنج سال بود حاضر شده بحضور و ش صاحب عرض کرد که فردا دیوان مولراج نیز
 ز بهار خواه در سر کار عالی خواهد شد و فردای آن میت و دوم جنوری دودو
 چهار چهار کس سیم از محصورین قلعه آمده سلاح خود را در گنبد سرکار بنهاده پناه
 جان خواستند بوقت شمار معلوم شد که سه چهار هزار سیم بود و ذوق و قریب هزار

باین سپردن
 در این خود
 در این سپردن

و قریب دو هزار مردم بهیر و بنگاه من بعد مولراج بسواری سب بر قافله خند ریانه
 سرکاری از قلعه بیرون آمد و همان ساعت یک پیش گور و باد و طیش بند و سنگا قلعه
 از قله تسلط نمود و بهر چهار طرف پیره سپاهیان متفر و مامور گردیدند تا مردم فرج و خیره
 اسباب قلعه را تا راج کنند تا بهم بسیار کس اسباب را در خندق قلعه انداختند و در فتنان
 شان بر دشته بردند قلعه فتنان بسیار مستحکم بود و فصلیهای آن بلند و خندقش تافش
 عین ست کمر از صدمات گلولهها جا میاشکسته شد و مثل خرابه و دیرانه بینمود و درین
 شک نیست که اهل قلعه تابعه و راز نوپا با افواج انگریزی خوب جنگیدند و هرگاه فصلیک
 قلعه بضرر کلهها شکسته مثل غنابل شد و قریب بود که افواج در قلعه از راه رخبند داخل
 شود مولراج و همراهیانش مجبور شد خود را حواله سرکار نمودند و تمامی مردم قلعه را
 بهیر کرده در کنبه اژدر و صاحب فرستادند اما مولراج را قریب دیش صاحب در خم
 فرود کردند و عیال و اطفال او در قلعه ب حفاظت سپاهیان سرکاری بنیمند و
 با کید ست که کسی سبک پیره والد در زمانه او رفتن نیابد و در مقام خزانه پیره گورهای
 ولایتی مامور گردید و چهل توپ از قلعه بدست آمد و بر یکیزین و سلاح خانه پیره سپاهیان
 مستند و سنگا قلعه شد و با شنبکان انگل خصوصاً قوم کهتری سبب تعدی غارتگری
 افغانان جلای وطن خست یا نمودند قوم افغان سخت ظالم و سنگدل بدتر از سبکبان ست
 که برای تسلط چند نفر بر رعایا اوضاع عتبا نموده ملک را ویران کردند و لاشه کینه
 صاحب و اندرسین صاحب که در فتنان مقتول شده بودند زبش کرده بجای دیگر قلعه
 با عزت و احترام مدفون ساختند و تا راج قلعه فتنان از ستر طاسن و لیم بل صاحب مولف
 کس قتل التواخ اینست تا راج تمهید نبال عیسوی نظم لراج چو شد سترم و بی زرو بی شند
 منصور می و اقبال بیکر بنده شد تا راج ز با قف بی این فتح چو رسیدم و او بابل
 سن گفتند که فتنان سخر شد تا راج عتبه جبال بگری ایضا از صاحب مذکور نظم

چون شد فتح قلعه سخت لمان و اندر قید شد لراج و این و زهر کوه تا پنج
 دل من شده بحر فکر سلطان و شکستم فرق و باد یوان لراج و بدل کفتم مبارک فتح
 لمان و و دیوان لراج از لمان پیر شده بطرف لاهور رفت و کلاب سکه خوبت
 که مدد فوج انگریزی کند منظور شد و کیم صاحب انجیر سپه سالار فوج کلاب سکه شدند گویند
 کلاب سکه بعد فتح لمان رسیده را ده مدد افواج سرکاری نمود و لغشت بوسی صاحب
 که همراه بهر لارنس در قید چه سکه در آمده بود شیر سکه زد و خود داشت صاحب مذکور
 با جازت شیر سکه در کپ کند و خف بهادر برای بیت چهار ساعت آمده با خبر جیت در
 لشکر سکمان نمود زبانی صاحب موصوف است که همراه شیر سکه مردم بسیار و لیکن هیچ
 نیز سپاهی نیست و میثاق توپ اردو و سکمان میکنند که در جنگ چلیان که تا پنج
 سیزدهم خوری شده بود از طرف مایکزار و دود سپاهی کشته و دود چندان مجروح
 شد و بعد این شکست بسیار مردم فوج او نوکری کشته می رفتند و آنچه باقیه خوان صلیحند
 زیرا که بشنیدن حال شکست لمان دل ایشان شکسته گشت پونی صاحب کوریکفت که مار
 حریف ضرری ز رسانه نقشه مهر نواب کور زجرل بکاله تا مردم در نوشتن خطاب غلطی

نویسنده
 در دیوان
 در لراج
 که انچه
 شکست
 ۱۲۶۵
 با جود

عزیز
 در دیوان
 در لراج
 که انچه
 شکست
 ۱۲۶۵
 با جود



پیش در رساله که در جنگ چلیان بسیار نقصان و صدمه عظیم برداشته است و برای درستی
 بابان و بهم حجت آرام کردن در لاهور رفت و بجای آن کتب و کتب کلاه باور کردید
 و نواب کور زجرل ز راه نایق قدر دانی حکم نافذ فرمودند که تمامی مال و سلب ببقدر که

که از قلع عثمان دست سرکار کشیدست بر افواج متینه آن که شریک جنگ بودند و در
 خارج قسمت نموده شود و مال و حساب اهل شهر که در سرکار ضبطست بدون دادن
 سیزده لک روپیه و اسب نخواهد شد و بالتحقیق معلوم شد که لاسن ستر اکیون و ستر اندرین
 که بی ترتیب مدفون بودند از قبور بر آورده و دیده شد که سرهای ایشان با ابدان شان بر تپه
 بودند و آنچه مردم میگفتند که سرهای ایشان را بر دروازه قلعه آویزان کرده اند غلط محضست
 و نیز سمع میشود که مظلومان نوشته این بر دو صاحبان که بعد مخرج شدن و قبل از
 قضا کردن بر مضمون نوشته بودند که در قتل یان قصور مولراج صلا نیست دست
 نامبرده اند اگر این امر راستست مولراج در قصاص صاحبان مذکور قتل نخواهد شد و نیز
 مردم میگویند که نزد دیوان مولراج خطی در یک مهری در بار چهارم و لپ سنگه بدین نحو
 موجودست که شما با سرکاراگری بجنگید و مستعد حرب و پیکار بشمید و یوان جو میگویند
 که بوقت رو بکاری بحضور کورنر صاحب پیش خواهیم کرد و هرگاه میجو در صاحب قلعه
 عثمان فتنه تلاش خزان و حساب نمود در بعض جا انبار پارچه ریشی ایا فتنه و در بعض مقام
 قلعه دروغن کا و از وقت بآنول سنگه فراهم بود و در جانی نعل و افون بسیار دست آمد
 و در سه چهار لک و پیه مال بسبب پریدن سلاح خانه و غیره مکانات ضائع شده و نیز
 اسباب مذکور در دار الضرب اشرفی و روپیه بسیار بود و ششیرهای لایسی فنی و دیگر اسلحه آلات
 و سوار احبابی نموده و قلع عثمان را شاهی مردم و دواب و اقسام حساب محمود و محمود
 در چهار کور و روپیه را اسباب در آن قلعه مخفیست و حال آن بجز مولراج کسی را معلوم
 نیست و مولراج اکیون صاحب و اندرین صاحب را کفن از دوشا لهای نفیس داده
 و در کالان آن کس را از قبور بر آورده و چون او را حال جانان معلوم شد باز کفن از
 رو بکنده و او را در یک مهری سه لک و پیه نیز آورده و در صاحب و در
 ناز و خنایب که در ملاقات با مولراج مکررند و حکم شد که تا انخراج کلی از قلعه بر آورند

و عیال مولراج را از قلعه بیرون نهند و بسیار مردم نزد خواهر و سباب قیمتی راجا تاجپور
 قلعه مدفون ساخته اکنون از قلعه رانی می برآید و از دو یک کس که از قلعه بیرون میرفتند
 هفت هزار روپیه پلا برآمده و با وجود چوکی پسر بسیار مال را مردم قلعه و فوج تصرف
 نمودند و زمی اذ و در صاحب از دیوان مولراج متفسار کردند که بجهت سباب شما
 که ضبط شده است خویش بر چیز که داشته باشید ظاهر کنید و دش صاحب آزا بشما متفر
 خواهند و او مولراج هیچ جواب نداد هرگاه مکرر پرسیدند گفت سه چیز البته در کار دارم
 یکی پوتی مذنب خود دوم چند تصویر زنی سی قوم کتاب طب که در آن نسخه جهت دفع فیم
 نیستند علیه مولراج صاحبان بدینصورت نوشته اند شش سی و سه سال قدری اند
 قدر از بعد پنج فست و هفت انج دست و پا کوتاه رنگ سبک یعنی پیکاک چهره متوسط بلند
 پیشانی فیل چشم سنجیده وضع مکرر زحمت و عبوس صاحب غیرت و جاد و وقت برآید
 از قلعه در شکر انگریزی بر پا بود خوبصورت سوار و برزین باو پارچه سرخ ابریشمی می پوش
 بود و لباده ریشمی نارنجی در بر و دستار رنگین بر سر داشت و در عقب او یک فیر
 او بود و پیرد و طرف او یک یک گوره سبک بود و بجز بجز صاحب بدست رست
 او بود و در بظا بر هیچ نمودی نداشت نه با کسی سخن کرد و نه صاحب سلامت نمود و
 هر دو طرف افواج انگریز را بنظر خشم میبرد و لیکن سنگی جوچین نمی آورد و از مضمون
 خط لاهور معلوم شد که فوج شیرنگه از دریای چلب عور کرده در مقام وزیر آباد مقیم
 است ظاهراً قصد لاهور دارد لهذا بهر طرف شهر لاهور مدتها بستند و آلات حرب
 بهر جانب جمع کردند و بی بیان صاحبان عالیشان و سپاهیان کوره مع اطفال از جا
 انار کلی در قلعه لاهور فرستند در چاونی مذکور فقط سپاه جنگی خبر میدادند و این
 که شیرنگه اول بر امرت سرو بلند بر تاخت خواهد کرد و کشته خواهد شد و تقاب و بر سر
 و جنرل و سربازی کمک کنند و خیف ماورث شدند و بنا بر این از دهم میروی فوج کنند

فرج کند نجیب از حلیان و اله روانه شد و قریب به سوری رسید و برای حفاظت شهر لاسور نصف پلش گور و چهار پلش بند و سکه و یک رساله سواران و یک ترب کونا نزدان
اوسی و یک توپخانه موجود است و رساله چهاردهم برکنار و اوی افتاده است و این رساله
محافظت را می کند که از معبر لنگرناشا دره که از وزیر آباد تا امرت سر رفته است و این
موراج را بعد بردن در لاسور در کونج کوه فرو دکاندند و از لشکر شیرسکه خبر رسید
که در لشکر او قریب یک تنگ مردم از سچا و بازاری فراهم است روزی شیرسکه از راه
لاف و کزاف در میان لشکر خود دروغ ظاهر کرد که ما کند نجیب را سگست آدم و ده
آدمی لهذا فرج لسان محاصره آن کند نشسته برای کمک کند نجیب آمده است و چون
شصت هفت آدمی در میان آن که در لشکر شیرسکه رفته بودند بیان حال فرستادند
فکنه لسان در سرکار اگر نری نمودند و او را در لشکرش افتاد و دو و پلش تقاضای بخور
همان ساعت کردند و چون یافتند بطرف مونک برخاسته رفتند و بناج شازدهم
فروری بهج لارس که نزد شیرسکه نظر بند بودند با جازتش اول در لاسور آمدند و
بخصوص نواب کور نزد منزل رفتند یعنی گویند برای سوال و جواب مصالحه شیرسکه آمدند
در بعضی اشیان از ابلی گری شیرسکه انکار کردند و بهفدیم فروری کج افواج
از سدا پور نداشتن سبل پیشتر شده در مقام کنبه مقیم شد و کند نجیب بهادر در آن
داد که مردم فرج احوال و حال کم کنند چنانچه برای ذات خود خیمه مختصر و چند شاکر پیش
بعد ضرورت همراه گرفته و نیز فرج که در یک خیمه دود و صاحب دود سباب و مردم
صاحب دود که کند نجیب درین تدبیر خفیه بهشت هزار شتر گردید و نیز حکم شد که هر سچا
زور و کوچ آذوقه به کور همراه گیرد و بناج بهفدیم فروری لشکر ماروی صاحب
نسب کند نجیب بهادر در سچا نیز درین تاریخ ما رکیم صاحب چهل کشتی را بقبض خود آوردند
بناج بهفدیم فروری که کور لشکر کند نجیب بعد چهار و نیم سبل پیش گرفت و فرق در میان

و پنج شیر که بعد شش میل نمانده و پنج شیر که از کجرات با صله یک و نیم میل افتاده بود
 ما که هم صاحب نیز عمو از جناب کرده و قریب کتب کند و نجیب شد الغرض بنا بر پنج نیم
 ماه مذکور در لشکر کند و نجیب پانزده هزار سپاه و تعداد توپ بود و بهر لاریس را دیگر
 رخصت یک هفته گرفته در لشکر کند و نجیب آمد و شیر که فیصله خط واک اگر مردم و غارت کرده بود
 نیز بمرد لاریس صاحب فرستاده داد و تفصیل باب که از کلبه کلان مولراج برآمده بود
 اینست طلا ۱۲۰۰۰ تارکنکن مرصع بکزیج شمشیر بیش قیمت یک قصه مالایم و در یک سنگ
 کشار قیمتی یک عدد و در شهرستان نه هزار و دوهصد عمارت عالیشان بشمار آمده و بر سر
 واکند است شهر زری مقرر گردیده است و جزل کوزش ایند صاحب ناظم ملتان مقرر
 شدند و بهیچند هم فروری قابل مولراج را در مکان امیر خان فرستادند و از ترس ایشان
 بسیار مال و اسباب برآمد و حکم چند کارنده مولراج نیز گرفتار شدند و قلعه برهن نیز و قصه
 سرکار در آمد و حال جنگ کجرات را که جنگ اخیر سکبان است و در آن کشتی فاحش و شیر
 و دیگر سروران که افتاده بر صورت بیان کرده اند که از نه ساعت روز برآمده
 جنگ فیما بین شروع شد و تا سه ساعت از بهر دوطرف برابر توپها بر افواج جنگ
 زدند و درین دو خورد و قیامت آشوب دو افسر توپخانه اگر زیمی یکبار سال
 چهار دهم و یک افسر پیش دوم پیاده کشته شدند و سه افسر و چهارم کاک حساب
 پوشکل اجنت زخم برداشتند و قریب نیم صد سپاهی سرکار مقتول و مجروح گردیدند
 و میت و میت توپ مخالف بدست فتح سرکاری افتاد و افواج اگر زیمی از
 سوار و پیاده آنچنان درین رزم و پیکار جان فانی نمودند که غایتش را نمیتوانست
 و ترد بعضی چهل توپ غنیمت بدست آمد و شیر که مع سپاه بود کامی اسباب خورد و نوش
 را گذاشته خود در کجرات پناه گرفت و مردم او بهر طرف گریختند و گریختند
 کند و نجیب بار سالها با ایشان نمودند و شیر که را از کجرات نیز گریختند

نیز گریز انداختند و اندامان هر یک دو چهار بار بر دوشهای کسند بخف حمله کردند و هر بار
 شکست یافته بنهرم گردیدند مصنون اشتباهیکه نواب کور ز خبر ان بهادر
 مورخه ۲۴ فبروری ۱۲۸۵ عاز کسب فیروز پور داده اند اینست
 از روی چشمی کسند بخف بهادر معلوم شد که بنا بر بیست و یکم فبروری سه مذکور غلبه
 فتح نمایان بکهان آبخان شد که کمتر شده باشد و انجام این ظفر سندی در کار کارگر
 منتهی بقوام کسند بخف می نویسند که دیر و ز لشکر مار کیم صاحب دند صاحب
 که از طمان آمده بود طی بمسکین آبخان شد و امیراه گرفته از تر کور بطرف شاه و وال
 کوچ کردیم و بوقت هفت ساعت روز برای حمله کردن بر مخالفین روانه شدیم و بعد
 دو ساعت ایشانرا شکست فاحش داده بر تمامی خیم و سباب و جمله آلات حرب
 و توپهای ایشان متصرف شدیم و هنوز شمار توپها و سباب خوب معلوم مانده زیرا که
 نادر وازد کرده سباب ایشان بوقت کرنیز میانه یعنی در جای توپها را کسند بخف
 مقامی کولی و بار و در از حالت اضطراب انداختند و نقصان فوج بسیار کم شد فقط
 کس از فوج اگر کرنیز کشته و خسته شده باشند چه باشند بشت هزار سکه که نزد ایشان بشت
 بقیه بود مقابل کردن و از مقام استوار ایشان بصل ساختن و گریز انداختن دلیلست
 بر قوت نقصان فوج سرکاری بخلاف مخالفین که ایشانرا از جان مال بسیار فصل شد
 تفصیل آن تلخیصاً هم نوشت تمام شد مصنون چشمی کسند بخف و از خطوط انگریز
 معلوم شد که جنرال کلرث برای تعاقب مخالفین بهور گردیدند و قریب شش هزار از سکن
 متعلق به جنرال کلرث و از فوج سرکاری بخورد و صد و شصت مرد و صد و شصت
 نفر باشند و سکن ترمانقدر که بالا مر قوم گردیدند و باده بکار نیامد و باده کسند
 صاحب بهادر کسند بخف شده در کسب خود تشریف آوردند و در جنس نظامی
 ایشان را از صفیر و کبریه بنو صفت جناب سپه سالار مدح و طرب السکند

مردم در این سال در شکر انگریزی میگویند که با وجود کثرت فوج خیم و دشمن توپها
و دیگر آلات حرب بودن در مقام حکم و استوار این چنین فتح سرکار انگریزی که بروی غنیم
شاید در کدام هم بند و سنان شده باشد و درین جنگ که شهر جنگ کجرات شد اگر خان
پسر دوست محمد خان که سرکردگی در انیان شرکاب شرنکه بود کشته شد و بسیاری توپهای خیم
از صدها گلوله های توپخانه انگریزی از غایبها افاده بر زمین ریخته بود و در میدان ضعیف
از لاشهای کشکان و زخمیان همور و کلون نظرمی آمد و بعد چهل و سه توپ با عد بست
و امید بست آمدن دیگر توپها نیز بست و بمخبر این توپها و توپ پلش دو صد که ساقون
غنیم افاده بودند و ده کوره و لابی مقتول و کمصد و چهل کس از ایشان مجروح گردیدند
و فوج غنیم منتهی کشته بسه جانب که رخت یک کرده بطرف ببر و دیگر بجانب جهلم رفت و
لشکر جنرال کلبرت بطرف دیگی و کنیوکیل صاحب بطرف میر نهضت نمود و سردار خیر شکر
که درین صحر که بود زخمی شد

نقشه جنگ و صفوف بندی و



فتنة جنك كالكبريات



و میر سکوت صاحب انجمن خبری قلعه ملتان را بازار سه می کند که جنگی که دو دو مکانات اند از سر کجا
 می پرانند انبار خاک را برشته شهر قلعه را صاف و درختانی می بوارند از که بخت کلو کما توپ کلان
 شده بودند می سازند توپها بالایی صیقلی قلعه نصب میکنند و پیش بندستانی مردم در آن قلعه
 خواهد اند شام سکه درام سکه برادران مولراج حفاظت عیال و بخت کونید دراهی کند و خفیف
 و رخی خفیف رسیده اخبار نویسن طایان نوشته که دوست محمد خان بهر دار یوسف بیان
 پشاور نوشته بود که فوج را جلد تیار کرده بفرستد و سردار چتر سکه مشیت هزار و پونجاه
 مذکور فرستاده است و از این سکه سه ساله سابق مولراج را که از مدت ماغی بود کفر
 کرده در لاهور دند و با بچولان کردند و اکنون که نزد سکهان توپ باقی نمانده است
 بر درباری جمل اجتماع کرده باز قصد جنگ سیدارند و میگویند که توپ نیست تاثیر
 ختمیم جنگیه مضمون شهباز سر لاریس رزیدنت لاہور حسب حکم نواب کوریز خزل که برای جمیع
 سرکشان همراہ بیان لشکر سکهان نوشته اند نیست که همه مردم همراہ بیان لشکر سکهان سوامی سلطان محمد خان
 باید که رفاقت سکهان از گذشته بیایند و هر که در سر کار انگریزی در نیوقت رجوع خواهد کرد مجرم هر کار
 خواهد شد و کسانی که سلاح خود را سپرد سرکار خواهند کرد ایشان اجارت حق خانه خود دارد
 عمل سرکار انگریزی خواهند یافت و جاگیر داران از جاگیر خود خارج خواهند شد و جمل سکهان
 ایشان خواهد کرد و بدین طریق بجز دشمنان این شهباز خود را در افواج سرگرمی نمایند
 و بیستم خبری دیوان مولراج را بر پیل خاک در لاہور آورده و در شهر ریل سوار کرده
 در مکان بی بی چند کونور فرود کنند و از پیشتر در آن مکان بندوبست پیر کورهای لای
 بود و سکهان کوریل لاریس و میر لاریس بودند و مولراج رفیق چندی بخت و ششود کرد
 برای دیدن کلاب سکه پیر چتر سکه که در لاہور مقید است و فتح علی خان امام الدین با خطاب دی
 عطا شد و سوامی مفت هزار و پونجاه جاگیر سابق پیر را به جاگیر دیگر که در میان چتر
 حاج سردار چتر سکه و دیگر سکهان و دیگر سکهان خود را حواله سکهان بخش صاحب در شش

کور ز جزل گیاد در مقام راول پنہی نموده اطاعت سرکار را قبول کردند و در محنت
 و زحمت و در بطرف جبر و در کینه رفت و جزل کلرث صاحب که در تعاقب سرداران سیکان
 که بختگان رفته بود محنت شان مژده خوب داد که سرداران مذکور تنگ شده خود را
 حواله سرکار نمودند اگر چه افواه شده بود که راجه کلاب سکه بسبب دادن برهنه
 کرده است بعد از چند روز معلوم شد که این خبر غلط محض است هنوز از زنده و با
 سرکار انگریزی بدستور موافقت دارد و سرداران مذکور بیست و دو توپ را که داشتند
 حواله سرکار نمودند و نیز چتر سکه شیر سکه پیم لارنس و سیم ایشازا و لغشت پوی صاحب
 و لغشت هر برث و ستر هاسنین بی بی ایشازا یک در بیشتر را کرده در لشکر انگریزی
 بمخاطبت تمام رسانیدند و از پس اکنون جنگ با سیکان تمام شد و جزل کلرث تعاقب دست محمد
 که چند روز در آن اطراف توقف کرده بود نمود اگر افغانان دره خیبر که طامع و زرد و سستند
 بطمع یا قفس نزاره سرکار انگریزی او را گرفتار کرده حواله سرکار انگریزی نمایند عجب نیست
 و اکنون که مهم سیکان تمام شد زود لامل افواج انگریزی خواہد گشت و هاجبان گزده
 بکشان برای تجویز چا و نیهای افواج انگریزی بجانب سیار و یای جلم زمین اسپایش
 می کنند و نواب کور ز جزل بعد نوشتن مبارکباد این جنگ بکشد و تخفیف ایما فرمودند که هنوز
 جنگ قائم است فساد برپاستخ تمام بجانب نوقت خواهد شد که هر گاه دوست محمد خان افغانان
 کابل که برای مد سیکان آمده بود از ملک پشاور خارج شوند و یا مغلوب حاصل کردند
 بمجرور سیدن این نوشته فوج انگریزی بجانب ملک پشاور برای خارج کردن افغانان
 روانه شد گویند دوست محمد خان با مردم بهاری خود و سلطان محمد خان پسر او بمجرور داخل
 شدن لشکر جزل کلرث از پشاور برگشت و سیار زرنجیر باند و صحنج و سالم بدر رفت
 و نیز بموجب حکم نواب کور ز جزل با در بقرب رجوع کردند سرداران سرکش سیکان
 چا و نیهای کلان شکلهای بنیت سر شدند و اکنون منظور را میان سرکار انگریزی است

که در کتب بکتاب سراج الدوله غالب آمد و حاجت فوج شد اینقدر گوره و بلند ستان
 ملازم سرکار کپی بود گوره سوار ۴۱ گوره سپاهی پیاده ۱۰۴۹ گوره کولر انداز ۷ هم بلند ستان
 ترک سوار ۱۲۹۰ هندوستان سپاهی ۱۳۰۳۸ جمع کل ۱۵۰۳۵ و در سال ۱۸۰۳ عیسوی
 بوقت جنگ بامبره گوره ولای از سوار و پیاده ۲۰۹ نفر بود و در جنگ بر پاینده
 پلشن گوره و بوقت محاصره قلعه بهرت پور دفعه اول بمباره جنرال لار و لیک بهاد
 سه سال در اکون و یک پلشن گوره زیاده از زیاده هزار فوج نبود و در سال ۱۸۰۴
 و ۱۸۰۵ عیسوی بوقت جنگ اول با بیکان پلشن گوره و سجد پلشن هندوستان
 بود و بافضل در ۱۸۰۹ عیسوی نیز پلشن گوره و سجد پلشن هندوستان بای جنگ با
 بیکان دفعه ثانی رفته بود و از الغرض بافضل کل فوج ملازم کپی و با دشمنی در کل هندوستان
 سی هزار گوره ولایتی و دولک سیاسی هندوستان ملازم مستند پس کسب در هندوستان
 که با چنین افواج قیامت آشوب مقابله کند و بروی غالب آید و سواهی بنام افواج
 انگوره هزار اصاحان از لفتش تا کر بل و جنرال سستند که با تدبیر و پا برستی بچنگند
 بچنگانند و کوبید رعایای پنا و خصوصاً مسلمانان از رفتن عمل بیکان عالم و افغانان
 فی رحم و بد بخت سرکار انگریزی بسیار مطمئن و خوشدگود و نیز و زنان شهر مذکور از باغ
 خود بوقت داخل شدن افواج انگریزی در انجا از فرط سرور و شادمانی برصفت سار
 بی فتائی کردند و تصور آنکه در عمل انگریزی از غارتگری و ظلم و بدعت هر دو قوم مذکور
 غفلت خواهم ماند و گفتن دان آواز بلند و اظهار دیگر شمار سلام مارا میخواستند
 حق صاحبان دعای خیر کردند و چتر سنگ و دیگر سرداران را بقصد بریدن فیروز پور
 در بای جناب در محاصره فوج انگریزی عبور کنند و بافضل که در کل جناب عمل انگریزی
 ابر شد لیک کونسل از طرف نواب گورنر بنگال در لا بور مقرر خواهد کرد و سردفتر
 ملیان برهبری لارنس باید در بر پایه هفت هزار روپیه و با صاحب دیگر بر کپی

بر پایه چهار هزار روپيه معين خواهند شد و بافضل كيب مجلس كلان از صاحبان كنده بزار
 وليپ سنگه باد كير سرداران لاهور كه تشكيل با سر نشان بخود و دلاهور بنه شده و شهباز
 كور ز جنرل كه نقلش عنقریب نوشته ميشود در آن مجلس خوانده شد مهاراجه مذكور و ديگر
 سرداران آنرا شنيد و بر آن دستخط كرد و چهار لك روپيه سال براي مهاراجه موصوف
 از سر كار انگريزي مقرر شد و هم مقام بود و با ش ايستان در بند و ستارخ غلبه در باب
 قرار خواهد يافت و جا كير راجه تيج سنگه و ديوان ديانا ته تشيخ امام الدين و حكيم نور الدين
 بحال خواهد ماند و جا كير هاي ديگر سرداران سنگه كه با هم كار بغاوت كرد و جنگ نمود بودند
 باطل ضبط خواهند شد و جا كير كوه نوز براي نذر ككه معظمه لندن بولاييت خواهد رفت
 و مشهور شده است كه ديوان بولراج در قصاص تر كمينوا از حلق كشيده مقتول خواهد گرديد
 زيرا كه او قاتل صاحب مذكور را فيل در انعام اين كار داده بود و باقي مراتب كه در نظام
 ملك پنجاب قرار يافته اند بوقت معلوم شدن نوشته خواهند شد و بركاه جنرل كلبرت با
 افواج قاهره انگريزي براي مقابله افغانان كابل در پشاور و حمله چا وني انگريزي خصوصا
 بنجله و مكانات ميچلار لس را كه افغانان مذكور شش فرساده بودند مشتعل و سوزان يافت
 و بهار زرد و دست محمد خان مع برادر خود سلطان محمد خان كه سبب گرفتار كرده و اودن
 ميچلار مذكور مضروب و مجرم سر كار انگريزي بود بطرف كابل را بي كرديد و همچنين افغانان
 بهر ابي او بعد بكيه و مقابله با فوج انگريزي از پشاور بدر رفتند **خلاصه شهباز**

نواب كور ز جنرل لار و دلهويها در مرقومه راجه ۱۸۴۹

از كنيپ فيروز پور چون بعد فوت مهاراجه رحمت سنگه والي لاهور متوفاك دست
 سر كار انگريزي بود و عهد نامه با سر كار موصوف داشت سپاه خالصه و اكاليان از
 سكه بان ملازم در بار لاهور برك سر كار انگريزي كه اين طرف در ايمى تسلح بود يونر ش

که در ملک افواج سرکار مذکور گشتبای متواریافته بسیاری از آن مقتول گردید
 و افواج سرکاری بعد از گردانیدن ایشان از جنگ اخیر آن طرف تسلیم عبور نمود و قصد
 لاهور کرد و چهار جبهه دلیپ سنگر سرداران لاهور عذر تقصیرات نموده اطاعت سرکار
 را قبول کرد و کور زجرل فرمان فرمای هندوستان از راه کرم و نواز شش حضور افواج
 خالصه را معاف فرموده دست از ملک لاهور باز داشت و عهدنامه های جدیدی امین
 سرکار لاهور و سرکار انگریزی نوشته شد چنانچه االیان سرکار انگریزی بران همه قول
 و قرار مندرجه عهدنامه تمیل نمود مذکور سکبان سرداران ایشان عهد شکنی کرده و شرائط
 عهدنامه را بجا نیاورد و در حقی که سالانه غلبندی که در آن مندرج بود ادانکر و مذکور
 فرضی که کورنشت هندوستان ایشان را داده بود مذکور و علاء سکبان و سرداران
 ایشان اطاعت و فرمان برداری هر کار را که بزمه خود اختیار کرده بودند عمل نیاورده
 برای قاتل جدال برخاستند و بعضی صاحبان را که برای انتظام امور در لاهور مقرر شده بودند
 بوجوه قتل نمودند و بعضی را بفریب قید کردند و بعضی سرداران آنجا را که بر عهدنامه دستخط
 کرده بودند شریک خود در فساد ساختند بلکه یکی از ارباب کونسل لاهور در فساد و بغاوت
 بر مبری ایشان کرد و تمامی سکبان بدین اراده که سلطنت انگریزان را تباہ و برباد
 کنند بغاوت و سرکشی نمودند و کور زجرل فرمان فرمای هندوستان سابق در هشتمین
 خود نوشته بود که سرکار انگریزی را گرفتار و تخیر نمودن ملک غیر بلا سبب هرگز موقوف
 خاطر نیست چنانچه دلیل صداقت کلام شان دست برداشتن سرکار مذکور از ملک
 پنجاب ظاهر و بودید است ولیکن اکنون برای حفظ ملک و رعایا ضرور افتاد که تدبیری
 باید کرد تا بدان سرکشان آنجا را که از سرداران خود منیر شده و متقاعد خود سازند
 بنا بران نواب کور زجرل لارڈ دلهوسی بهادر را شاد میکنند که اکنون حکومت سکبان
 از ملک پنجاب ختم شد و تمامی ملک مهابار جبهه دلیپ سنگر و جنرال و حاکم ملک

هندوستان گردید و سرکارانگریزی بدام نسبت به اراجیه موصوفی و محنت و بهر
 پیش خواهند آمد و مال و جاگیر هندو دی از سرداران بکمان که یا سرکار بنگلیدند
 برقرار خواهد ماند و وضع باد که سرکارانگریزی با مذیب رعایای ملک پنجاب خوا
 مسلمانان باشند خواه هندو و سک برگز علاقه و سروکاری خواهد داشت و یکایک
 را اجازت نخواهد شد که یکی از مذیب دیگری و یا در امری که در مذیب او فرض باشد
 نفس و مزاحمت رساند و سردارانی که با سرکارانگریزی حکیده اند جاگیر مال و باب
 ایشان با کل ضبط خواهد گردید و تمام قلع و قلعه ها که در ملک پنجابند شمار و نهم
 کرده خواهند شد بلکه آن چنان تفریری بعمل خواهد آمد که باز مردم ملک پنجاب را قدرت
 بر جنگ و فساد با سرکارانگریزی نباشد و گورنر جنرال بمردم رعایای پنجاب اطلاع مید
 که بلا حجت و تکرار اطاعت سرکارانگریزی را قبول کنند و کسانیکه مطیع و منقاد سرکارند کوز
 خواهند ماند برایشان با مهربانی و ولایت حکمرانی خواهد شد و احیاناً اگر احدی از رعایا
 این ملک باز فتنه و فساد و یا مقابله با افسر سرکاری خواهد کرد در صورت باز توقع جود
 محرم بانی این سرکار در باره خود ندارد بل برای سنگین خواهد رسید و این شهادت
 نواب گورنر جنرال لارڈ دلهوزی از دستخط ایچ ایم الیث صاحب بیاد سکرتر
 کوشت آن اندیا جاری گردید تعداد رعایا و آمدنی سالانه عمالک
 هندوستان و غیره و شمار افواج هر یک مستام

نام ملک	تعداد رعایا	آمدنی سالانه هر ملک	شمار فوج هر جا
آمدنی ملک هندوستان که از سابق در سرکارانگریزیست	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰
آمدنی ملک پنجاب رعایا و غیره	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰
ملک برما که آنرا او نیز گویند	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰

فردوسی
 و در این کتاب
 و در این کتاب
 و در این کتاب

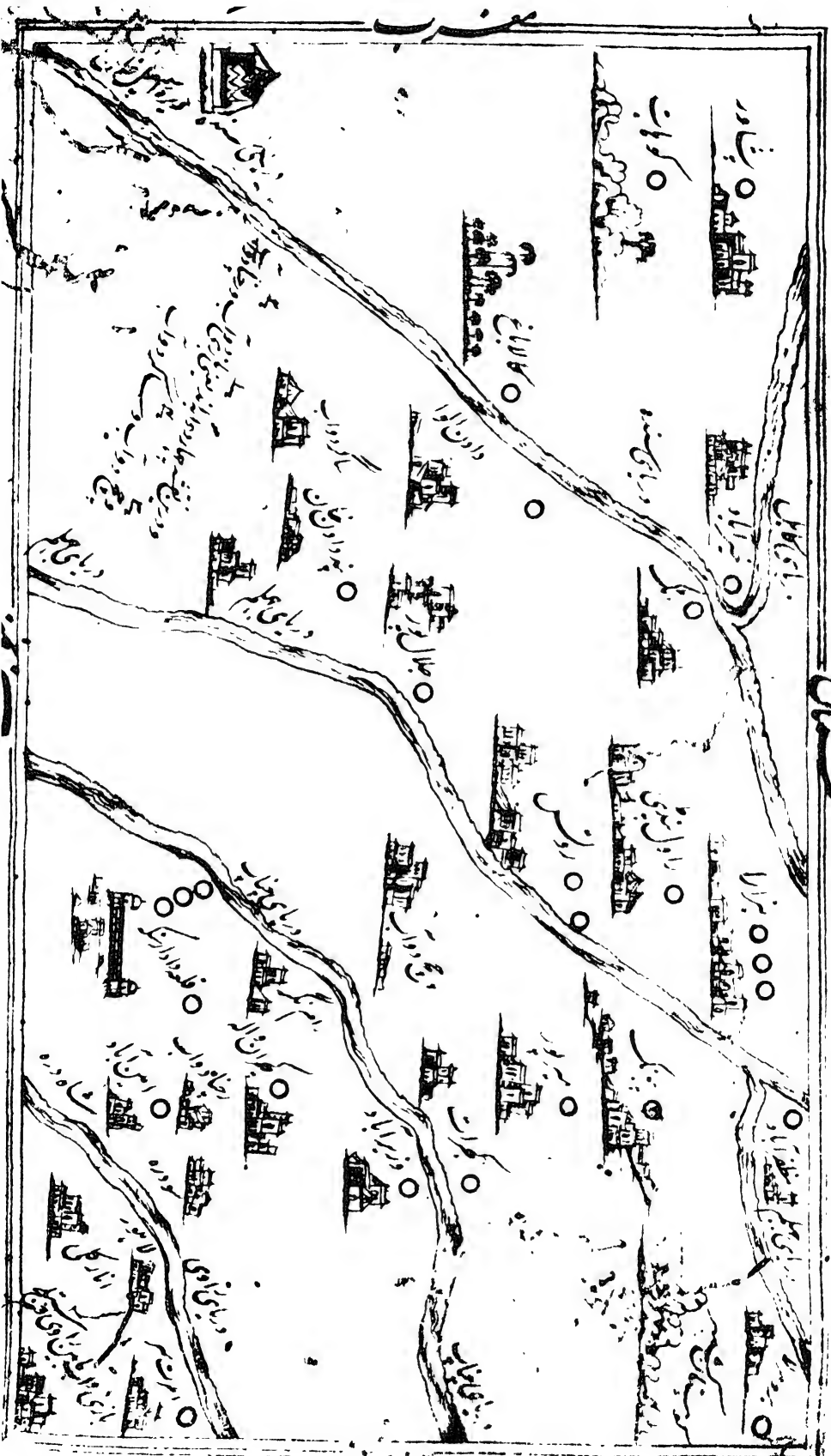
میکنند و بملک این بیست و پنج هزار سوار و کول را اندازند و چون توپ جنگی بفرستند و
 فرستند برای تعلیم سپاه خود در سرکار خویش ملازم داشت و یکصد و پنجاه توپ
 خوب کار آمد نزد او بود و پنجاه هزار سوار و پیاده را که اکثر ایشان کورکین و بیابان
 خواه نقد زمین داده بودند و در شصت و سه صومعه نشان و پشاور و در شصت و یک شهر و قصبه
 خود در آورد و در شصت و سه سالار و ولیم و شنگ گور و زسابون هندوستان با کمال نشان
 و ثبوت ملاقات کرد و در سنه مذکور اتحاد فیما بین این برادران بسیار آفرود حتی که
 بروقت بدون شاه شجاع الملک درانی را برای نشانیدن تحت سلطنت افغانستان
 مدو افواج انگریزی نمود و در شصت و سه سال شد به سبب کشتن عیاش
 قضا کرد و بر روی او داغ چپک عین بسیار بودند و با وجود دشمنی یک چشم قوت
 فطانت و دهنشندی و سلیقه ملک گیری و رعایا پروری و شجاعت خدا داد و بر شجاعت
 او را اصل بود که از اقبال و افزان خود گوی سبقت رانده و در خصال او صاحبان
 انگریز نوشته اند که او قصد در امور محکمه نمیکرد و اگر او را همی پیش می آمد بدون انعام
 و نهم آن بر حسب و خواه خود دست ازان نمی برداشت و بر کار را اول خوب
 فسیده و بیزان خرد و بنجده میکرد و از قوت و شجاعت دلی و ذکاوت طبیعی اهل غرور
 و گردن کشان ملک خود را مطیع و متقاد خود میداشت احدی را یا را نبود که در زندگی
 با وی سرکشی میکرد و گو قاهر بر نوشت و خواند نبود مگر آنچه آن صاحب تدبیر صاحب بود
 که کار و بار سلطنت خود را بی صلاح و مشوره دیگری بخوبی نمیداد اگر چه رحم و مفسوس
 و در دلتش نبود و لیکن ظلم بر رعایای خود هم روا میداشت و زور و طاقت خود را در
 امور خطرناک و ناممکن صرف و بربادی می کرد و اگر در همی از وی خطا هم واقع میشد
 آن خطا رخنه در امور سلطنت و یا در سبب حکومت او راه نیافت و دلیل بر این
 او همین بس است که ابا لیا ن سرکار بخشش همیشه از وی راضی و خوشگوارانند و در سبب

بهر من و نیکوئی مقام از قائل نیکوئی که مجرم را بقوت شهید از کمال صلاحیت
 و شکر کردن و محرم گشت و با او را که بستان جلای مطن میبود و عمل که چهر
 و صورت گریست ریاستهای دیگر بند و شایان مراتب بهتر و مضبوط بود
 و در وقت آمدن فی ملک لاهور بقدر دو نیم کرور روپیه بود و با وجودیکه در سر کار
 قریب دوازده کرور روپیه را نقد و سباب بود تا نیم خواه فوج او تا بیجده ماه به
 او باقی میماند و جنب زیاده طلبی محصول از تاجران کار و بار تجارت در ملک او
 بسیار کم میشد و الکماران او بسیار رشوت خور بودند و بدین سبب اکثر امور و رجب
 خواست او نمیشد و حدود ملک لاهور در وقت او بدین صورت بود و حدود شمالی ملک
 او ملحق بکوبستان بهال و غربی آن تا دریای سند و جنوبی و شرقی تا دریای
 سند و شمال ملک او بوضع مثلث بود که قاعده آن مثلث در طول بقدر چهار صد میل
 بادامن کوه بهال پیوسته است و دو ساق شرقی و غربی آن با دوازده شصت و شش میل



و آبادی ملک او در زمین برابر و جمیع است کوبستان بسیار است و زمین اطراف این
 دریا که مشهور به سنج و بیا و راوی منجابه و جلیم اند بسیار زرخیز حاصل و زرخیز و بارور است
 از مکی را در و کوه مازی کویند و دو م را در و چا و سوم را در و آبرج و چهارم را در و کوه مازی

مسال



تر خاتمته **شکاک** کبر کل علم اقلیم خوری آخر ج معنی سرور
 و کبریا کشتی کشتور و سخن ناصب اعلام این کرامی فن مبتدیان

لم نزل جناب فادوت آب مولوی محمد باودی علی مد ظله العالی

به ستعین نزه بازی قلم در میدان شت بامین صغیر ثوحید مالک الهی است که به است
 ترمایش از ادبی تا اعلی سر بر خط و ان نلاده و علم اندازی طمه در بیدای ناپیدان تمسید
 جهان آفرینی که از سطوت سلطانیش سر که و نه تن بر بنا و تسلیم در داده حکم اندازان فهم و دست
 در مع که ادب کند دانش جوهر تبارکی زدن و تاوک زبان عقل و کیاست زرد عوی محال
 جبهه معاشن در خانه کان گوشه کر دین **ع** تا علم مسج بر فزانه سرت شفق این
 ساحته مایه نوبت از پی بکانه است تیغ هلالی ز سلط خانه است انضای بر پی خضای
 در بیت خضاری بناده که بهشت خاکی کرد از بنا و اعدای بن بر آورد و تبلیغ احکام
 و احب لاد از زبان شاه کوبید گانی سپرده که بی زبان با حکم ماطش کو یاکرد توفیق رناتن
 بطرف ای و مار سنانک الا کا فک لکنا س مجمل و متور خوش بنجام آلفنای و لکن سوال است
 و خاتم النبیین **کمل** **ع** چونگر تیغ او شد از جهات سپر اکنند بر آب مذمت سلمان
 نو دمور که زارش سکندر جاو هر آینه دارش جانشینان سید مملکتش تیغ نظام
 بخون دشمنان اسلام خوابنده و تابان ساد و خلافتش تر کین دینینه کافران بیدین
 نشانده **ع** صد تحیات باد بر جانش بر همه آل و صعب ذی شانش بعد ازین برادر محرم
 سر به چشم اعتبار برای نظرات بندگان فاعبر و ایا اولی الالبصار با هم **خدا** خوش کار و خوش
 زمان همیشه بخون عزیزان خضاب است و شیشه انگرد و در خاک دوران ملام دست و گریبان
 ملکوی انکان **کتاب** کانی تحت یکی نظام دیگر است و نوبتی در بهیم صاحب فرشی بری

ما آنان بخ سحر و جادو زربان آورده چنانچه مستجاب عین کشف کرده
سحری را ز شاهی بمر تاج داد همه ملک و بزرگان را و از کارزار
که نام آوران را کند کار ز آق تلمون چنان میکند شکار که شازده و زنگی این و بنای
و در زیر دست یکی زلف و دیگر بگست نظیر این حال و صدق این بقال غایب و در وادان لشکر
و قاطبه و قشون جید و مر قمار به کمان لایق و دندان با کار کمان سر کار گلستان است که گویا تاج
جولان و معانی قصب این ربای محضر کنه وانی فارس صنادید و شهباز عرصة فطانت
مخمسین را ن تبر شکر جاد و بخاران دهن تبر خطای گلشن عتدای علم و هنر و و اسکانی و قانی
فنون تیغ کو شمشیرش را جوهر نزار و اسباب شمشیری مولوی عبد الکریم او آینه اند
باز و ادات بگفته اقصی لغایات تحقیق وانی و شمع واقعی از میان انگریزان و اخبار اردو و جلای
کناشت و قالی بود نش از زلف و ناز است لقب احسن مبت دهنت بملاحظه صدق و شایسته
بطلان است که خبر از احاطه کذب میرست بر فقر و هوش فصاحت قرین و هر گاه بلاغت آفرین از
سطورش فوج معنی صف آرا و نازم سطر نیست کاکل با و برتر اگر بفرس و تقدیر شاخ طوبی فکند
بمقابله تیزی این بحر برغش نخواهد برید و ورق خورشید اگر خدک موج کوثر را کاغذ دهن کردیم
و دود براق و درفش نو آمد رسیده شبکه قصص و حکایات طبایع انسانی را قبول و شتابان
و قانع و محاربات مجولست خصوصاً کوشه بار آواز کوس این بکار و هر سامه شاق صد
طل این تازه کارزار بود لهند اطراف دار قلم و دهبت نیسا لارشم فوت حاجی حرمین بفرین
مولوی محمد حسین که کلید فتح الباب کجینه بر کونه مقصودش بگست و علی قاپی استن
بر تاد و لبت بهبود در است یاد برای عبرت ناظران از قلاب طبع بر کشید و متحصنان آثار طرار
روز کار را این سپاه بگردانید و تنگ انام با وی برای نام این چند سطر پریشان
چنانچه لغظی و سنوی یاد کار کند هشت قطعه تاریخ شد این نامه که ز تالیف طبع
پسندین طبع بر گشت رخ رقم کرد از بهر تاریخ تنگ که سال هزار و دویست و هشت و پنج

خاندانہ سید محمد علی شاہ صاحب

[illegible]

[illegible]

